

فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار.....
۱۵	۱. نشانه‌های ایمان.....
۱۶	مقام رضا.....
۱۶	مقام تفویض.....
۱۷	مقام تسلیم.....
۱۹	۲. قلب منور به نور ایمان.....
۲۳	۳. تفسیر عبادت.....
۲۳	چگونه فکر کنیم؟.....
۲۵	آثار تفکر.....
۲۶	۴. تفکر، برترین عبادت!.....
۲۹	۵. رابطه تفکر و عمل به خوبی‌ها.....
۳۱	۶. تلاش برای رسیدن به مکارم اخلاقی.....
۳۵	۷. غیرت و دیگر مکارم اخلاق.....
۳۶	اهمیت مکارم اخلاق.....
۳۹	غیرت.....

۸. حدّ توکل و یقین ۴۱
۱. توکل ۴۱
۲. یقین ۴۲
۳. نترسیدن از غیر خدا ۴۳
۹. مقام یقین و رضا ۴۶
- معنی عدل و قسط ۴۶
- عوامل آسایش و راحتی ۴۷
- منشأ ناآرامی‌ها و مشکلات ۴۸
- مشکل مهم بشر در عصر ما ۴۹
۱۰. کمیت یا کیفیت ۵۱
- ویژگی یقین ۵۱
- راه‌های تحصیل یقین ۵۲
- آثار یقین ۵۴
- ویژگی‌های دوام ۵۵
۱۱. گنج یتیمان! ۵۷
- آن گنج چه بود؟ ۵۸
۱. مرگ و هستی! ۵۹
۲. ایمان به قدرت خدا و نگرانی از آینده! ۶۰
۳. بی‌اعتباری دنیا و تکیه زدن بر آن! ۶۰
- ادامهٔ روایت ۶۱
۱۲. مقام یقین حضرت علی علیه السلام ۶۳

- ۶۴.....قنبر کیست؟
- ۶۵.....مقام عالی یقین مولی علی علیه السلام.
- ۶۸.....راه‌های رسیدن به یقین
- ۶۹.....**۱۳. سرآمد طاعت‌ها**
- ۷۱.....چگونه راضی به قضاء الله باشیم؟
- ۷۲.....فواید راضی بودن به قضاء الله
- ۷۴.....**۱۴. نشانه‌های مؤمن**
- ۷۴.....سختی‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی
- ۷۵.....پرهیز از مشکلات خودساخته
- ۷۸.....**۱۵. توکل و آثارش**
- ۸۱.....آثار توکل بر خدا
- ۸۳.....**۱۶. گفتگوی امام سجّاد علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام**
- ۸۴.....۱. مرد سفیدپوش که بود؟
- ۸۵.....۲. فتنه ابن زبیر
- ۸۸.....**۱۷. دعا و شکر و توکل**
- ۸۹.....منبع علوم ائمه علیهم السلام
- ۹۰.....شرح و تفسیر روایت
- ۹۳.....**۱۸. کظم غیظ**
- ۹۳.....۱. عزّت نفس
- ۹۶.....۲. فرونشاندن خشم
- ۹۸.....**۱۹. به غیر خدا امید میند**

۱. توحید افعالی ۹۹
۲. کمک گرفتن از دیگران ۱۰۰
۳. از هر کسی تقاضای کمک مکن ۱۰۰
۲۰. وصیت نامه لقمان حکیم ۱۰۳
- خوف و رجادر عالم تکوین و تشریح ۱۰۴
۲۱. خدا تو را می بیند ۱۰۷
- نکته اول: معرفت خدا ۱۰۸
- نکته دوم: علم گسترده خدا ۱۰۹
- نکته سوم: نظارت الهی ۱۱۰
۲۲. خوف از خدا ۱۱۲
- رابطه بین ترس از خدا و نترسیدن از غیر خدا ۱۱۲
- خوف از خدا یعنی چه؟ ۱۱۳
۲۳. امید و عمل ۱۱۷
۱. تحریف در مفاهیم اسلامی ۱۱۸
۲. عوامل تحریف ۱۱۹
۳. استدلال زیبای امام علی (ع) ۱۲۰
۲۴. خوف و تقوا ۱۲۱
- گستره عبادات ۱۲۲
- ارتباط خوف و تقوا ۱۲۲
- کلامی از علامه مجلسی؛ ۱۲۳
- عشق به مقام و شهرت ۱۲۵

۱۲۷.....	۲۵. مؤمن بین دو خوف است
۱۲۸.....	۱. خطبه‌های باقی مانده.....
۱۲۸.....	۲. اهمیّت خطبه در مقایسه با حدیث.....
۱۲۸.....	۳. خوف از گذشته و آینده.....
۱۳۰.....	۴. دستورالعمل پیامبر ﷺ.....
۱۳۱.....	۵. هشدار.....
۱۳۲.....	۲۶. مقام ربّ
۱۳۲.....	داود رقیّ کیست؟.....
۱۳۳.....	تفسیر قرآن به قرآن.....
۱۳۴.....	جنتان چیست؟.....
۱۳۴.....	مقام رب چیست؟.....
۱۳۶.....	۲۷. به اعمال دل میند
۱۳۷.....	حقیقت پاداش اعمال.....
۱۴۰.....	ثمرات این دیدگاه.....
۱۴۱.....	۲۸. حسن ظن به خدا
۱۴۱.....	برید بن معاویه کیست؟.....
۱۴۲.....	کتاب علی <small>رضی الله عنه</small> !.....
۱۴۲.....	معنای حسن ظن به خدا.....
۱۴۳.....	ریشه حسن ظنّ بالله.....
۱۴۶.....	۲۹. ویژگی‌های سیزده گانه مؤمن
۱۵۲.....	۳۰. ارکان ایمان

- ارتباط این چهار رکن ۱۵۲
- مثالی روشن ۱۵۴
- چرا این چهار چیز ارکان ایمان اند؟ ۱۵۴
- حوادث تلخ و شیرین دنیا ۱۵۵
- ۳۱. حجاب‌های معرفت** ۱۵۷
- معنای هیئات ۱۵۷
- تصوّر، یک چیز است، واقعیت، چیز دیگر ۱۵۸
- ریشه تعصّب ۱۵۸
- راز گمراهی بسیاری از مسلمانان ۱۵۹
- اولوا الامر از منظر شیعه ۱۶۱
- اولوا الامر از نظر اهل سنت ۱۶۲
- ۳۲. نشانه‌های سه گانه ایمان** ۱۶۴
۱. صبر و بردباری ۱۶۴
۲. شکر و قدردانی ۱۶۵
۳. راضی به قضای الهی ۱۶۶
- ۳۳. اسلام و ایمان و یقین** ۱۶۸
- برتری ایمان بر اسلام ۱۶۸
- برتری یقین بر ایمان ۱۶۹
- تفسیر یقین در کلام امام مجتبی علیه السلام ۱۷۲
- ۳۴. صفات ده گانه پیامبران** ۱۷۳
۱. یقین ۱۷۴

۱۷۴.....	۲. فناعت.....
۱۷۵.....	۳. صبر.....
۱۷۵.....	۴. شکر.....
۱۷۵.....	۵. بردباری.....
۱۷۶.....	۶. حسن خلق.....
۱۷۷.....	۷. سخاوت.....
۱۷۷.....	۸. غیرت.....
۱۷۷.....	۹. شجاعت.....
۱۷۸.....	۱۰. مروّت.....
۱۷۸.....	۱۱ و ۱۲. صداقت و امانت.....
۱۷۹.....	۳۵. طعم ایمان.....
۱۷۹.....	قضای قطعی و معلق.....
۱۸۱.....	آثار و برکات این باور.....
۱۸۳.....	۳۶. قدرت فوق العاده خداوند.....
۱۸۴.....	۱. پشه، قاتل نمرود!.....
۱۸۴.....	۲. کلوخ، عامل شکست فیل سواران!.....
۱۸۵.....	۳. موش‌ها مأمور نابودی تمدنی بزرگ!.....
۱۸۶.....	۴. سنگی که طاغوتی را از پای درآورد!.....
۱۸۷.....	۳۷. مقام رضا.....
۱۹۰.....	تفضّل یا استحقاق؟.....
۱۹۱.....	غرور، ممنوع!.....

۳۸. عوامل رسیدن به مقام صدیقین..... ۱۹۳
- مهم ترین مشکل دنیای امروز..... ۱۹۳
- نمونه هایی از قرآن..... ۱۹۴
- یوسف علیه السلام در درون چاه..... ۱۹۵
- مادر حضرت موسی علیه السلام..... ۱۹۵
- حضرت موسی علیه السلام..... ۱۹۶
- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله..... ۱۹۷
۳۹. افسوس گذشته..... ۱۹۹
۱. درباره گذشته افسوس مخور..... ۱۹۹
۲. آثار ایمان به صفات خدا..... ۲۰۰
۳. به فکر آینده باش..... ۲۰۰
۴۰. غذای حلال..... ۲۰۲
- ارتباط غذاها با مسائل اخلاقی..... ۲۰۲
- فهرست منابع و مآخذ..... ۲۰۵



پیشگفتار

مباحث اخلاقی در کتاب ارزشمند اصول کافی به صورت وسیع و گسترده مطرح شده، تا آن جا که مرحوم کلینی حدود ۴۰۰ صفحه در این باره بحث کرده، و روایات مربوط به آن را به شکل زیبا و خوبی جمع آوری کرده است.

چقدر بجا و شایسته است که این کتاب شریف، که از مهم ترین منابع حدیثی و جزء کتب اربعه^۱ محسوب می شود، به عنوان کتاب درسی برگزیده شود. تا طلاب عزیز و روحانیون گرامی و عموم دانش پژوهان دینی از چشمه سار احادیث حضرات معصومین علیهم السلام روح و جانشان را سیراب کرده و آن را در سفرهای تبلیغی و سخنرانی های دینی و مانند آن به مردم مؤمن و متدین نیز برسانند. استاد معظم، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)، که همواره نیاز مخاطبین را در نظر دارد، روایات مذکور را در

۱. سه کتاب دیگر، عبارت اند از «تهذیب الاحکام»، «الاستبصار» و «من لای یحضره الفقیه»، که دو کتاب اول نوشته شیخ طوسی رحمته الله و کتاب سوم نوشته شیخ صدوق رحمته الله است و نویسندگان کتب اربعه به «محمدون ثلاث» مشهورند.

جلسات اخلاقی که برای اعضای دفتر تشکیل می‌شد^۱ مورد بحث قرار دادند و با بیان شیوا و شیرین و جذاب خود مطالب ارزشمندی در شرح و تفسیر آن مطرح کردند، که در قالب چهل حدیث تقدیم شما خوانندگان محترم می‌شود.

امید است خداوند متعال به مقتضای «یا من یقبل الیسیر»^۲ این خدمت کوچک را قبول فرموده، و ما را مشمول روایات «اربعین»^۳ قرار دهد، و توفیق عمل به روایات و دستورات اخلاقی این کتاب ارزشمند را به ما و شما خوانندگان محترم عنایت فرماید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

قم - مدرسه امام سجّاد علیه السلام

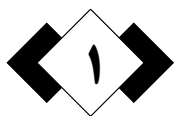
ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

۱۳۹۱/۷/۹

۱. این جلسات در سال تحصیلی ۸۸-۸۹ در شش ماه اول سال صبح‌های چهارشنبه و در شش ماه دوم سال در شب‌های چهارشنبه در مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام برگزار می‌شد و بخش کمی از روایات در روزهای چهارشنبه سال تحصیلی ۹۰-۹۱ در درس خارج فقه حضرت استاد، در مسجد اعظم مورد بحث قرار گرفت.

۲. این جمله، از روایت زیبایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده، که مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، شماره ۶۷، نقل کرده است.

۳. این روایات ارزشمند را می‌توانید در بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، باب ۲۰ مطالعه فرمایید.



نشانه‌های ایمان

امام باقر علیه السلام فرمودند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در یکی از سفرها (که جزئیات آن در روایت ذکر نشده) با کاروانی ملاقات کردند. اهل کاروان به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردند. حضرت از آنها پرسیدند: شما چه کاره هستید؟ گفتند:

«نَحْنُ مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَالًا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَالًا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ ای رسول خدا! ما گروهی مؤمن هستیم! (چون ادعای بزرگی کرده بودند) پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها پرسیدند: نشانه‌های ایمان (و این ادعای بزرگتان) چیست؟ گفتند: ما دارای مقام «رضا» و «تقویض» و «تسلیم» هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این‌ها عالمان و حکیمان و دانشمندان‌اند. آن‌ها به قدری در علم و حکمت پیش رفته‌اند که نزدیک است به مقام نبوت برسند (سپس فرمودند): اگر

راست می‌گویید (سه کار را انجام دهید): ساختمان‌هایی نسازید که در آن ساکن نمی‌شوید، و چیزی را که نمی‌خورید جمع‌آوری نکنید (به مقدار نیازتان ذخیره کنید) و تقوای الهی را پیشه خود سازید، خدایی که به سوی او بازگردانده می‌شوید.^۱

مقام رضا

ملاقات‌کنندگان با رسول خدا ﷺ مدعی مقاماتی شدند که هرکدام از دیگری والاتر و ارزشمندتر بود. مقام رضا آن است که انسان یک سلسله مبانی اعتقادی داشته باشد؛ بداند خداوند عالم، حکیم، رحمان و رحیم است و خیر و صلاح بندگانش را می‌خواهد، و از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است، و هر سرنوشتی برای هر انسانی رقم بزند به صلاح اوست. و در یک جمله: معتقد باشد که عالم هستی نظام، احسن است. اگر این مبانی عقیدتی را داشته باشد هر جریانی پیش آید و هر حادثه‌ای رخ بدهد (که خودساخته نباشد، و خارج از محدوده اختیارات وی باشد) آن را به خیر و صلاح خود می‌داند و غیر از آن را به نفع خود نمی‌داند و البته این مقام، یعنی مقام رضا، پایه اول ایمان است.

مقام تفویض

بالاتر از مقام «رضا» آن است که نه تنها راضی به قضای الهی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲، باب حقیقه الایمان و الیقین، ح ۱.

است، بلکه تمام کارهایش را به او واگذار می‌کند. به خدای خویش می‌گوید: تو وکیل و مدافع و ولی من هستی. آنچه تو می‌پسندی برایم رقم بزن، منطقی من همان منطقی مؤمن آل‌فرعون است که گفت: «وَأَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ من کار خود را به خدا وامی‌گذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست.^۱

من تلاش خود را می‌کنم، آنچه در توان دارم انجام می‌دهم، تنبلی و یأس و نومیدی را از خود دور می‌سازم، ولی آن‌جا که دستم کوتاه است، کارم را به تو می‌سپارم. دلیلی ندارد که خداوند، مؤمن آل‌فرعون را از شرّ فرعونیان محافظت کند، و دیگر افرادی را که دارای مقام تفویض هستند در برابر مکر دشمنان حفظ نکند.

مقام تسلیم

بالا تر از مقام تفویض، مقام تسلیم است که آخرین درجه ایمان محسوب می‌شود. کسی که به این مرحله واصل شده نمی‌گوید: «خدایا راضی به قضای تو هستم» و یا «امورم را به تو واگذار کردم» بلکه می‌گوید: «من چیزی ندارم، هرچه هست از آن توست». امام حسین علیه السلام که به این مقام رسیده علی‌رغم تمام مشکلات و مصیبت‌ها و تحمل شهادت همه یاران باوفایش، که در آخرین لحظات عمر مبارکش در گودالی قتلگاه می‌گوید: «پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس

۱. سوره غافر، آیه ۴۴.

دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست، بر حکم تو صبر می‌کنم.^۱ یکی از شعرا مقام تسلیم را در دویستی زیر به زیبایی ترسیم کرده است:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد^۲

خوشا به حال کسانی که به این مقام رسیده‌اند.

۱. عاشورا، ص ۵۳۰.

۲. دویستی‌های باباطاهر، ص ۱۰.



قلب منور به نور ایمان

هرچند حدیث مورد بحث، حدیث معروفی است و شاید بارها آن را خوانده یا شنیده باشید، ولی با توجه به نکات مهمی که در آن وجود دارد، آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.
امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم به جماعت خواند جوان لاغری را در مسجد دید که رنگش پریده و بعد از نماز چرت می‌زند. پیامبر صلی الله علیه و آله (که به جوانان اهمیت زیادی می‌داد هنگامی که حال بیمارگونه آن جوان را دید به منظور احوالپرسی از وی) پرسید: حالت چطور است؟ عرض کرد: (بیمار نیستم، بلکه) حال من همچون حال کسانی است که به مقام یقین رسیده‌اند! (با توجه به این که این مقام، مقام بس بزرگی است که مورد تقاضا و آرزوی اولیا و بزرگان و پیامبران بوده، لذا) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ادعای بزرگی کردی و) هر یقینی علامت و نشانه‌ای دارد. نشانه یقین تو چیست؟ گفت: یقین من باعث شده حزن و اندوهی

به من دست دهد (غم سرنوشت، غم حسن عاقبت، غم حساب روز جزا) و به همین دلیل شب‌ها را بیدار می‌مانم و عبادت و رازونیا می‌کنم و روزها را روزه می‌گیرم. از دیگر آثار یقین من این است که درباره دنیا و آنچه در آن است بی تفاوتم (دنیاپی که مردم برای رسیدن به آن، به هر گناه و کار حرامی دست می‌زنند) گویا با چشم سر خود می‌بینم که خداوند متعال قیامت را برپا کرده و عرش قدرتش آماده حساب است و میزان‌های عدالت برای حساب و کتاب نصب شده است، مأموران حساب و کتاب آماده‌اند و من در میان آن‌ها هستم. (از این مرحله بالاتر این که) گویا می‌بینم بهشتیان در بهشت‌اند و از نعمت‌های بهشتی بهره‌مندند و سخنان دوستانه باهم می‌گویند در حالی که بر تخت‌های بهشتی تکیه زده‌اند. و جهنمیان را می‌نگرم که در آتش دوزخ در عذاب‌اند و صدای فریادشان را می‌شنوم. گویا هم‌اکنون صدای آتش جهنم را می‌شنوم که در گوشم می‌پیچد!

پیامبر اکرم ﷺ پس از شنیدن سخنان آن جوان، خطاب به

اصحاب و یارانش فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: الزِّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، فَقَالَ الشَّابُّ: ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرَزَّقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ، فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرُ؛ اَيْنَ (جوان) بنده‌ای است که خداوند با نور ایمان قلبش را روشن ساخته است. سپس رو به جوان کرد و فرمود:

قدر این نعمتی را که داری بدان و بر همین روش باش و ادامه بده، جوان خطاب به حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! دعا کن خداوند شهادت در رکاب تو را روزی ام گرداند. پیامبر ﷺ برایش دعا کرد. طولی نکشید که در یکی از جنگ‌ها به فرماندهی پیامبر ﷺ همراه بقیه مسلمانان شرکت کرد و دهمین شخصی بود که در آن جنگ به فیض شهادت نائل شد».^۱

مسأله حسن عاقبت و عاقبت به خیری که این جوان واصل شده به مقام عالی یقین، از پیامبر اکرم ﷺ آن را تقاضا کرد، از مهم‌ترین و مشکل‌ترین مسائل زندگی بشر است. چون گاه اتفاق می‌افتد که انسان عمری در مسیر حق گام برمی‌دارد ولی در آخر عمر شیطان او را می‌فریبد و پایش می‌لغزد و از صراط مستقیم منحرف می‌گردد، که در تاریخ، نمونه‌های آن کم نیست.

مگر آتش افروزان جنگ جمل، که در آن نزدیک به بیست هزار مسلمان کشته شدند، از اصحاب پیامبر اسلام ﷺ نبودند؟ به علاوه، آنچه این جوان دریافت، و مقامی که بدان واصل شد و تقاضای مهم و ارزشمندی که از رسول خدا ﷺ داشت، همگی اموری هستند که ما هم می‌توانیم در پی آنها باشیم، به شرط آن‌که پا بر هوای نفس نهاده، خالصانه به درگاه پروردگار دعا کرده، و خود را از قید وابستگی به دنیا برهانیم. آری، با خلوص نیت و مبارزه با نفس و ترک وابستگی به دنیا می‌توان کاری کرد که تعجب پیامبر ﷺ را برانگیخت.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳، باب حقیقه الایمان و الیقین، ح ۲.

از روایت سوم همان باب (حقیقة الایمان والیقین) استفاده می شود که نام آن جوان حارثة بن مالک بن النعمان الانصاری^۱ بوده است.

۱. طبق روایت ابویصیر، حارثة بن مالک در جنگ موته به همراه جعفر بن ابی طالب به شهادت رسید و او دهمین نفری بود که شربت شهادت نوشید. او در جنگ بدر و احد و جنگ های پس از آن نیز شرکت داشت و دو بار جبرئیل را در چهره شخصی به نام دحیه کلبی مشاهده کرد. (مرآت العقول، ج ۷، ص ۳۳۶ و ۳۳۷).



تفسیر عبادت

امام رضا علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ عِبَادَتٌ، (تنها) به کثرت نماز و زیاد روزه گرفتن نیست (هرچند این‌ها بسیار خوب است)، بلکه عبادت حقیقتاً و منحصرأً تفکر و اندیشه در امر خدای عزوجل است»^۱.

منظور از کلمه «امر» در این روایت ممکن است اوامر تشریحی باشد یا اوامر تکوینی و یا هر دو. باید هرچه بیشتر در اسرار اوامر تکوینی و فلسفه عبادات مطالعه شود.

روشن است که تفکر درباره خدا و اسرار آفرینش به‌عنوان مصداق اعلی و روشن است و الا اختصاص به آن ندارد و تفکر در همه زمینه‌ها مطلوب است.

چگونه فکر کنیم؟

آنچه در روایت فوق گذشت درباره اصل اهمیت تفکر بود، اما

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب التفکر، ح ۴.

چگونگی و کیفیت تفکر مطلب دیگری است که در حدیث دوم این باب آمده است. راوی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از آن حضرت در مورد روایت معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که: «یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است» سؤال کردم؛ گفتم: چگونه باید فکر و اندیشه کرد؟

امام علیه السلام فرمود: «يَمُرُّ بِالْخَرْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكِ، أَيْنَ بَانُوكِ، مَالِكِ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟» به (قصرها و) خانه‌های خراب شده سری می‌زند و می‌گوید: ساکنان تو کجایند؟ سازندگان تو کجا رفتند؟ چرا سخن نمی‌گویید؟^۱

آری! یکی از روش‌های ساده و راحت تفکر این است که از خانه‌های ویران، قصرهای مندرس شاهان، آثار تاریخی و باستانی پیشینیان دیدن کنیم و از خود بپرسیم: «ساکنان و بانیان آن، که با زحمات زیاد و طاقت‌فرسا آن را ساخته و نگهداری کردند، چه شدند و کجا رفتند؟ عاقبت ما هم همان خواهد بود!»

بنابراین، نباید با هر وسیله‌ای و به هر طریقی مال به‌دست آورد و مصرف کرد، چراکه روزی باید در مورد همه آن پاسخگو باشیم. در ضمن هرچند این خرابه‌ها ظاهراً سخن نمی‌گویند ولی با زبان بی‌زبانی با ما سخن‌ها دارند و لذا شاعر می‌گوید:

هر شکاف خرابه‌ای دهنی است

که به معموره جهان خندد^۲

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، باب التفکر، ح ۲.

۲. سراینده آن یافت نشد.

اشعار زیبا و تکان‌دهنده خاقانی در بازدید از کاخ کسری مؤید دیگری بر مطلب فوق است.^۱

آثار تفکر

در حقیقت، انگیزه اعمال انسان، تفکر و اندیشه اوست. هنگامی که به عالم هستی می‌نگرد و در آن اندیشه می‌کند، قلبش به نور خداوند روشن می‌شود. زمانی که به قصر خراب‌شده شاهان می‌نگرد پی به بی‌مهری دنیا می‌برد. وقتی که به خزان گیاهان و درختان نظر می‌افکند به فکر معاد و جهان پس از مرگ می‌افتد و کسی که اعتقاد به معاد و مبدأ و فنای دنیا پیدا کند به سراغ کار نیک می‌رود. بنابراین، اگر بزرگ‌ترین عبادت تفکر است به دلیل این است که دعوت به کارهای خیر می‌کند. بر این اساس اگر ریشه تمام سعادت‌ها را تفکر، و ریشه همه بدبختی‌ها را بی‌فکری بدانیم، سخن به گزافه نگفته‌ایم.



۱. قصیده مذکور در دیوان اشعار خاقانی، صفحه ۲۴۵، آمده و بیت اول آن چنین است:

«هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آیینه عبرت دان»



تفکر، برترین عبادت!

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ؛ برترین عبادت

این است که انسان پیوسته درباره خدا و قدرتش فکر کند».^۱

به نظر می‌رسد که منظور از تفکر در مورد خدا نیز تفکر در قدرت خداست چون به ما گفته شده: «درباره ذات پاک خداوند نیندیشید که به جایی نمی‌رسید»^۲ چگونه ممکن است یک ممکن الوجود محدود محتاج اسیر زمان و مکان و جسمیت و کیفیت و کمیت و مانند آن، به کنه ذات واجب الوجود نامتناهی فارغ از زمان و مکان و جسمیت و کیفیت و کمیت و مانند آن پی ببرد؟ لذا ما درباره ذات خدا علم اجمالی داریم نه تفصیلی، زیرا علم تفصیلی به ذات خدا امکان‌پذیر نیست. اما علم تفصیلی به قدرتش داریم. به همان اندازه که ذاتش در خفاست، قدرتش عیان و آشکار است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب التفکر، ح ۳.

۲. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۲۴۹۸، باب ۲۶۱۶، ح ۱۲۲۹۶ به بعد.

خداوند متعال در سوره ذاریات اشاره‌ای به این مطلب کرده و می‌فرماید:

«﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾؛ و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است * و در وجود شما (نیز آیاتی است)، آیا نمی‌بینید؟!»^۱.

یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند در بدن انسان کبد اوست. این نشانه الهی به گونه‌ای ساخته شده که ۹۰۰ نوع ماده سمی را خنثی می‌کند! راستی این عضو کوچک چه ساختمانی دارد؟ یکی دیگر از نشانه‌های قدرت و عظمت پروردگار یاخته‌ها یا سلول‌هاست. دانشمندان معتقدند: «ساختمان هریک از این سلول‌ها که بسیار کوچک و ریزند و نسبت به بدن انسان، به مثابه آجرهای یک ساختمان هستند، از هر ساختمان یک شهر با عظمت، پیچیده‌تر است»^۲. دانشمندان درباره ساختمان سلول کتاب‌های مختلفی نوشته‌اند که متجاوز از چند هزار صفحه است! آری، آثار صنع و قدرت خداوند در همه جا آشکار است، باید درباره آن بیندیشیم. شاعر می‌گوید:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۳

۱. سوره ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲. شرح این مطلب را در کتاب آفریدگار جهان، ص ۱۱۳ به بعد، نوشته حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) مطالعه فرمایید.

۳. دیوان اشعار فروغی بسطامی، غزل شماره ۱.

در ضمن در این حدیث نکته ظریفی وجود دارد و آن این که تفکر درباره خدا باید استمرار داشته باشد و انسان همواره به قدرت او بیندیشد. همان چیزی که خداوند به آن اشاره کرده است و می فرماید:

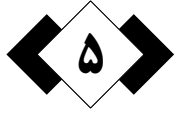
«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛

خردمندان کسانی هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (ومی گویند:) پروردگارا! این ها را بیهوده نیافریده ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار).^۱

گاه که دچار بی خوابی می شوم، در دل شب به یکی از موجودات الهی می اندیشم و عجایب قدرت و صنعت خداوند را در ساختمان آن موجود در ذهن خود به تصویر می کشم و از آن لذت می برم، و آرامش وجودم را فرامی گیرد و به خواب می روم.

آری، مطالعه در اسرار زمین و آسمان، و عالم حیوانات و گیاهان، و موجودات زنده دریاها، و حشرات اعماق زمین، و مهم تر از همه تفکر در مورد ساختمان جسم خودمان، که حقیقتاً حیرت آور است، برترین عبادت محسوب می شود.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۹۱.



رابطه تفکر و عمل به خوبی ها

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ؛ تَفَكَّرْ سِرْجِشْمَهُ نِيكِي هَا

و عمل به خوبی هاست.»^۱

سؤال: چه رابطه‌ای بین تفکر و عمل به خوبی ها وجود دارد؟

جواب: از زوایای مختلف می توان رابطه بین این دو را تبیین کرد:

۱. وقتی به این فکر می کنیم که همه عالم هستی رو به فناست و تنها ذات خداوند فناپذیر است طبیعی است که اگر عمل خیری را در خزانه آن وجود لایزال ذخیره کنیم ماندگار خواهد بود ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۲ اندیشه در فناشدن دنیا و فناپذیری خدا این نتیجه را دارد.
۲. هنگامی که به نعمت‌هایی که از آن استفاده می کنیم می اندیشیم متوجه می شویم که غرق در نعمت‌های پروردگاریم به گونه‌ای که

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب التفکر، ح ۵.

۲. سوره نحل، آیه ۹۶؛ ترجمه: «آنچه نزد شماست از میان می رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می ماند».

اگر لحظه‌ای لطفش را بردارد نابود می‌شویم. عقل به ما فرمان می‌دهد که از چنین منعم قادری اطاعت کنیم. اندیشه در نعمت‌های پروردگار ما را به انجام واجبات و ترک محرمات دعوت می‌کند. در علم عقاید، شکر منعم، اولین مسأله‌ای است که انسان را به سمت خداشناسی سوق می‌دهد.

۳. اندیشه در عواقب کارهای زشت و قبیح که جز رسوایی و خواری و ذلت، برای انجام‌دهنده آن چیزی در پی ندارد و تفکر در عاقبت کارهای خوب و نیکو که عزت و سربلندی و آرامش وجدان ثمرات شیرین آن است انسان را به کارهای خوب فراخوانده و از کارهای زشت بازمی‌دارد.

وقتی که انسان عاقبت خیانت‌کاران، حسودان، دروغگویان، شایعه‌سازان، بدزبانان، غیبت‌کنندگان و مانند آن‌ها را به دقت مورد مطالعه قرار می‌دهد قطعاً به سراغ این کارهای ناپسند نمی‌رود و هنگامی که طعم امانت‌داری، ترک حسادت، راستگویی، ترک شایعه‌سازی، حفظ زبان و ترک غیبت را می‌چشد با علاقه‌ای مضاعف به آن‌ها می‌پردازد.

آری، ریشه همه اعمال فکر و اندیشه است، بدبختی و شقاوت زمانی دامن‌گیر فرد و جامعه می‌شود که اندیشه را کنار بگذارند. این که اسلام این قدر با شراب و غفلت مبارزه کرده به این دلیل است که این دو، فکر انسان را از کار می‌اندازد.



تلاش برای رسیدن به مکارم اخلاقی

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الْمَكَارِمُ عَشْرٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلْتَكُنْ فَإِنَّهَا تَكُونُ فِي
الرَّجُلِ وَلَا تَكُونُ فِي وُلْدِهِ وَ تَكُونُ فِي الْوَالِدِ وَلَا تَكُونُ فِي أَبِيهِ، وَتَكُونُ
فِي الْعَبْدِ وَلَا تَكُونُ فِي الْحُرِّ، قِيلَ: وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: صِدْقُ الْيَأْسِ، وَصِدْقُ
اللِّسَانِ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ، وَإِقْرَاءُ الضَّيْفِ، وَإِطْعَامُ السَّائِلِ،
وَالْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ، وَالتَّدْمِيمُ لِلْجَارِ، وَالتَّدْمِيمُ لِلصَّاحِبِ، وَرَأْسُهُنَّ
الْحَيَاءُ؛ فضایل اخلاقی ده چیز است. اگر توانایی داری همه آن‌ها را
در خود ایجاد کنی، این کار را انجام بده. زیرا گاه مردی واجد این
صفات است ولی فرزندش از آن بی بهره است، و گاه بالعکس. و گاه
برده‌ای (بر اثر تهذیب نفس) واجد این صفات است، ولی انسان
آزاد فاقد آن است»^۱.

پرسیده شد: آن صفات ده گانه کدام اند؟ امام علیه السلام فرمود:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب المکارم، ح ۱.

۱. ناامیدی حقیقی و صادقانه از خلق خدا (خودکفا بودن عملی)
۲. راستگویی
۳. امانت‌داری و بازگرداندن امانت به صاحبش
۴. صلۀ رحم
۵. پذیرایی از میهمان
۶. سیر کردن شکم گرسنه
۷. جبران کارهای خوب دیگران
۸. باخبر بودن از حال همسایه
۹. دفع ضرر از دوستان
۱۰. حیا (سرآمد همه این فضایل).

هرکدام از این فضیلت‌های ده‌گانه، که مجموعاً مکارم اخلاقی شمرده می‌شوند، بحث مفصل و طولانی دارد؛ که ما فقط مطالب کوتاهی در مورد حیا، که مهم‌ترین آن‌هاست تقدیم می‌کنیم؛ زیرا از بین رفتن پرده حیا در عصر و زمان ما، از مشکلات مهم جامعه است. علمای اخلاق در تفسیر واژه حیا گفته‌اند: «انقباض النفس عن القبائح»^۱ یعنی انسان در مقابل گناهان، خودش را جمع و جور کند. ما گناهان را به مردارها و مراکز زیاله و مانند آن تشبیه می‌کنیم که انسان وقتی به چنان محله‌هایی می‌رسد خود را جمع و جور کرده و به سرعت از آن عبور می‌کند. انسان با حیا کسی است که وقتی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۷، شرح حکمت ۲۱۹.

درمقابل گناه قرار گرفت احساس تنفر کند و با سرعت از کنار آن بگذرد. حیا درحقیقت پرده و مانعی بین انسان و گناه ایجاد می‌کند، هرچه حیا بیشتر باشد تقوای انسان بیشتر و آلودگی اش به گناه کمتر است، و هرچه کمتر باشد تقوا ضعیف‌تر و آلودگی به گناه بیشتر خواهد بود.

تظاهر جامعه به گناه سبب پاره‌شدن پرده حیا می‌شود و افراد، کم‌کم به گناه عادت می‌کنند و درنتیجه آن حالت تنفر و انزجار و بیگانگی از گناه از بین می‌رود، و زمانی که حالت تنفر از گناه از بین برود انسان به‌سادگی آلوده به گناه می‌شود و لذا گناهان آشکار مجازات سنگین‌تری نسبت به گناهان پنهانی و مخفی دارد.^۱

این‌که خداوند متعال دستور می‌دهد حدّ زنا در حضور عدّه‌ای از مؤمنین اجرا شود^۲، به این علت است که آن گناه، علنی و آشکار شده و پرده حیای جامعه را دریده، و با اجرای علنی حدّ آن، درحقیقت پرده پاره‌شده حیا ترمیم می‌شود، لذا در چنین مواردی نباید مجازات به‌صورت غیر علنی و پنهانی اجرا گردد.

متأسفانه در عصر و زمان ما، شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، فیلم‌های آلوده، رسانه‌های فاسد و مفسد، کتاب‌ها و مجلات

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۳۱، باب ۱۳۶۵.

۲. آیه شریفه دوم سوره نور دلالت براین مطلب دارد. می‌فرماید: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان (مرد و زن زناکار) را مشاهده کنند.

انحراف‌گر و حتی بلوتوت‌های قبیح، پرده‌های حیا را دریده‌اند، و هنگامی که حیا از جامعه‌ای رخت بریندد، گناه عادی می‌شود. اسلام چقدر حساب‌شده مسائل را مطرح کرده و ارزشهای اخلاقی را توأم با مسائل روانشناسی پیاده می‌کند، چون اگر مسائل دقیق روانشناسی پیاده نشود مسائل اخلاقی هم پیاده نمی‌شود. جالب این‌که اسلام زمانی این امور را بیان کرد که نه خبری از علم روانشناسی بود و نه اثری از روانکاوی!



غیرت و دیگر مکارم اخلاق

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«...إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَادَاءُ الْأَمَانَةِ؛ خدایوند متعال به پیامبران فضایل اخلاقی داد (بنابراین، کسی که دارای فضایل اخلاقی است وارث پیامبران است). پس هرکس که فضایل اخلاقی دارد، خدا را شکر کند و کسی که فاقد آن است به در خانه خدا برود و تضرع کند و از او بخواهد (تا خداوند توفیق درک این فضایل را به او عنایت کند) راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم آن فضایل اخلاقی کدام‌اند؟ امام علیه السلام فرمود: آن‌ها عبارت‌اند از تقوا و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت»^۱.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶، باب المکارم، ح ۳.

اهمیت مکارم اخلاق

یکی از اهداف بسیار مهم انبیا نشر فضایل اخلاقی بوده است. حدیث نبوی معروف «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ نشانگر اهمیت فوق‌العاده مکارم اخلاق است. همه پیامبران الهی مأمور نشر فضایل اخلاقی بوده و در حدّ توان در این راه کوشیده‌اند، و پیامبر اسلام ﷺ مأمور تکمیل این مکارم اخلاقی شد.

امام صادق علیه السلام در این روایت به دوازده مورد از فضایل مهم اخلاقی اشاره کرده که خیر دنیا و آخرت، نظم جامعه، سعادت، قرب الی الله، نجات در جهان آخرت و خلاصه همه چیز در آن وجود دارد. به شرح کوتاهی در مورد هر یک از آنها توجّه بفرمایید:

۱. **تقوا؛** سرسلسله تمام فضایل اخلاقی تقوا است، و آن، حالت خداترسی درونی است که انسان را وادار به عکس‌العمل در برابر گناه کرده و اجازه نمی‌دهد بی تفاوت باشد. پرهیزکاری همان سدی است که در برابر سیلاب وحشتناک هوی و هوس ایستاده و مانع آلوده شدن وجود انسان می‌شود.

تقوا همان ترمزی است که در سرایشی شهوات و هوی و هوس، اتومبیل پرشتاب وجود انسان را کنترل کرده و مانع سقوط آن می‌شود.

۲. **قناعت؛** قناعت انسان را از آلوده شدن به بسیاری از گناهان بازمی‌دارد، چراکه حرص، عامل بسیاری از گناهان است. بسیاری از

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۲؛ ترجمه: «من مبعوث شدم تا فضایل اخلاقی را در جامعه به حدّ کمال برسانم».

رشوه‌خواران، رباخواران، کم‌فروشان، محترکان، کسانی که گدایی می‌کنند ولی نیازمند نیستند و مانند آن‌ها، از سر نیاز دست به این گناهان نمی‌زنند، بلکه حرص، آن‌ها را به سوی این گناهان بزرگ سوق می‌دهد.

۳. صبر؛ استقامت در برابر هوای نفس، عوامل و زمینه‌های گناه، و صبر در برابر سختی‌های اطاعت و بندگی و خودسازی، و شکیبایی در برابر مشکلات و مصیبت‌ها و حوادث تلخ زندگی، از دیگر فضایل اخلاقی است.

۴. شکر؛ شاکر بودن در برابر نعمت‌های خداوند نیز از جمله فضایل اخلاقی محسوب می‌شود. شکر هر نعمت، استفاده صحیح و بجا از آن نعمت است. اگر از نعمت چشم و گوش و زبان و مال و ثروت و علم و دانش و فرزندان و مانند آن‌ها درست استفاده کردیم، شکر این نعمت‌ها را به جا آورده‌ایم.

۵. حلم؛ کسی که در پی یافتن فضایل اخلاقی است باید به زیور حلم و بردباری آراسته شود؛ در برابر افراد جاهل و نادان حلیم و بردبار باشد و با برخوردی توأم با کرامت از آن‌ها بگذرد.

۶. حیا؛ در مورد حیا در حدیث قبل مشروحاً بحث شد.

۷. سخاوت؛ انسان مؤمن نباید تمام امکانات و اموالش را فقط برای خود بخواهد، بلکه باید دیگران را نیز در آن سهیم بداند و اجازه استفاده و بهره‌گیری از آن را به نیازمندان هم بدهد، تا به فضیلت سخاوت متّصف گردد.

۸. شجاعت؛ شجاعت رمز پیروزی است. کسانی که به جایی

رسیده‌اند و در کار خود موفق و پیروز بوده‌اند، ترس را از خود دور کرده و شجاعانه در مسیر خویش گام برداشته‌اند.

۹. غیرت؛ مفصل در مورد آن بحث خواهیم کرد.

۱۰. نیکوکاری؛ نیکی و کمک به دیگران از مهم‌ترین عبادات است، ولذا در مورد خدمت به خلق خدا روایات و احادیث فراوانی از حضرات معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است.^۱

۱۱. راستگویی؛ از دیگر فضایل اخلاقی، صداقت در گفتار و عمل است.

۱۲. امانت؛ امانت‌داری آن قدر مهم است که درباره غیرمسلمانان هم توصیه شده است.^۲

این دوازده صفت که امام علیه‌السلام آن‌ها را در یکی دو سطر بیان فرمودند حاوی دنیایی از ارزش‌ها و خوبی‌هاست. واقعاً اگر این امور در جامعه بشری پیاده شود جامعه گلستان می‌شود. برخی تصور می‌کنند که اخلاق و دین فقط برای جهان آخرت سودمند است، در حالی که این تفکر خطاست، و اخلاق و دین به درد دنیای انسان‌ها نیز می‌خورد بلکه قوام زندگی جوامع بشری به اخلاق است، همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است^۳

اگر در جامعه‌ای تقوا نباشد، قناعت حاکم نگردد، صبر وجود

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۲ به بعد، باب قضاء حاجة المؤمن.

۲. همان مدرک، ص ۱۰۴، باب الصدق و اداء الامانة، ح ۱.

۳. سراینده آن یافت نشد.

نداشته باشد، حلم و بردباری و سخاوت و حیا و شجاعت نباشد، مردم غیرت نداشته باشند، خبری از نیکوکاری و امانت‌داری و راستگویی نباشد، آیا می‌توان به چنان جامعه‌ای، جامعه زنده گفت؟!

غیرت

از میان مکارم دوازده گانه، به شرح و تفسیر غیرت قناعت می‌کنیم. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ؛ خداوند تبارک و تعالی غیرتمند است و غیرتمندان را دوست دارد».^۱ نشانه غیرت خداوند آن است که تمام زشتی‌ها و اعمال قبیح را چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام کرده است. در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْغَيْرَةُ مِنَ الْأَيْمَانِ؛ غیرت از ایمان سرچشمه می‌گیرد».^۲ بنابراین، شخص بی‌غیرت ایمان ندارد و محبوب خدا نیست.

غیرت - که در سخنان مردم بسیار به کار می‌رود - در عبارتی کوتاه عبارت است از: «اصرار و جان‌فشانی برای حفظ ارزش‌ها». کسانی که پایبند به حفظ ارزش‌ها هستند و بر آن اصرار دارند و گاه جانشان را برای آن فدا می‌کنند، افراد غیرتمندی هستند. یکی از ارزش‌ها حفظ نوامیس است که معمولاً مردم غیرت را به این معنی می‌دانند در حالی که معنای وسیعی دارد.

کسانی که در حفظ نوامیس خود نمی‌کوشند و رفت‌وآمد آن‌ها را

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۱۰۸، باب ۳۱۴۳، ح ۱۵۵۶۳.

۲. همان مدرک، ص ۳۱۰۷، باب ۳۱۴۲، ح ۱۵۵۵۱.

تحت نظر ندارند، و از دوستان و همشینیان آنها بی اطلاع اند، دارای غیرت انسانی و اسلامی نیستند. اصرار بر حفظ آب و خاک و تمامیت ارضی کشور و جان فشانی برای حفظ قرآن و مذهب، و تلاش مستمر برای حفظ ارزش های انقلاب که حاصل خون صدها هزار شهید و رشادت و ایثارگری یک ملت بزرگ است، از مصادیق غیرت محسوب می شود. کسانی که درباره این امور بی تفاوت اند، بی غیرت اند.

در حدیثی آمده است که خداوند اراده کرد قومی را عذاب کند. فرشتگان عذاب را به سوی آنها فرستاد تا شب هنگام در محل مأموریت حضور داشته باشند و صبح عذاب الهی را نازل کنند. ملائکه مردی را دیدند که مشغول رازونیا و مناجات با پروردگار بود. به درگاه الهی عرض کردند: آیا این مرد هم باید نابود شود؟ فرمود: بله. پرسیدند: چرا؟ خداوند فرمود: «فَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ يَتَّعِزَّ وَجْهَهُ غَضَبًا لِي قَطُّ؛ زیرا در تمام عمر یک بار صورتش از کارهای زشت بدکاران سرخ نشد».^۱ چون بی غیرت بود مستحق عذاب شد هرچند اهل رازونیا بود. بنابراین، بر همگان لازم است که در مورد ارتکاب محرّمات و ترک واجبات و ناهنجاری های اجتماعی و منکرات، از خود عکس العمل نشان دهند، وگرنه فاقد غیرت اند و مستحق عذاب الهی!

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۵۰۹، ح ۳۷.



حدّ توکل و یقین

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ قَالَ: الْيَقِينُ، قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ؟ قَالَ: إِلَّا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً؛ هر چیزی نشانه‌ای دارد. ابوبصیر می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: نشانه توکل چیست؟ فرمود: یقین. عرض کردم: نشانه یقین چیست؟ فرمود: غیر از خداوند از هیچ چیز ترس و وحشت به خود راه ندهد»^۱.
در این روایت به سه مطلب اشاره شده که هر کدام توضیح مختصری می‌طلبد: توکل، یقین، نترسیدن از غیر خدا.

۱. توکل

حقیقت توکل، واگذار کردن امور به خداوند است. مثل این‌که بگوییم: «خدایا! من تلاش و کوشش‌م را می‌کنم، و آنچه را که در توان دارم به کار می‌بندم، و در راهت قدم می‌گذارم، اما توان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل الیقین، ح ۱.

و قدرت و نیروی من ناچیز و محدود، و غلبه بر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان کاری بس سخت و دشوار است، تو خود در آنچه خارج از توان و قدرتم است یاری‌ام کن» این حقیقت توکل است که از توحید افعالی سرچشمه می‌گیرد.

هنگامی که بنده بداند تمام قدرت‌ها به دست خداست، و او از حال همه موجودات از جمله بندگانش اطلاع دارد، و نسبت به همه موجودات رحمان و رحیم است، با چنین عقیده‌ای مگر می‌شود بر او توکل نکند؟!

در جنگ خندق هنگامی که نعره‌های پی‌درپی و گوش‌خراش عمرو بن عبدود گوش مسلمانان را کر کرده بود و هیچ‌کس جز علی علیه السلام حاضر به مبارزه با او نشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آماده نبرد کرد و آنچه از امکانات در اختیار داشت به علی علیه السلام داد و او را روانه میدان کرد، اما به همین قناعت نکرد و درباره آنچه خارج از توان و قدرتش بود دست به دعا برداشت و برای پیروزی علی علیه السلام دعا کرد.^۱

۲. یقین

امام صادق علیه السلام نشانه توکل را یقین معرفی کرده است، بنابراین، متوکل حقیقی کسی است که به یقین رسیده باشد. «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ چرا بر خدا توکل نکنیم با این‌که ما را به راه‌های

۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۳۶.

(سعادت) مان رهبری کرده است؟! و ما به یقین در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی‌داریم). و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند.^۱

تقدیم جمله ﴿عَلَى اللَّهِ﴾ بر ﴿فَلْيَتَّوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ در اصطلاح ادبیات عرب دلیل بر حصر است. یعنی فقط باید بر خداوند توکل کرد، و نیازها را تنها از سرچشمه تأمین ساخت. آری، دست نیاز را باید به سوی بی‌نیاز دراز کرد، نه نیازمندی همچون خودمان و الا به مقصد نمی‌رسیم و این‌ها نیاز به یقین دارد، که نشانه توکل است.

۳. نترسیدن از غیر خدا

نشانه یقین آن است که متوکل صاحب یقین، از غیر خدا نمی‌ترسد و فقط در برابر عظمت او زانو می‌زند. ﴿وَلَا يَخَافُونَ أَلُومَةَ لَائِمٍّ﴾؛ انسان‌های باایمان از سرزنش هیچ ملامتگری هراس ندارند.^۲

اگر تاریخ انبیا را مطالعه کنیم خواهیم دید که پیامبران علیهم‌السلام جز از خدا نمی‌ترسیدند و از سرزنش هیچ‌کس باکی نداشتند، و خداوند هم به یاری‌شان می‌آمد و با اسباب و وسایل و ابزاری ساده دشمنانشان را شکست می‌داد. به‌عنوان نمونه، مشرکان در جنگ خندق تمام قدرت و توان و نیروی خود را بسیج کرده و همه

۱. سوره ابراهیم آیه ۱۲.

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

مخالفتان اسلام را از سرتاسر جزیره العرب به سمت مدینه حرکت دادند. اما خداوند اراده کرد که با سرعت بخشیدن به جریان هوا، که اگر لحظه‌ای نباشد انسان جان می‌دهد، تندبادی به سمت آن‌ها بفرستد که به تدریج تبدیل به طوفان شد و به قدری سرعت گرفت که خیمه‌های آن‌ها به آسمان رفت و ظرف‌های غذایشان واژگون گشت. طوفان شن آن قدر شدید بود که آن‌ها همدیگر را نمی‌دیدند و این باعث رعب و وحشت عجیبی در میان آن‌ها شد. هنگامی که دیدند نه توان تهیه غذا دارند، و نه سرپناهی برای استراحت، و نه قادر بر دیدن همدیگرند، به ناچار عقب‌نشینی کردند و مفتضحانه به خانه و کاشانه خود بازگشتند.^۱

آری، اگر بر خدا تکیه کنیم و به غیر از او از هیچ کس و هیچ چیز نترسیم خداوند به ساده‌ترین وجه ممکن ما را حفظ می‌کند. نمونه دیگر آن، هجرت تاریخی پیامبر اسلام ﷺ از مکه به مدینه است. هنگامی که خداوند پیامبرش را در محاصره دشمنان اسلام دید و آن‌ها قصد جانش را کردند، خداوند اراده کرد او را در برابر مشرکان عرب حفظ کرده و او را سالم به مدینه برساند تا دینش جهانی شود. این کار را به وسیله سست‌ترین خانه‌ها یعنی چند تار عنکبوت^۲ انجام داد. آری، اگر اراده خداوند تعلق بگیرد

۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۴۴.

۲. این مطلب از آیه شریفه ۴۱ سوره عنکبوت (ان او هن البیوت لبیت العنکبوت) استفاده می‌شود.

چند تار سست عنکبوت مسیر تاریخ را تغییر می دهد. وقتی چنین خداوند قادر و متعالی داریم چگونه بر غیر او توکل کنیم و از دیگران واهمه داشته باشیم؟!

درس توکل و یقین و بریدن از غیر خدا را باید از فاطمة الزهراء علیها السلام و دخترش زینب کبری علیها السلام و نوه اش امام سجّاد علیه السلام فراگرفت که در اوج تنهایی و هجوم کوهی از غم و غصّه و از دست دادن عزیزترین عزیزانشان، خطبه های غزّایی خواندند، در حالی که افراد معمولی، در چنین شرایطی حتّی قادر بر سخن گفتن معمولی خود نیستند.



مقام یقین و رضا

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ لَيْلِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا،
وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ؛ خداوند متعال به مقتضای
عدل و دادش راحتی و آرامش را در یقین و رضا به مقدرات الهی،
و همّ و حزن را در شک و خشم قرار داد».^۱

معنی عدل و قسط

ما در بحث روایات مربوط به حضرت مهدی (عج)^۲ وقتی که به
حدیث «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۳ رسیدیم
گفته ایم که ظلم و جور با هم فرق می کنند، یکی از این ها مربوط به
تصاحب حقوق دیگران است و دیگری، اعطای حق دیگری به
شخص دیگر، که تبعیض نام دارد. به عبارت دیگر، یک وقت ظالم

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل الیقین، ح ۲.

۲. انقلاب جهانی مهدی، ص ۱۷۹. ۳. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۹۵، ح ۱۹.

حق کس دیگری را برای خودش می‌گیرد و گاه برای خودش این کار را نمی‌کند بلکه حق او را به شخص دیگری می‌دهد. هر دو، کار زشت و ناروایی است، اما اوّلی ظلم نامیده می‌شود و دوّمی جور. نقطه مقابل آن عدل و قسط است. عادل کسی است که حق کس دیگری را برای خودش تصاحب نکند و قاسط به کسی می‌گویند که حق کسی را به کس دیگر ندهد.

در عصر ظهور حضرت مهدی (عج) آن حضرت، هم اقامه قسط می‌کند و هم اقامه عدل. یعنی حکومت آن حضرت حق کسی را برای خودش غصب نمی‌کند، همان‌گونه که حق شخصی را به دیگری نمی‌دهد. برخلاف آنچه در حکومت‌های غیر الهی وجود دارد که هم خودشان حق مردم را می‌خورند و هم حق مردم را به دیگران می‌دهند و تبعیض قائل می‌شوند.

عوامل آسایش و راحتی

طبق روایت مورد بحث، خداوند متعال به مقتضای عدل و قسطش که هم عادل است و هم قاسط، آسایش و راحتی را در یقین و رضا قرار داده است. به نظر می‌رسد که «روح» به معنای آرامش معنوی و «راحت» به معنای آسایش مادّی است. خداوند متعال آرامش معنوی و آسایش مادّی را در یقین و رضا قرار داده است، یقین به ذات خدا، یقین به اوصاف و صفات جلال و جمال خدا، یقین به قدرت و قوّت الهی، یقین به رحمانیّت و رحیمیّت

پروردگار، یقین به رازقیّت خدا و مانند آن. خلاصه، هنگامی که انسان در این امور به مقام یقین برسد و راضی به مقدرات پروردگار باشد آسایش در دنیا و آرامش در آخرت نصیبش می‌شود.

منشأ ناآرامی‌ها و مشکلات

ریشه مشکلات و ناآرامی‌ها امور زیر است:

۱. طوفان حوادث: زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیلاب‌ها، سونامی‌ها و دیگر حوادث و بلاهای طبیعی یکی از عوامل و اسباب ناآرامی است.
 ۲. دشمنان قوی و ضعیف: دشمن به هر مقدار توان و قدرت و نیرو داشته باشد همواره در حال توطئه و نقشه کشیدن است. ولهذا مایه ناآرامی فکری بشر و سلب آسایش اوست.
 ۳. فکور رزق و روزی: همواره انسان در اندیشه رزق و روزی خود و اطرافیان است که در موقع پیری و از کار افتادن چه خواهد شد؟ آیا بعد از مرگم زن و فرزندانم تأمین خواهند بود؟ بنابراین، به فکر رزق و روزی بودن، از دیگر اسباب ناآرامی‌هاست.
 ۴. ازدست دادن امکانات: یکی دیگر از اسباب ناآرامی‌ها، ترس ازدست دادن مقام و قدرت و مال و ثروت است. با خود می‌گوید: اگر جوانی برود چه می‌شود؟ اگر از مقام و قدرتم کنار بروم چه وضعیتی پیش خواهد آمد؟
- اگر به این دو اصل ایمان داشته باشیم؛ یقین به خدایی که قدرتش فوق قدرت همه قدرتمندان است و قادر بر حل همه

مشکلات می‌باشد، خدایی که وعده داده روزی همه انسان‌ها بلکه همه جانداران را تأمین کند ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۱ و راضی بودن به آنچه طبق مصلحت ما، درباره ما تصمیم می‌گیرد همه این ناآرامی‌ها از بین رفته و تبدیل به آرامش می‌شود. اگر صفات الهی را باور کنیم خواهیم دانست که او بدما را نمی‌خواهد. خدا رحمان و رحیم و رازق و قادر و عالم است. به دشمنانش روزی می‌دهد، پس چگونه ممکن است دوستانش را فراموش کند؟ با چنین اعتقادی اگر پیشامدی برای انسان رخ دهد راضی خواهد بود، چون اطلاعی از حال و آینده ندارد اما خداوند عالم، از همه چیز آگاه است.

کسی که چنین اعتقادی نداشته باشد طبعاً راضی به مقدرات الهی نمی‌شود و خیال می‌کند که خداوند به او ظلم کرده است. قلم تقدیر برای او بد و برای دیگری خوب نوشته است و این موجب سخط پروردگار می‌شود.

مشکل مهم بشر در عصر ما

در پایان ذکر این نکته لازم است که ایمان به خدا و روز جزا فقط به درد جهان آخرت نمی‌خورد، بلکه در این جهان نیز کاربرد دارد. یکی از مسائلی که دنیای امروز از آن رنج می‌برد بیماری‌های عصبی است، و بیشترین بیماران دنیا کسانی هستند که از این‌گونه

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

آلام و مشکلات رنج می‌برند و بیشترین کتاب‌ها نیز در همین موضوع نگاشته شده است. افسردگی‌ها، ناراحتی‌ها، پریشانی‌ها، خودکشی‌ها و مانند آن، همه زائیدهٔ همین ناراحتی‌های عصبی است که بخش مهمی از آن به واسطهٔ نداشتن ایمان مبتلایان به آن است. یکی از دانشمندان می‌گوید: «اگر می‌خواهید سالم باشید، دین داشته باشید، که شما را نگه می‌دارد!».

نتیجه این‌که انسان با ایمان آسایش و آرامش دارد، اما آدم بی‌ایمان، مضطرب و ناراحت و پریشان است و در نهایت نیز دست به خودکشی می‌زند. سران دنیا چند روز که از قدرت کنار می‌روند بیمار می‌شوند، ولی حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال از قدرت کنار زده شد اما خم به ابرو نیاورد.



کمیت یا کیفیت

هشام بن سالم مطابق روایت معتبری می‌گوید:
«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ
أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ؛^۱ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم
که می‌فرمود: کار کمی که دوام داشته باشد و از یقین سرچشمه بگیرد
بہتر از کار زیادی است که بر پایه غیر یقین استوار شده باشد».

ویژگی یقین

علت این که یقین در این جا شرط شده این است که اعمالی که از
یقین سرچشمه می‌گیرد صاف و خالص و خالی از دغدغه‌هاست. یقینی
که در روایات مطرح شده، در حقیقت بازگشت به یقین به دو اصل
مبدأ و معاد می‌کند. همان یقینی که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز نگران آن
بود. خداوند متعال به دغدغه آن حضرت در هر دو جهت اشاره
کرده است. در سوره انعام در مورد دغدغه مربوط به مبدأ می‌خوانیم:
«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل الیقین، ح ۳.

و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم، تا (به آن استدلال کند و) اهل یقین گردد.^۱ حضرت ابراهیم علیه السلام یقین به مبدأ داشت، اما به لطف خداوند آن مرحله عالی یقین را از مشاهده ملکوت آسمان و زمین تحصیل کرد. اما دغدغه آن حضرت در مورد یقین به معاد در سوره بقره آمده است، توجه فرمایید:

«رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيَ يَظْمِنَنَّ قَلْبِي؛» پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» گفت: آری (ایمان آورده‌ام)، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد.^۲

باور معاد جسمانی برای عموم انسان‌ها مشکل است، لذا حضرت به تصویر کشیدن منظره معاد را تقاضا کرد تا به درجه عالی اطمینان و یقین برسد. این یقین کامل به مبدأ و معاد او را مبدل به قهرمان بت‌شکن توحید کرد که در راه رسیدن به هدف مقدّسش از هیچ چیزی باک نداشت.

راه‌های تحصیل یقین

یقین از دو راه تحصیل می‌شود:

۱. دلایل نظری؛ اگر انسان در مورد مبدأ و معاد مطالعه کرده و دلایل معتقدان به خدا و روز جزا و منکران آن را بررسی کند، از این طریق به یقین می‌رسد.

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲. کشف و شهود؛ گاه برای انسان حالت کشف و شهود حاصل می‌شود، یعنی از پس پرده غیب حقایق را می‌بیند، در این صورت خداوند با نور شهود در قلب و جان او حاضر می‌شود. چنین انسانی معاد را با چشم دل می‌بیند و آن را احساس می‌کند، همانند جوانی که پس از نماز صبح توجه پیامبر ﷺ را به خود جلب کرد و مدعی شنیدن صدای جهنمیان بود، که شرح آن در حدیث دوم گذشت. یا آنچه حضرت علی علیه السلام در خطبه همّام به آن اشاره کرده، آن جا که فرمود:

«وَإِذَا مَرُّوا بِأَيَّةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش‌های دل خویشان را برای شنیدن آن باز می‌کنند و صدای ناله و به هم خوردن زبانه‌های آتش جهنم با آن وضع مهییش در درون گوششان طنین انداز است»^۱.

این امور با شهود حاصل می‌شود و راه رسیدن به شهود، صفای نفس و خودسازی و تصفیة باطن و اصلاح اخلاق در حدّ عالی است. یقینی که از طریق اول حاصل می‌شود، ممکن است در درون آن رگه‌هایی از شک و تردید وجود داشته باشد، اما در یقین حاصل از شهود هیچ اثری از شک و تردید باقی نمی‌ماند، و همین یقین سرچشمه اعمال صالح می‌شود.

به دو مثال توجه فرمایید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

مثال اول: آیا هیچ انسان عاقلی (بلکه دیوانه‌ای) را سراغ دارید که قطعه‌ای از آتش را در درون دهانش گذاشته و آن را همچون غذا بخورد؟ قرآن مجید خوردن مال یتیم را تشبیه به خوردن آتش کرده است، توجّه فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (درحقیقت)، تنها آتش می‌خورند، و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند.^۱

اگر یقین داشته باشیم که خوردن مال یتیم همچون خوردن آتش است، امکان ندارد به سراغ اموال ایتام برویم.

مثال دوم: هیچ انسان عاقلی از آب متعفن و آلوده و گندیده نمی‌نوشد. اگر بدانیم که خوردن اموال وقفی، رشوه‌خواری، درآمد حاصل از کم‌فروشی، سهم‌الارث دیگران و مانند آن، همانند آب آلوده متعفن است، هرگز از آن استفاده نمی‌کنیم. بنابراین، آنچه انسان را درمقابل گناه بیمه می‌کند یقین به مبدأ و معاد است.

آثار یقین

همه مشکلات از ضعف ایمان و یقین سرچشمه می‌گیرد. هنگامی که یقین حاصل شود ظلم و گناه کوچ می‌کنند همان‌گونه که مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام در برابر بزرگ‌ترین رشوه، حاضر به

۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

کوچک ترین ظلم نمی شود. می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْلَامَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبَرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفت گانه (روی زمین) به همراه آنچه در زیر آسمان هایش قرار دارد به من داده شود تا خدا را با گرفتن پوست جویبی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز (چنین) نخواهم کرد!». ^۱ چراکه یقین آن حضرت کامل است به گونه ای که به تعبیر خودش اگر تمام پرده ها کنار برود ذره ای بر یقین او افزوده نمی شود. ^۲ بنابراین، عمل کم توأم با یقین، ارزشمندتر از عمل زیاد بی یقین است.

ویژگی های دوام

برای پی بردن به اهمیت این شرط به مثال زیر توجه فرمایید:

فرض کنید باغی با انواع درختان داریم. یک وقت آب بسیار زیادی به باغ می دهیم که تمام درختان را غرق در آب می کند ولی این کار دوام ندارد و تنها سالی چند مرتبه صورت می گیرد اما گاه از روش آبیاری قطره ای استفاده می کنیم که در تمام طول سال ادامه دارد. روشن است که باغ، در صورت دوم، باغ خواهد شد و محصول خواهد داد. آری، عمل کم دائم و مستمر که بر پایه های یقین بنا شده، بر عمل زیاد غیر مستمر که ناشی از یقین نباشد ترجیح دارد.

سؤال: چرا عمل کم مستمر ناشی از یقین، افضل از عمل زیاد غیر مستمر بدون یقین است؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

جواب: ممکن است فلسفه آن یکی از دو مطلب زیر باشد:

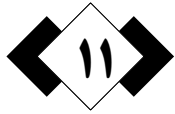
۱. اعمال زیادی که بدون باور قلبی انجام می شود باعث غرور فرد می گردد. اگر کسی که ریشه های یقین در قلبش رسوخ نکرده موفق به خواندن نماز شب و زیارت عاشورا و دعای کمیل و مانند آن شود، عجب و غرور او را گرفته و دچار خودبرتربینی می شود.
۲. عمل زیاد بدون یقین، زدگی ایجاد کرده و باعث ملالت و خستگی شده و سبب ترک آن می شود.

اما عمل کمی که استمرار داشته و از روی یقین باشد دچار این آفات نمی شود، بلکه به جا آورنده آن خداوند را برای این توفیق شکر می کند و آثار این اعمال در وجودش ظاهر می شود. «فعل» تبدیل به «عادت» و «عادت» تبدیل به «ملکه» و ملکه، راسخ در نفس می گردد. بسیاری کسان که به صورت افراطی عمل کرده و به خود فشار آورده اند و بعد هم از آن کار زده شده و به طور کلی آن عمل را رها کرده اند.

داستان شخص کافری که مسلمان شد و همسایه مسلمانش او را به مسجد می برد و بیشتر وقت او را برای انجام عبادات می گرفت معروف است، که آن تازه مسلمان گفت: «این دین به درد انسان های بی کار می خورد» و از اسلام روی گردان شد.^۱

از خداوند متعال می خواهیم که توفیق ترک افراط و تفریط در همه امور را به ما عنایت فرماید.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳، باب درجات الایمان، ح ۲.



گنج یتیمان!

علی بن اسباط، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام می گوید:
«سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءِ علیه السلام يَقُولُ: كَانَ فِي الْكَنْزِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا﴾^۱ كَانَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَجِبْتُ لِمَنْ آيَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يُفْرَحُ؟ وَعَجِبْتُ لِمَنْ آيَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ؟
وَعَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَتَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَرْكُنُ إِلَيْهَا؛ (امام هشتم)،
علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در گنجی که خداوند
متعال در آیه به آن اشاره کرده جملات زیر (نیز) وجود داشت:
۱. تعجب می کنم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه مشغول
عیش و نوش و خوشحالی (و گناه) می شود؟! ۲. تعجب می کنم از
کسی که به قدرت خداوند ایمان دارد، چگونه برای آینده اش
محزون و غمگین می گردد؟! ۳. و تعجب می کنم از کسی که تحولات
و ناپایداری های دنیا را می بیند، چگونه به آن تکیه می کند؟!»^۲

۱. سوره کهف، آیه ۸۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹، باب فضل الیقین، ح ۹.

خداوند متعال در سوره کُهِف داستان حضرت موسی و خضر علیه السلام را مفصّل مطرح کرده است. در مسیر سفرشان، به شهر انطاکیه رسیدند. از مردم آن شهر تقاضای غذا کردند، و آن‌ها پاسخ مثبت ندادند. آن‌ها به راه خود ادامه دادند تا این‌که در همان شهر به ساختمانی برخوردند که دیوارش در حال فرو ریختن بود. حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام گفت: «کمک کن تا این دیوار را اصلاح کنیم» موسی علیه السلام عصبانی شد و گفت: «آن‌ها به ما غذا ندادند، ما دیوارشان را تعمیر کنیم؟!» حضرت خضر علیه السلام در توجیه کار خود گفت: «این ساختمان متعلّق به دو بچّه یتیم است که پدری صالح و مؤمن داشتند. پدرشان برای ایتام خود در زیر این دیوار گنجی پنهان کرده است. ولذا خداوند دستور داده که این دیوار را تعمیر کنیم تا گنج یتیمان محفوظ بماند و در آینده از آن استفاده کنند».

آیه شریفه و روایت مورد بحث دو پیام مهم دارد:

۱. در برخورد با یتیمان فقط به فکر مصالح امروز آن‌ها نباشیم، بلکه برای نیازهای آینده آن‌ها نظیر ازدواج و تحصیلات و اشتغال و مانند آن نیز اندیشه کرده و در حدّ توان درمورد آن اقدام کنیم.
۲. برای فرزندان خود فقط مال و ثروت به ارث نگذاریم بلکه به فکر معنویات و مسائل اخلاقی آن‌ها نیز باشیم.

آن گنج چه بود؟

درمورد این‌که گنج پنهان شده در زیر آن دیوار چه بود؟ در قرآن

مجید مطلبی ذکر نشده، ولی از روایات استفاده می‌شود که گنج مذکور تنها ارزش مادی نداشت، بلکه دارای ارزش معنوی نیز بود. هم حاوی سفارش‌های اخلاقی بود و هم ارزش مادی داشت.^۱ امام رضا علیه السلام در این روایت، که به عنوان یک حدیث قدسی نقل شده، به جنبه معنوی این گنج پرداخته و در سه جمله کوتاه، اما بسیار باارزش، به شرح آن پرداخته است:

۱. مرگ و هستی!

در جمله اول می‌خوانیم: «تعجب می‌کنم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه مشغول عیش و نوش و عیاشی و خوشحالی و مستی می‌شود؟!».

چون این دو باهم جمع نمی‌شوند. اگر یقینی به مرگ باشد، آلودگی به گناه نخواهد بود و اگر آلودگی به گناه وجود دارد، یقینی در کار نیست.

حضرت علی علیه السلام معتقد است که انسان‌ها نیاز به موعظه‌های متعدد ندارند، بلکه یک موعظه برای آن‌ها کافی است می‌فرماید: «فَكُنْ وَاعْظَا بِمَوْتِي غَايَتُهُمْ؛ آن مردگانی که با چشم خود دیده‌اید برای عبرت و اندرز شما کافی است».^۲

انسان با چشم خود می‌بیند که این مرده تا ساعتی پیش برای

۱. شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷۹ سوره کهف مطالعه فرمایید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

همه عزیز بود و هرکسی دوست داشت نزد او باشد، اما پس از مرگش همه دست به دست هم می‌دهند تا هرچه زودتر او را به خاک بسپارند، تا بدنش متعفن نگردد و مایه دردسر و اذیت دیگران نشود. تا ساعتی پیش پرونده اعمالش باز بود و می‌توانست طاعتی بر طاعتش بیفزاید و با توبه و استغفار، مقداری از گناهانش را از پرونده اعمالش بزدايد، اما پس از مرگ پرونده‌اش بسته می‌شود. آیا مرگ، بهترین واعظ نیست؟

۲. ایمان به قدرت خدا و نگرانی از آینده!

دومین جمله‌ای که امام رضا علیه السلام از آن گنج پنهان نقل کرده، چنین است: «تعجب می‌کنم از کسی که به قدرت خداوند ایمان و یقین دارد، چگونه برای روزی آینده‌اش محزون و نگران است؟!». مگر همین خداوند در شکم مادر، که در نهایت ضعف و ناتوانی بودی، روزی‌ات را تأمین نکرد؟ مگر خداوند متعال پس از تولد روزی‌ات را از طریق شیر درون پستان مادر تأمین نکرد؟ در آینده هم روزی‌ات را تأمین خواهد کرد، نگران مباش.

۳. بی‌اعتباری دنیا و تکیه زدن بر آن!

در سومین جمله از این حدیث قدسی می‌خوانیم: «تعجب می‌کنم از کسی که تحولات و ناپایداری و بی‌وفایی دنیا را می‌بیند، چگونه به دنیا اعتماد می‌کند؟!».»

سری بزئید به قبور مردگان و میعادگاه شهیدان که چه انسان‌هایی با ما بودند و رفتند. سری بزئیم به تخت جمشید و کاخ کسری و اهرام مصر که چگونه ساخته شدند و اکنون اثری از سازندگانشان نیست. برای ساختن اهرام مصر هزاران هزار برده به کار گرفته شد و از فاصله حدود هزار کیلومتری قطعات سنگین سنگ آورده شد، تا بالاخره در یک مدّت طولانی ساخته شد. اما فراعنه رفتند و اهرام مصر ماندند. پیرمردان امروز که گاه بر اثر ضعف و ناتوانی قادر بر جمع کردن آب دهان خود نیستند، زمانی همچون ما و شما جوان و بانشاط و پرطراوت بوده‌اند اما گذشت زمان و چرخش روزگار، با آن‌ها چنین کرده است و این سرنوشت در انتظار ما و شما هم خواهد بود.

ادامه روایت

در ادامه حدیث می‌خوانیم: «سزاوار است کسی که خدا را درک کرده، او را در قضا و قدری که برایش تقدیر فرموده متّهم نسازد، و در تأخیر روزی‌اش نیز متّهم نکند. (زیرا خزائن همه چیز در دست اوست، ولی آنچه را لازم بدانند به بندگان می‌دهد) علی بن اسباط می‌گوید: (حدیث برایم بسیار جذّاب بود) گفتم: اجازه دهید روایت را یادداشت کنم. امام علیه السلام خم شد تا قلم و دوات را به من بدهد دست امام علیه السلام را گرفتم و بوسیدم و قلم و دوات را برداشتم و حدیث را یادداشت کردم».

ضمناً از این روایت معلوم می‌شود که یادداشت کردن احادیث در آن زمان‌ها مرسوم و متداول بوده و احادیث و روایات و زیارات و دعاهای طولانی که به ما رسیده، راویان، آن‌ها را یادداشت می‌کردند تا بتوانند به دیگران منتقل کنند.

* * *



مقام یقین حضرت علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: «قنبر، غلام حضرت علی علیه السلام آن حضرت را بسیار دوست می داشت، لذا هر زمان امام علیه السلام از منزل خارج می شد او نیز شمشیرش را به دست می گرفت و به دنبال آن حضرت حرکت می کرد. شبی حضرت علی علیه السلام از منزل خارج شد و قنبر با شمشیر برهنه به دنبال ایشان حرکت کرد. حضرت که متوجه شده بود قنبر در پی اوست، خطاب به قنبر فرمود:

«يَا قَنْبِرُ مَا لَكَ؟ فَقَالَ: جِئْتُ لِأَمْشِيَ خَلْفَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: وَيْحَكَ! ^۱ أَمِنَ أَهْلَ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِي أَوْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ: لَا، بَلْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَطِيعُونَ لِي شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ السَّمَاءِ فَارْجِعْ، فَارْجِعْ؛ أَي قَنْبِرُ! تُو رَا چِه شده است؟ (چرا مرا تعقیب می کنی؟) قنبر گفت: آمده ام تا از تو مراقبت کنم. حضرت فرمود: وای بر تو، از من در برابر بلاهای آسمانی مراقبت می کنی، یا خطراتی که ممکن است از زمینیان به من برسد؟ قنبر گفت: در برابر

۱. «ویحک» سرزنش دوستانه اما «ویلک» سرزنش همراه با مذمت و دشمنی است.

خطرات آسمانی که نه، بلکه در برابر خطرات زمینیان. فرمود: زمینیان تا زمانی که خداوند اجازه ندهد قادر بر انجام هیچ کاری بر علیه من نیستند، بنابراین بازگرد. قنبر بازگشت»^۱.

قنبر کیست؟

در شرح حالات قنبر مطالب زیادی نقل شده،^۲ اما پایان عمرش عبرت‌انگیز است. مرحوم محدّث قمی در کتاب ارزشمند سفینه البحار چنین می‌گوید:

«روزی حجّاج بن یوسف تقفی رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: یکی از دوستان خاصّ علی را بیاورید تا با کشتنش قرب به خدا پیدا کنم! این جمله بسیار عجیب است. او می‌خواست با کشتن دوست خاصّ علی علیه السلام قرب الی الله پیدا کند، آیا واقعیّت داشت؟»

بعید نیست، چون هنگامی که انسان در مسیر خطا حرکت کند و بر آن اصرار ورزد، خداوند عقلش را می‌گیرد و در نتیجه معروف‌ها در نظرش منکر و منکرات در نظرش معروف می‌شود. خداوند متعال در آیه ۱۰۴ سوره کهف به این مطلب اشاره کرده است. و این درحقیقت نوعی مجازات برای سرکشان و عاصیان است، تا به این وسیله کوله‌بار گناهانشان سنگین‌تر و عذابشان در جهان آخرت شدیدتر شود. به هر حال، یکی از حاضران در

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹، باب فضل الیقین، ح ۱۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۸۵، شماره ۹۶۳۷.

مجلس حجّاج گفت: «یکی از آنها را سراغ دارم، او، قنبر، خادم علی علیه السلام است. حجّاج دستور داد قنبر را آوردند. پرسید: قنبر تویی؟ گفت: آری، من قنبر از قبیله بنی همدان هستم. پرسید: مولای تو علی است؟ گفت: مولای من خداست، من خادم علی علیه السلام بودم. پرسید: دوست داری چگونه کشته شوی؟ گفت: آن گونه که دوست داری سرانجام تو را بکشند! ولی از آقایم علی علیه السلام شنیده‌ام که در راه ولایت و دوستی او، مرا ذبح خواهند کرد. حجّاج بدون توجه به این که این پیشگویی در صورت تحقق، نوعی معجزه و کرامت برای حضرت علی علیه السلام محسوب خواهد شد، گفت: همان طور که علی گفته او را ذبح کنید.^۱ قنبر نه ترسید و نه لرزید و نه التماس کرد چون می دانست در مسیر رضای خداست.

سر در ره جانانه فدا شد چه به جا شد

از گردنم این دین ادا شد چه به جا شد

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت

خون دلم انگشت نما شد چه به جا شد^۲

مقام عالی یقین مولی علی علیه السلام

به هر حال مفهوم کلامی که حضرت علی علیه السلام به قنبر گفت حاکی از این است که او به قدری مقام یقینش قوی بود که از هیچ چیز پروا

۱. سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۶۶.

۲. طبق آنچه در اینترنت آمده، سراینده این شعر محزون کشمی است.

نداشت. افراد عادی چنین نیستند و در مواردی نیاز به محافظ دارند، البته نه به این معنی که از سایه خود هم بترسند و محافظ را محافظ بدانند و از خدا غفلت کنند.

معنی دیگر این کلام آن است که بدون اذن پروردگار هیچ مؤثری در عالم هستی اثربخش نیست. کار در صورتی می‌برد که خداوند اجازه دهد، اگر او اجازه ندهد بزنده‌ترین کارها هم نمی‌برد و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام هرچه کار را برگلوی اسماعیل علیه السلام کشید نبرید و با زبان حال، کار خطاب به ابراهیم علیه السلام گفت: «الْخَلِيلُ يَا مُرْنِي بِالْقَطْعِ وَالْجَلِيلُ يَنْهَانِي؛ ابراهیم خلیل دستور بریدن می‌دهد اما خداوند جلیل اجازه بریدن نمی‌دهد».^۱ آتش می‌سوزاند، به شرط آن‌که خداوند اجازه دهد، اما بدون اجازه او، خروارها هیزم نیز که روی هم ریخته شود و دریایی از آتش فراهم گردد به گونه‌ای که امکان پرتاب ابراهیم علیه السلام از نزدیک نباشد و آن‌ها برای فرار از حرارت آتش مجبور شوند با منجنیق آن حضرت را به وسط آتش پرتاب کنند،^۲ باز هم آتش ذره‌ای از بدن ابراهیم علیه السلام را نمی‌سوزاند!^۳ ما مثل جمعی از اشاعره نیستیم که عالم اسباب را انکار کرده و معتقدند که آب آتش را خاموش نمی‌کند، و آتش نمی‌سوزاند، و کار نمی‌برد، بلکه تمام این کارها توسط خدا انجام می‌شود،^۴ ما

۱. اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۱، و ج ۱۱، ص ۵۶ و ۱۷۸ و تفسیر اثنی عشری، ج ۱۱، ص ۱۴۳.

۲. تاریخ انبیاء، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳. شرح این مطلب را در کتاب قهرمان توحید، فصل ششم نوشته ایم.

۴. آیات ولایت در قرآن، ص ۲۵۴ به بعد.

این عقیده را قبول نداریم اما معتقدیم که آب به اذن خدا خاموش می‌کند و آتش به فرمان خدا می‌سوزاند و کارد به اجازه او می‌برد. دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن^۱ اگر چنین ایده‌ای داشته باشیم همیشه در زندگی آرامش خواهیم داشت. امیدوارم پرتوی از یقین مولی علی علیه السلام در قلب و روح ما ایجاد شود، تا آثار و ثمرات آن را در دنیا و آخرت درک کنیم.

سؤال: آیا معنای این حدیث، عدم نیاز به محافظت و مراقبت از اشخاص است، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراقب و محافظ داشت و استوانه الحرس، که هم‌اکنون نیز جایش در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله معلوم و مشخص است، محل مراقبان و محافظان آن حضرت بوده است؟ یا معنای روایت چیز دیگری است؟

جواب: همان‌گونه که مرحوم کلینی روایت مورد بحث را در مباحث مربوط به یقین آورده، این روایت درباره عده‌ای از اولیاءالله است که در سایه رسیدن به مقام یقین، نیاز به مراقب ندارند. و اگرهم از مراقب استفاده کنند برای حفظ ظاهر و بسته ماندن دهان برخی از مردم است. انسان واصل شده به قلّه یقین، به جایی می‌رسد که مطمئن می‌شود تنها خداوند حافظ اوست. البته هرکسی به این مقام نمی‌رسد؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام چنین بودند و محافظت از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز صرفاً یک امر تشریفاتی بود.

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۰۰.

راه‌های رسیدن به یقین

یقین، آثار و ثمرات عجیبی دارد. هرچه یقین انسان به ذات پاک خداوند و توانایی‌اش بر همه چیز و علم و آگاهی و دیگر صفاتش بیشتر شود آثار بیشتری خواهد داشت.

برای تحصیل یقین دو راه وجود دارد:

۱. مطالعه هرچه بیشتر در آثار خداوند؛ و لذا در جای جای قرآن، مردم به تدبیر و تفکر در جهان هستی سفارش شده‌اند.
۲. اعمال پاک و صالح؛ هرچه اعمال پاک و شایسته انسان بیشتر شود درجات یقینش بالاتر می‌رود و هرچه یقین فزون‌تر گردد آرامش بیشتری حاصل می‌شود. که شرح آن، ذیل حدیث دهم گذشت.



سرآمد طاعت‌ها

امام صادق علیه السلام فرمود:

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ أَوْجُ اطَاعَتِ وَبِنْدَغِي خُدا دُو چيزِ اسْت: صبر و شکیبایی در برابر حوادث، و راضی بودن به قضای الهی، چه مطلوب بنده باشد و چه نباشد. و هیچ بنده‌ای راضی به قضای الهی در چیزهای مطلوب و نامطلوب نمی‌شود مگر این‌که خیرش در آن چیز مطلوب یا نامطلوب نهفته است»^۱.

مسأله راضی بودن به قضای پروردگار مسأله بسیار مهمی است و در روایات فراوانی بر آن تأکید شده است. در حدیث چهارم «باب الرضا بالقضاء» جلد دوم اصول کافی، که حدیث مورد بحث نیز از همان باب است، حدیث مفصلی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که در واقع یک حدیث قدسی است. خلاصه آن روایت چنین است:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰، باب الرضا بالقضاء، ح ۱.

خداوند می‌فرماید: صلاح کار بعضی از بندگانم آن است که به آن‌ها مال و ثروت فراوان داده شود، لذا آن‌ها را ثروتمند می‌کنم و امتحان آن‌ها هم در همین ثروت فراوان است که آیا آن را در مسیر اطاعت و رضای من مصرف می‌کنند، یا با آن عصیان خواهند کرد؟ گروه دومی هستند که صلاح آن‌ها را در کمی مال و ثروت و تنگدستی می‌دانم، لذا به آن‌ها به مقدار نیاز و حاجت می‌دهم نه بیشتر، و امتحان و آزمایش آن‌ها را نیز در فقر و تنگدستی قرار می‌دهم که آیا بر آنچه دارند، صبر می‌کنند یا به سراغ اموال حرام و نامشروع می‌روند؟

برخی بندگانم شوق زیادی برای اطاعت و بندگی و عبادت دارند، اهل نماز شب و تلاوت قرآن و مناجات و رازونیازند، این توفیق را به آن‌ها می‌دهم. اما گاه خواب را بر آن‌ها مسلط می‌کنم، و زمانی بیدار می‌شوند که اذان را گفته‌اند و زمان نماز شب و رازونیاز گذشته است، زیرا مصلحت آن‌ها را در خواب ماندن می‌دانم. مصلحتشان چند شب محروم ماندن از نماز شب است، تا مبادا دچار عجب و غرور شوند.

عبادت خوب است، اما گاه مصلحت انسان در خواب است تا فریب و سوسه‌های شیطان را نخورد و بر مرکب غرور سوار نشود. آنچه در این روایت قدسی آمده سه مثال است، و روشن است که منحصر در آن سه نیست. مصلحت یک نفر در سلامت است و مصلحت دیگری در بیماری؛ مصلحت یکی در مقام و دیگری

در نداشتن مقام؛ مصلحت یکی در داشتن دوستان خوب و دیگری در محروم بودن از آن. مهم این است که راضی به رضای خدا باشیم. چراکه بنده حقیقی کسی است که راضی به قضاء الله باشد.

چگونه راضی به قضاء الله باشیم؟

اگر به سه نکته توجه کنیم و به آن ایمان داشته باشیم، به راحتی تسلیم قضای الهی خواهیم شد:

اول: خداوند، حکیم و رحیم است و بدون حساب و کتاب کاری نمی‌کند.

دوم: خداوند هیچ نیازی به بندگانش ندارد، ما اگر ثروتمند باشیم یا فقیر، سالم باشیم یا بیمار، خواب باشیم یا بیدار، در حال عبادت باشیم یا تارک آن و... هیچ‌کدام منفعت یا ضرری برای خداوند ندارد و عباداتی که واجب شده، کلاس‌های تربیتی برای خود ماست. سوم: علم و دانش ما محدود است، آنچه می‌دانیم در مقابل آنچه نمی‌دانیم قطره‌ای در برابر دریاست. دانشمند خداشناس معروف، اینشتین می‌گوید: «تمام علوم و دانش بشر از ابتدای خلقت تاکنون در برابر مجهولاتش همچون یک ورق از یک کتاب قطور است» و به عقیده من حتی کمتر از یک ورق است.

این، علم و دانش تمام انسان‌ها در طول تاریخ است، حال، علم و دانش من که هیچ هیچ است.

اگر به این سه نکته توجه کنیم و به آن ایمان داشته باشیم

درمقابل حوادث بی تابی نمی‌کنیم و آن را به صلاح خود می‌دانیم، تجربه نیز این مطلب را ثابت کرده است. در زندگی خود ما حوادثی پیش آمده که در آن موقع برایمان نامطلوب و تلخ بود، ولی گذشت زمان ثابت کرد که اگر آن حادثه رخ نمی‌داد زندگی مان تباہ می‌شد.^۱ منتها گاه حکمت و فلسفهٔ حوادث و ناملایمات به‌مرور زمان روشن می‌شود و گاه تا آخر عمر برملا نمی‌گردد.

فواید راضی بودن به قضاءالله

راضی بودن به قضاءالله فواید و آثاری دارد که به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. آرامش روح: انسان در زندگی باید تلاش و کوشش خود را به کار گیرد و سستی و تنبلی را کنار بگذارد، اما اگر علی‌رغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها حادثهٔ ناخوشایندی رخ داد بی‌تابی نکند و راضی به قضای الهی باشد و آرامش خود را از دست ندهد. در دنیای مادی امروز بیماران روانی رو به افزایش‌اند و پیش‌بینی می‌شود که دنیا سرانجام تبدیل به دارالمجانین بزرگی گردد. اما افراد باایمان درمقابل حوادث همچون کوه استوارند^۲ و آرامش

۱. آیهٔ شریفهٔ ۲۱۶ سورهٔ بقره اشاره‌ای به این مطلب کرده است.

۲. حضرت علی علیه السلام بعد از جنگ نهروان و خاموش کردن فتنهٔ خوارج در سخنانی به بیان بخشی از ویژگی‌های خود در زمان صدر اسلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. از جمله فرمود: «همانند کوهی بودم که تندبادها نمی‌توانند آن را به حرکت درآورند، و طوفان‌ها آن را از جای برکنند، هیچ‌کس نمی‌توانست عیبی در من بیاید» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۷).

روحی خود را از دست نمی‌دهند؛ چون می‌دانند به صلاح آن‌هاست.

۲. حسن ظنّ به خدا؛ کسی که بر اثر فقدان سه نکته‌ای که گفته شد، راضی به قضای الهی نیست، به تدریج به خداوند سوءظن پیدا می‌کند. این مطلب در نامه‌هایی که به دست ما می‌رسد به روشنی دیده می‌شود که برخی بر اثر حادثه‌ای، یا برآورده نشدن حاجتشان، از خداوند زده شده و نماز و روزه را رها کرده‌اند. چنین افرادی به خداوند سوءظن دارند، اما کسانی که راضی به قضای الهی هستند ایمانشان را از دست نداده و به خداوند حسن ظن دارند. توجّه به این نکته نیز لازم است که حوادث دنیوی، ظاهری دارد و باطنی؛ گاه ممکن است ظاهر حادثه‌ای به نفع ما نباشد، اما باطن آن به سود ما باشد، داستان موسی و خضر علیهما السلام از همین قبیل بود که ظاهر آن، اعتراض موسی علیه السلام را بلند کرد اما وقتی از باطن آن اطلاع یافت سکوت کرد و قانع شد.

تقویت پایه‌های ایمان، مأیوس نشدن از ادامه راه، بی تفاوت نبودن، توکل بر خدا و مانند آن، از دیگر ثمرات راضی بودن به قضاء الله است که این جا جای شرح و بسط آن‌ها نیست.

* * *



نشانه‌های مؤمن

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

«بَايَ شَيْءٍ يُعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ؛ از چه راهی می‌توان فهمید که مؤمن، مؤمن است (نشانه ایمان چیست)؟ امام علیه السلام فرمود: نشانه‌اش آن است که در برابر خداوند تسلیم باشد و درباره حوادثی که در زندگی‌اش رخ می‌دهد راضی باشد، چه آن حوادث اسباب خوشحالی او گردد، یا موجبات ناراحتی و غضبش را فراهم کند»^۱.

سختی‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی

زندگی انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، آمیخته با انواع سختی‌ها و مشکلات و حوادث تلخ و شیرین است، به گونه‌ای که نمی‌توان باور کرد که کسی در طول عمرش مشکلی نداشته باشد. مشکلات جسمی، روحی، فردی، اجتماعی، خانوادگی، فامیلی،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۲.

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، طبیعی، انواع بیماری‌ها، زلزله‌ها، سونامی‌ها، جنگ‌ها، قحطی‌ها و خشکسالی‌ها و مانند آن، در زندگی بشر وجود دارد و لازمه زندگی وی شده است.

در ماه‌های اخیر^۱ فوران آتش فشان در ایسلند تمام اروپا را تحت تأثیر خود قرار داد، به گونه‌ای که انتشار ذرات خاکستر این آتش فشان هزاران هزار مسافر را در فرودگاه‌ها زمین‌گیر کرد و مانع پرواز بموقع آن‌ها شد. وعجیب این‌که هیچ‌کس قادر بر جلوگیری از چنین حوادثی نیست. زلزله‌ها گاه آن قدر شدید و وحشتناک است که یک شهر را به تلی از خاک تبدیل می‌کند، بلکه گاه حتی اثری از بقایای آن محل آباد سابق نمی‌ماند! روستاهایی وجود داشته که بر اثر زلزله، زمین دهان باز کرده و تمام روستا را با اهالی آن بلعیده و سپس شکاف زمین بسته شده و جای روستا صاف صاف گشته است! گاه زلزله‌ای در اعماق دریا رخ می‌دهد و امواج خروشان در دریا ایجاد می‌کند و آن امواج تبدیل به سونامی شده و ساحل و ساحل‌نشینان و تمام ساختمان‌ها و کاخ‌ها و کوخ‌ها را نابود می‌کند. مؤمن در برابر این حوادث باید تسلیم و راضی باشد.

پرهیز از مشکلات خودساخته

البته یک سری مشکلات و حوادث، خودساخته است و نتیجه سوء تدبیر و عدم برنامه‌ریزی مناسب خود ماست. مثل این‌که

۱. این سخنان در تاریخ ۱۹/۳/۱۳۸۹ ایراد شده است.

دانش آموزی تنبلی کرده و درس نخوانده و مردود شده است؛ یا شخصی بدون آمادگی کافی در کنکور شرکت کرده و امتیاز لازم را به دست نیاورده است؛ یا انسانی بدون اخذ ضمانت کافی و مدارک معتبر، اموال خود را در اختیار کسی گذاشته و آن شخص آن‌ها را بالا کشیده است. تسلیم شدن در برابر این حوادث خودساخته که انسان‌ها خود عامل آن هستند معنی ندارد و اجر و ثوابی هم بر آن مترتب نمی‌شود، بلکه دعا برای رفع آن نیز بی‌اثر است. ولذا در روایتی می‌خوانیم که دعای چند نفر به هدف اجابت نمی‌رسد:

«الرَّجُلُ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالطَّلَبِ؟! وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقُولُ: أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ؟! وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَافْسَدَهُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالْاِقْتِصَادِ... وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَادَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ فَيَقُولُ: أَلَمْ أَمْرُكَ بِالشَّهَادَةِ؟!؛ ۱. مردی که در خانه‌اش می‌نشیند (و به دنبال کار نمی‌رود) و از خدا می‌خواهد که روزی‌اش دهد. خداوند به او می‌گوید: مگر به تو دستور ندادم به دنبال کسب روزی باش؟! ۲. مردی که همسر بدی دارد و او را نفرین می‌کند که از دستش خلاص شود، خداوند به او می‌گوید: مگر حق طلاق را به تو ندادم (چرا از آن استفاده نمی‌کنی)؟! ۳. مردی که ثروتمند است و اموالش را ضایع می‌کند و سپس از خدا روزی می‌طلبد. خداوند به او می‌گوید: مگر تو را سفارش به اقتصاد و میانه‌روی در هزینه کردن اموالت نکردم؟! ... ۴. و مردی که اموالش را به دیگری قرض

می‌دهد و شاهد و سندی از وام‌گیرنده نمی‌گیرد (و او اموالش را بالا می‌کشد) خداوند به او می‌گوید: «مگر به تو سفارش نکردم که در چنین مواردی شاهد بگیری؟!». ^۱

خلاصه این‌که تسلیم و رضا مربوط به حوادث غیرقابل پیشگیری و خارج از حدود اختیارات ماست، که صبر و تسلیم و رضا در برابر چنین حوادثی، هم ثواب دارد، هم ارزش محسوب می‌شود و هم نشانه ایمان است. اگر انسان در برابر چنین حوادثی تسلیم نباشد ممکن است ایمانش را از دست بدهد. همان‌گونه که برخی از مسلمانان در مواجهه با یک مشکل یا حادثه یا عدم استجاب دعا و خواسته‌هایشان دست از نماز و روزه و دعا و توسل و خلاصه اعتقاداتشان می‌کشند و به تسلیم و رضا پشت پا می‌زنند. بنابراین، تسلیم و رضا نقش مهمی در ایمان دارد و بدون آن، مؤمن، مؤمن نمی‌شود، و چه افراد مؤمن نماز شب خوانی که بر اثر نداشتن مقام تسلیم و رضا، متزلزل‌الایمان از دنیا رفته‌اند.

* * *

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۸۲، باب ۱۲۰۴، ح ۵۷۰۱.



توکل و آثارش

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام مَا اعْتَصَمَ بِهِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلَتْ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ، الْأَقْطَعُتْ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَاسْحَتْ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وادٍ هَلَكَ؛ خداوند عزوجل به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که: هر بنده‌ای از بندگان من، بر من توکل و تکیه کند، نه بر غیر من از مخلوقات، و در نیتش صادق و راستگو باشد، سپس تمام آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آن سکونت دارند به دشمنی با او برخیزند (و بخواهند او را ضعیف و ناتوان کنند) راه نجاتی برای او قرار می‌دهم. و هر بنده‌ای از بندگانم بر غیر من توکل کند و در این راه ثابت قدم باشد تمام اسباب عالم آفرینش را از او قطع می‌کنم، و (حتی) زمین را که زیر پای اوست دشمن او می‌گردانم، و اهمیت نمی‌دهم که در کدام سرزمین به هلاکت برسد»^۱.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳، باب التفویض الی الله، ح ۱.

چند نکته در این حدیث شریف قابل توجه است:

۱. حدیث مورد بحث، یک حدیث قدسی است. حدیث قدسی به حدیثی گفته می‌شود که گوینده آن خداست، هرچند روایات معصومین علیهم‌السلام هم در واقع سخن خداست، که به شکل قال رسول الله و قال الباقر و قال الصادق علیهم‌السلام و مانند آن بیان می‌شود،^۱ ولی حدیث قدسی به شکل قال الله گفته می‌شود.

برخی نیز معتقدند که وحی دو گونه است: الف) وحی قرآنی، که براساس اعجاز نازل شده است. ب) وحی غیر قرآنی که براساس اعجاز نیست و حدیث قدسی از نوع دوم است.^۲

۲. چرا در این روایت، حضرت داود علیه‌السلام مخاطب قرار گرفته است؟ داود پیامبر علیه‌السلام، صاحب ملک عظیمی بود. ملکی که حضرت داود و حضرت سلیمان علیهم‌السلام داشتند نظیر نداشت، نه تنها در گذشته، که در آینده هم شاید نظیر آن نخواهد آمد. ولی در عین حال، خداوند خطاب به او می‌فرماید: با آن همه توان و قدرت و امکانات، اگر بر غیر من توکل کنی و بر احدی از مخلوقات تکیه بزنی، راه به جایی نمی‌بری و تمام اسباب آسمان و زمین را از تحت قدرتت خارج می‌کنم!

۳. مردم سه گروه‌اند:

گروه اول، مادی‌ها و طبیعی مسلک‌ها هستند، که عالم ماوراء

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱۱۲.

۲. شرح بیشتر را در کتاب معجم الاحادیث القدسیة الصحیحة، ص ۳ به بعد، مطالعه فرمایید.

طبیعت را قبول ندارند و آن را خیال و توهم و پندار می دانند و شعار آن‌ها مضمون این آیه شریفه است: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»؛ چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می میرند و گروهی جای آن‌ها را می گیرند؛ و جز روزگار [=طبیعت] ما را هلاک نمی کند.^۱ خلاصه این که این گروه غرق در عالم اسباب‌اند.

گروه دوم کسانی هستند که ظاهراً مسلمان‌اند، ولی به کلی منکر عالم اسباب‌اند. آن‌ها برخلاف آیات صریح قرآن مجید، که عالم اسباب را تأیید و تثبیت می کند، منکر آن شده‌اند. این که قرآن مجید می فرماید: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند^۲ تأیید عالم اسباب است. این که حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ صریحاً می گوید: «وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ مردگان را به اذن خدا زنده می کنم^۳ یا «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ»؛ به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیری را بهبود می بخشم^۴ معنایش این است که فاعل آن کار حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ البته او به اذن خدا این کار را انجام می دهد.

گروه سوم کسانی‌اند که در سایه تعلیمات ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم معتقد به عالم اسباب هستند و هم ایمان به مسبب‌الاسباب دارند؛ گروهی که نه در عالم اسباب گم شده، و نه مسبب‌الاسباب را

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره حدید، آیه ۱۷.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

فراموش کرده‌اند. آن‌ها، هم به مقتضای آیه شریفه: «﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ برای مقابله با آن‌ها [=دشمنان]، هرچه در توان دارید از نیرو و از اسب‌های ورزیده آماده سازید»^۱ از همه امکانات و اسباب بهره می‌گیرند، و هم به مقتضای آیه شریفه: «﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛ و پیروزی جز از طرف خدا نیست»^۲ نصر و پیروزی را تنها از ناحیه خدا می‌دانند.

طبق روایت مورد بحث، اگر انسان در چنین حالتی قرار گیرد و بر خدا توکل کند هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند او را از پای درآورد.

آثار توکل بر خدا

چنین انسانی هرگز به خود یأس و نومیدی راه نمی‌دهد، که یأس و ناامیدی اولین عامل شکست است.

علاوه بر این، انسان متوکل، شجاع و نترس است و از هجوم دشمن و کثرت مخالفین هرگز نمی‌هراسد و می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وُلِّيتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند! اگر (تمام) عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، به جنگ پشت نمی‌کنم».^۳

چنین انسان‌هایی اهل استقامت و پایداری و ایستادگی در برابر مشکلات و ناملازمات هستند چون معتقدند که خداوند برای آن‌ها راه نجاتی در نظر خواهد گرفت.

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲. سوره انفال، آیه ۱۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

علاوه بر همه این‌ها، محصول توکل، آرامش روح و آسایش قلب است، که البته به آسانی حاصل نمی‌شود. در طول تاریخ مسائلی رخ داده که عبرت‌انگیز است. از جمله این‌ها که حضرت سلیمان علیه السلام با آن حشمت و ملک و مقام، زمانی که تکیه بر عصا کرده و ناظر بر کارکرد عمالش بود، در حال ایستاده قبض روح شد. همه مشغول کارهای خود بودند، اما موریانه‌ها مأمور خوردن عصای سلیمان علیه السلام شدند، هنگامی که آن‌ها مأموریت الهی را به انجام رساندند عصا شکست و جسد بی‌جان سلیمان علیه السلام به روی زمین افتاد و همه چیز به هم ریخت. آری!

آن‌جا که خداوند اراده کند، یک موریانه تمام ملک سلیمان علیه السلام را به هم می‌ریزد.^۱ اگر او بخواهد، طوفانی از سنگ‌ریزه‌ها می‌آید و لشکر احزاب را درهم می‌کوبد.^۲ اگر خداوند تصمیم بر حفظ جان پیامبرش بگیرد عنکبوتی را مأمور می‌کند که بر در غار ثور تار بتند، و با این کار پیامبرش را حفظ می‌کند.^۳ قدرتش به اندازه‌ای است که با کوچک‌ترین چیز، بزرگ‌ترین نتیجه‌ها را از قبیل پیروزی و شکست، ایجاد می‌کند. آیا بر چنین خدایی باید تکیه کرد، یا بر بندگان ضعیف و ناتوانش؟! و سخن آخر این‌ها که همه چیز به توحید بازمی‌گردد و از آن سرچشمه می‌گیرد حتی فضایل اخلاقی.

۱. تاریخ انبیاء محلّاتی، ص ۵۴۸.

۲. سوره احزاب، آیه ۹.

۳. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال.

گفتگوی امام سجّاد علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«خَرَجْتُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى هَذَا الْخَائِطِ فَاتَّكَأْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَجُلٌ عَلَيْهِ
 ثَوْبَانِ أَبْيَضَانِ يَنْظُرُ فِي تَجَاهِ وَجْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ! مَا لِي
 أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ أَعَلَى الدُّنْيَا؟ فَرَزَقُ اللَّهَ حَاضِرًا لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ. قُلْتُ: مَا
 عَلَيَّ هَذَا أَحْزَنَ وَإِنَّهُ لَكَمَا تَقُولُ. قَالَ: فَعَلَى الْآخِرَةِ؟ فَوَعَدُ صَادِقٌ يَحْكُمُ
 فِيهِ مَلِكٌ فَاهِرٌ - أَوْ قَالَ: فَادِرٌ - قُلْتُ: مَا عَلَيَّ هَذَا أَحْزَنَ وَإِنَّهُ لَكَمَا تَقُولُ،
 فَقَالَ: مِمَّ حُزْنُكَ؟ قُلْتُ: [مِمَّا] نَتَخَوَّفُ مِنْ فِتْنَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ مَا فِيهِ النَّاسُ.
 قَالَ: فَضَحِكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ! هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا دَعَا اللَّهَ فَلَمْ
 يُجِبْهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟ قُلْتُ:
 لَا، قَالَ: فَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا سَأَلَ اللَّهَ فَلَمْ يُعْطِهِ؟ قُلْتُ: لَا، ثُمَّ غَابَ عَنِّي؛ از
 منزل خارج شدم تا به این دیوار (احتمالاً دیوار مسجدالنبی)
 رسیدم (ناراحت و غمناک) بر آن تکیه زدم. ناگهان مرد سفیدپوشی
 را درمقابل خود دیدم که به من نگاه می‌کند، گفتم: چرا این قدر
 غمناک و حزین هستی؟ آیا غصه دنیا را می‌خوری؟ خداوند روزی

همه انسان‌ها را، چه خوب باشند و چه بد، (البته در سایه تلاش و کوششان) می‌دهد. گفتم: غصه دنیا را نمی‌خورم و همان‌طور که شما می‌گویید خداوند روزی همه را مقدر کرده است. گفتم: غصه آخرت را می‌خوری؟ در مورد آخرت وعده خداوند راست است و آن خداوند مالکِ قادرِ قاهر در آن روز حکم خواهد کرد. گفتم: غصه آخرت را هم نمی‌خورم و حرف شما در مورد آخرت هم صحیح است. گفتم: پس از چه ناراحتی؟ گفتم: من از فتنه عبدالله بن زبیر و عوارض آن برای مردم (و دین) بیمناکم. امام سجّاد علیه السلام فرمود: آن مرد خندید و گفت: ای علی بن الحسین! آیا دیده‌ای کسی خدا را بخواند و خداوند او را اجابت نکند؟ گفتم: نه. گفت: آیا دیده‌ای کسی بر خدا توکل کند و خداوند او را کفایت نکند؟ گفتم: نه. گفتم: آیا دیده‌ای کسی از خداوند چیزی بخواهد و خداوند به او ندهد؟ گفتم: نه. سپس آن مرد از نظرم غایب شد.^۱ توجه به چند نکته در مورد این حدیث لازم است:

۱. مرد سفیدپوش که بود؟

از قرائن استفاده می‌شود که منظور از «مرد سفیدپوش» در این روایت، خضر پیامبر علیه السلام است که در مشکلات و سختی‌ها به یاری دوستان خدا شتافته و آن‌ها را از مشکلات نجات می‌دهد. آن حضرت در این جا سه جمله به امام سجّاد علیه السلام گفت تا او را از

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳، باب التفویض الی الله، ح ۲.

نگرانی برهاند. جملات مذکور، هم موجب رفع نگرانی امام سجّاد علیه السلام شد و هم درسی است برای ما و همه انسان‌ها تا دامنه قیامت.

۲. فتنه ابن زبیر

روایت مورد بحث، پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در آستانه فتنه عبدالله بن زبیر رخ داد. ابن زبیر از وضعیتی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر علیه یزید بن معاویه پیش آمد سوء استفاده کرد و با این که خود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود از مردم مدینه و مکه برای خود بیعت گرفت تا حکومتش را بر عراق و حجاز، تثبیت کند. علت ناراحتی امام علیه السلام این بود که اگر ابن زبیر پیروز می شد دشمنی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیروز می گردید، و اگر مغلوب یزید بن معاویه می شد قدرت یزید که از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود بیشتر می شد و در هر حال، مردم در این میان قربانی می شدند.

ناراحتی امام علیه السلام بجا بود و ابن زبیر در کار خود موفق شد و ۹ سال بر حجاز و عراق حکومت کرد. ولی بالاخره شامیان به سمت مقر حکومت او حرکت کردند. به آن‌ها گفته شد که اگر مردم مدینه تسلیم نشده و مقاومت کردند سه روز بر شما حلال هستند! شامیان بعد از پیروزی، سه روز بر نوامیس و اموال مردم مسلط گشته و مرتکب جنایاتی شدند که قلم از شرح و توصیف آن شرم دارد.^۲

۱. مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۲۴.

۲. منتخب التواریخ، ص ۳۵۴.

آن‌ها هرچند متعرض خاندان بنی‌هاشم نشدند، اما جنایاتی که بر سایر مردم روا کردند مصیبت دردناکی برای امام سجاد علیه السلام بود. سپس به سمت مکه حرکت کرده و بر فراز کوه ابوقیس منجینی نصب کردند و خانه کعبه را ویران ساختند و جنایت دیگری بر جنایات یزیدبن معاویه افزودند.^۱

عجیب است که هنوز در گوشه و کنار کشورهای اسلامی افرادی یافت می‌شوند که از یزیدبن معاویه به عنوان امیرالمؤمنین یاد کرده و به نامش مسجد و مدرسه می‌سازند! اگر این افراد نادان جنایت او را در کربلا، به فراموشی سپرده‌اند، درمورد جنایت غم‌بار و کم‌نظیر او در مکه و مدینه چه می‌گویند؟ آیا وقت آن نرسیده که دست از لجاجت و تعصب برداشته و حقایق مسلم تاریخی را پذیرفته و از جنایت‌کاران تبری بجویند؟

برخی از اوقات دعاها به اجابت نمی‌رسد. اجابت نشدن دعاها هرچند علل مختلفی دارد ولی درهرحال نباید باعث نگرانی شود، زیرا هیچ دعاکننده‌ای دست خالی از درگاه خداوند بر نمی‌گردد. به روایت زیبایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه توجه فرماید:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قِطِيعَةٌ رَحِمٍ، وَلَا اسْتِجْلَابٌ إِثْمٍ، إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِحْدَى خِصَالِ ثَلَاثٍ. إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ الدَّعْوَةُ وَإِمَّا أَنْ يَدْخِرَهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ عَنْهُ مِثْلَهَا مِنَ السُّوءِ؛ هَرِ مَسْلَمَانِي بِه دَرگَاهِ الهی دعایی کند که مشتمل بر

۱. مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۹ و بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۲۴.

گاهی نباشد و در آن قطع رحمی نیز وجود نداشته باشد (مثل این که بگوید: خدایا! بین من و برادرم جدایی بینداز) خداوند یکی از سه پاداش زیر را به او عطا می کند: ۱. دعایش را به اجابت می رساند. ۲. آن دعا را برای آخرتش ذخیره می کند (و درمقابل آن پاداش به او می دهد) ۳. مشکل دیگری از مشکلاتش را برطرف می سازد.^۱

بنابراین، اگر اجابت دعا به نفعش باشد خداوند در اجابت دعایش تعجیل می کند و اگر به مصلحتش نباشد یکی از دو کار زیر را برایش انجام می دهد:

۱. به سبب آن دعا، اجر و پاداشی برایش در نظر گرفته و آن را ذخیره آخرتش می کند و در آن دنیا چیزی به او عطا می کند که از آنچه طلب کرده بود گران بهاتر است^۲؛ به گونه ای که امکان دارد بگوید: کاش بقیه دعاهایم نیز مستجاب نشده بود و پاداش آن را اکنون دریافت می کردم.^۳

۲. چنانچه برطرف شدن آن مشکل به مصلحتش نباشد خداوند مشکل دیگرش را برطرف می کند.

بنابراین دستی که به درگاه خداوند بلند می شود خالی بر نمی گردد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۸۷، باب ۱۲۰۹، ح ۵۷۲۴.

۲. همان مدرک، ح ۵۷۲۶. ۳. همان مدرک، ح ۵۷۲۸.



دعا و شکر و توکل

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُنْمَعْ ثَلَاثًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزَّيَادَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ ثُمَّ قَالَ: أَتَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۱ وَ قَالَ: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۲ وَ قَالَ: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۳؛ کسی که سه

چیز نصیبش شود، سه چیز دیگر هم به او داده می شود:

۱. اگر توفیق دعا پیدا کند، خداوند اجابت دعا را هم

روزی اش می کند.

۲. اگر توفیق شکرگزاری نعم الهی را یابد، نعمتش افزون می شود.

۳. اگر توفیق توکل داشته باشد، خداوند امورش را کفایت

خواهد کرد.

امام علیه السلام سپس فرمود: (آنچه گفتم، برگرفته از قرآن مجید است)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۳. سوره غافر، آیه ۶۰.

آیا کتاب خداوند عزوجل را تلاوت کرده‌ای؟ که فرمود: «هرکس بر خدا توکل کند خداوند او را تنها نمی‌گذارد» و فرمود: «اگر شکر نعمت‌های الهی را به‌جا آورید نعمتم را بر شما افزون می‌کنم» و (نیز) فرمود: «مرا بخوانید (و دعا کنید) تا شما را اجابت کنم».^۱

منبع علوم ائمه علیهم‌السلام

از این روایت ارزشمند و قرائن دیگر استفاده می‌شود که علوم ائمه علیهم‌السلام منابع مختلفی داشته که یکی از مهم‌ترین آن‌ها قرآن مجید بوده است.

امامان اهل‌البیت علیهم‌السلام به دو شکل از قرآن مجید استفاده می‌کردند: گاه از ظاهر آیات قرآن استنباطاتی می‌نمودند، مانند روایت مورد بحث، که در آن از ظاهر سه آیه از قرآن استفاده شده، و گاه به باطن قرآن استدلال می‌کردند مانند روایتی در مورد قیام امام زمان (عج) که در آن به باطن آیه شریفه زیر استدلال شده است:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾؛ بگو: «به من خبر دهید اگر آب‌های (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!».^۲

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود: «این آیه درباره امامی نازل شده که قیام به عدل الهی می‌کند، می‌گوید: اگر امام شما پنهان گردد

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۵، باب التفویض الی الله، ح ۶.

۲. سوره ملک، آیه ۳۰.

و ندانید کجاست، چه کسی برای شما امامی می فرستد که اخبار آسمان‌ها و زمین و حلال و حرام خدا را برای شما شرح دهد؟ سپس فرمود: «وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا؛ به خدا سوگند! تأویل این آیه هنوز نیامده، ولی سرانجام خواهد آمد».^۱ سرچشمه دیگر علوم ائمه عليهم السلام وراثت است. گاه تصریح می کردند که هرچه درباره احکام بیان می کنیم به نقل از پدرانمان از رسول خدا صلى الله عليه وآله است.^۲

سرچشمه دیگر، الهامات الهی به قلوب پاک و مطهر آن بزرگواران بوده است. نتیجه این که علوم امامان معصوم عليهم السلام سرچشمه های مختلفی دارد، که مهم ترین آن ها قرآن مجید است.

شرح و تفسیر روایت

۱. دعا و اجابت

امام عليه السلام در اولین جمله فرمودند: «هر کس توفیق دعا پیدا کند خداوند اجابت دعا را روزی اش می کند». البته اجابت دعا شرایطی برای خداوند و شرایطی برای دعاکننده دارد. شرایطی که ما باید رعایت کنیم متعدد است^۳ و در بعضی روایات تا هشت شرط^۴ شمرده شده که از جمله

۱. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳۰ سوره ملک.

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱۱۲ و ص ۱۸۱، ح ۱۱۵.

۳. به بخشی از این شرایط در میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۶۶، باب ۱۱۹۷، اشاره شده است.

۴. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۶۷، باب ۱۱۹۷، ح ۵۵۹۳.

آن‌ها توبه از گناه است. شخصی که آلوده به گناه است بدون توبه دعایش اجابت نمی‌شود.^۱ یکی دیگر از شرایط، استفاده از غذای حلال است.^۲ انرژی‌ای که با غذای حرام تولید شده و به کمک آن دست‌ها به آسمان بلند گردیده و خداوند خوانده شده، مانع اجابت دعاست. باید از اموال نامشروع پاک شد تا لیاقت اجابت حاصل گردد.

همان‌گونه که گفته شد، اجابت دعا شرایطی هم برای خداوند دارد که از جمله آن‌ها مصلحت بنده است. گاه بنده نمی‌فهمد مصلحتش چیست، و تقاضای چیزی می‌کند که مایه بدبختی و هلاکت اوست، همانند بیماری که تقاضای غذایی می‌کند که خوردن آن منتهی به مرگ او می‌شود و پرستار و پزشک آگاه با آن موافقت نمی‌کند. خداوند هم در چنین مواردی با اجابت دعا موافقت نمی‌کند.^۳ انسان بعدها می‌فهمد که اگر آن دعا اجابت می‌شد زندگی‌اش آتش می‌گرفت، و چقدر خدا را شکر می‌کند که به هدف اجابت نرسید. البته همان‌طور که در حدیث قبل گذشت خداوند هیچ دغایی را بی‌اثر نمی‌کند و اگر اجابت به مصلحت نباشد، یا عوض آن را در آخرت می‌دهد یا مشکل دیگری را از او حل می‌کند.^۴

۲. شکر و زیادی نعمت

در دومین جمله امام علیه السلام آمده است: «کسی که توفیق شکرگزاری

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۷۰، باب ۱۱۹۸، ح ۵۶۱۴.

۲. همان مدرک، ص ۱۱۶۸، باب ۱۱۹۷، ح ۵۵۹۷ تا ۵۶۰۵.

۳. همان مدرک، ص ۱۱۸۵، باب ۱۲۰۶، ح ۵۷۱۹.

۴. شرح این مطلب را در همان مدرک، ص ۱۱۸۷، باب ۱۲۰۹، مطالعه فرمایید.

پیدا کند، نعمت‌هایش افزوده می‌گردد». باید توجه داشت که مسائل مختلف دنیا بی ارتباط باهم نیستند بلکه از قبیل علت و معلول، و سبب و مسبب‌اند. همه چیز در همه چیز تأثیر می‌کند، اعمال ما منشأ مسائلی خواهد بود، اخلاق ما آثاری خواهد داشت، افکار و گفتار ما پیامدهایی دارد و شکرگزاری نیز افزوده شدن نعمت را در پی خواهد داشت. اگر شکر نعمت کردم، چه با زبان و چه با کردار، خداوند می‌گوید: این بنده لایق نعمت است، بیشتر به او بدهید. و اگر شکر نکنم بلکه کفران بورزم با زبان حال و قال اعلام عدم لیاقت می‌کنم و طبیعی است که نعمت از کف انسان نالایق بیرون رود.

۳. توکل و کفایت

امام علیه السلام در جمله آخر فرمود: «هرکس توفیق توکل بر خدا پیدا کند در سایه حمایت الهی قرار می‌گیرد» اگر انسان بداند که در دنیا تنها نیست، اگر احساس کند که خداوند، قادر بر همه چیز است، اگر ایمان داشته باشد که خداوند اراده انجام هر کاری را کند آن کار تحقق پیدا می‌کند، حتی اگر آفرینش هزاران خورشید همچون خورشید عالمتاب باشد. اگر باور کند که خداوند، قادر علی الاطلاق، حکیم مطلق، رحیم علی الاطلاق، و دانای مطلق است و بر چنین خدایی توکل کند، بی شک خداوند او را کفایت می‌کند و تنهایش نمی‌گذارد و در حوادث روزگار نجاتش می‌دهد و اگر حادثه‌ای را برای امتحان و پرورش او ایجاد کند سرانجام او را بی بهره نمی‌گذارد.

* * *



کظم غیظ

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ،
وَ مَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ لَا أَكْفِي بِهَا صَاحِبَهَا؛
همواره (جدم) امام سجّاد علیه السلام می فرمود: دوست ندارم عزّت نفس
و شرافتم را از دست بدهم حتّی اگر شتران سرخ مو نصیبم شود.
و هیچ جرعه‌ای را برای نوشیدن گواراتر از فروبردن خشم و غیظ
نمی دانم.»^۱

امام چهارم علیه السلام در این روایت شریف به دو مطلب مهم، یعنی
«عزّت نفس» و «کظم غیظ» اشاره کرده است.

۱. عزّت نفس

عرب برای شترهای سرخ مو ارزش زیادی قائل است به گونه‌ای
که هرکس چنین شترانی را در اختیار داشت ثروتمند محسوب

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۹، باب کظم الغیظ، ح ۱.

می‌شد، بنابراین، معنای سخن امام علیه السلام چنین می‌شود: «بزرگ‌ترین ثروت‌ها را در مقابل ذلت نفس نمی‌خواهم». مردم دنیا در برخورد با مادیات سه گروه‌اند:

گروه اول: کسانی که صد درصد مادی هستند و معیار شخصیت را تنها ثروت و مادیات می‌دانند و فرزندان زیاد که گاهی باعث جلب و جذب ثروت می‌شود برای آن‌ها اهمیت زیادی پیدا می‌کند، همان‌گونه که در گذشته در میان عرب این‌طور بود. به همین دلیل کافران بر دو معیار کثرت مال و فرزند تکیه کرده و می‌گفتند: «ثروت و فرزندان ما از پیامبران بیشتر است و لذا شخصیت ما هم بالاتر است!»^۱

در داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون، وقتی حضرت موسی علیه السلام با لباس و عصای چوپانی در مقابل فرعون ظاهر شد و اعلام نبوت کرد، فرعون لبخندی زد و گفت: اگر پیامبری پس چرا دستبند طلا،^۲ قصر باشکوه، اموال فراوان، باغات زیاد و ثروت انباشته نداری؟ خلاصه این‌که گروهی از مردم دنیا صد درصد مادی هستند و همه چیز را با معیار پول و ثروت می‌سنجند.

گروه دوم: کسانی که از نظر عقیده، الهی اما در عمل، مادی هستند. معتقد به خدا و پیامبر و روز قیامت و نماز و روزه هستند، اما در مسائل اقتصادی، مادی عمل می‌کنند و کاری به حلال و حرام

۱. در آیه شریفه ۳۴ سوره کهف اشاره‌ای به این مطلب شده است.

۲. در آیه شریفه ۵۳ سوره زحرف به این مطلب اشاره شده است. حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه) به این مطلب پرداخته است.

ندارند. در گفتار، همچون مسلمانان و موحدان سخن می‌گویند، اما در عمل بسان کفار عمل می‌کنند. بسیاری از مدعیان ایمان و اسلام، جزء این گروه‌اند و لذا در مقابل پولداران خاضع‌اند، اما فقرای باتقوا برایشان اهمیتی ندارند.

گروه سوم: کسانی که شخصیتشان در فکر و عمل، الهی است. انسان‌های پاکی که گفتار و عملشان یکی است و معیار کرامت و شخصیت را تقوای الهی دانسته^۱ و مال و ثروت را زینت دنیای فانی می‌شمرند.^۲ این افراد، الهی فکر می‌کنند و اعمالشان الهی است. پیامبران آمده‌اند تا مردم را از گروه اول و دوم خارج، و به گروه سوم ملحق کنند. و لذا قبل از آمدن پیامبر اسلام ﷺ افرادی همچون ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان ثروتمند، شخصیت‌های جامعه بودند؛ اما بعد از آمدن آن حضرت افراد فقیر اما باتقوایی چون علی بن ابی طالب عَلِيٌّ و سلمان فارسی و ابوذر غفاری جزء شخصیت‌های جامعه اسلامی شدند، آن‌ها که زندگی ساده، اما ایمان و تقوا و صفات اخلاقی والایی داشتند.

تمام کسانی که قصد اصلاح جامعه را دارند باید از این نقطه شروع کرده، و محور و ملاک شخصیت را از مادیات به الهیات تبدیل کنند و الا همان مفسد مالی و اخلاقی‌ای که قبل از پذیرش اسلام وجود داشت بروز می‌کند. و از آن‌جا که ثروت ملاک

۱. به این معیار و ملاک، در آیه شریفه ۱۳ سوره حجرات اشاره شده است.

۲. این مطلب در آیه شریفه ۴۶ سوره کهف آمده است.

شخصیت نیست، امام سجّاد علیه السلام حاضر نمی‌شود عزّت نفس خود را با بالاترین ثروت‌ها مبادله کند.

۲. فرونشاندن خشم

امام علیه السلام در جمله دوم فرمود: «هیچ جرعه‌ای را برای نوشیدن بهتر از نوشیدن جرعه خشم نمی‌دانم».

تشبیه فرونشاندن خشم به نوشیدن آب به این دلیل است که وقتی انسان خشمناک می‌شود گویا چیزی بیخ گلویش گیر کرده، و گاه تن صدایش عوض می‌شود، و حتّی نمی‌تواند حرف بزند. هنگامی که خشم خود را کنترل می‌کند و به حالت عادی برمی‌گردد، همانند کسی است که آبی نوشیده و گلویش راحت شده و مشکل صدا و سخن‌گفتنش حل شده است. البته این کار، کار ساده‌ای نیست و لذا برخی خود را کنترل نکرده و خشمشان را بیرون می‌ریزند و با دیگران درگیر می‌شوند.

مشکلات انسان غالباً در حال خشم و عصبانیت رخ می‌دهد. چون در آن حال سخنان ناموزون و ناشایستی می‌گوید که بعد نمی‌تواند جبران کند. یا عمل زشتی از او سر می‌زند که تا آخر عمر سربه‌زیر می‌شود.

خطرناک‌ترین حالت انسان حالت عصبانیت است؛ چراکه این حالت سرچشمه بسیاری از طلاق‌ها و جدایی‌ها و قهرها و حتی قتل‌ها و جنگ‌هاست. لذا دانشمندی گفته است: «در حال عصبانیت

سه چیز را فراموش نکنید: کسی را تنبیه نکنید، تصمیم بر کاری نگیرید و اقدام به مجازات کسی نکنید^۱ چراکه عصبانیت جلوی فکر و عقل انسان را می‌گیرد و باید پس از فرونشاندن خشم که عقل، قادر بر تصمیم‌گیری صحیح خواهد بود، تصمیم گرفت. علمای اخلاق راه‌هایی برای رفع عصبانیت گفته‌اند، از جمله این‌که اگر ایستاده است بنشینید و اگر نشسته، برخیزد؛ محیط خود را عوض کند و به کار دیگری مشغول شود و مقداری آب بنوشد و خلاصه آن حالتش را تغییر دهد.^۲

* * *

۱. این سخن (که به هنگام خشم نه تصمیم نه تنبیه نه دستور) طبق آنچه در اینترنت آمده، منسوب به حضرت علی علیه السلام است.

۲. روایات مربوط به این موضوع را در کتاب میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۰۰۹، باب ۳۰۷۹، (دواء الغضب) مطالعه فرمایید.

به غیر خدا امید مبند

حسین بن علوان می‌گوید: در یکی از سفرهای علمی هزینۀ سفرم تمام شده بود. یکی از دوستان گفت: از چه کسی تقاضای کمک می‌کنی؟ گفتم: از فلان کس (ظاهراً یکی از فرمانروایان ستمگر بود)! گفت: به خدا قسم! موفق نخواهی شد و به خواسته‌ات نمی‌رسی. گفتم: خداوند تو را رحمت کند چه کسی این مطلب را به تو گفته است؟ گفت:

«إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَمَجْدِي وَازْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لِأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤْمَلٍّ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَلَا كُشُونَهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَلَا نَحِيئَهُ مِنْ قُرْبِي وَلَا بُعْدَهُ مِنْ فَضْلِي، أَيُّؤْمَلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ؟ وَالشَّدَائِدُ بِيَدِي وَيَرْجُو غَيْرِي وَيَفْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَبِيَدِي مَفَاتِيحَ الْأَبْوَابِ وَهِيَ مُغْلَقَةٌ وَبَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي، فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَّعْتُهُ دُونَهَا؟ وَمَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَّعْتُ رَجَائَهُ مِنِّي...»

امام صادق عليه السلام به نقل از بعضی از کتاب‌های آسمانی این حدیث را

برای من نقل کرده است که خداوند تبارک و تعالی فرمود: قسم به عزّت و جلال و بزرگواری و علوّم بر عرش، هرکس امید به غیر من ببندد امیدش را قطع می‌کنم، و لباس ذلّت بر اندامش می‌پوشانم و او را نزد مردم خوار می‌کنم، و او را از مقام قریب و از فضل و رحمت دور می‌سازم. آیا در مشکلات و شداید به غیر من امید بسته در حالی که کلید حل همه مشکلات در دست من است و در خانه من به روی همه کسانی که مرا بخوانند باز است؟ چه کسانی را سراغ دارید که (خالصانه به درگاہم روی آورده و) امید حلّ مشکلی داشتند و امید آن‌ها را ناامید کرده‌ام؟^۱

برای روشن شدن معنی حدیث، توضیح چند مطلب لازم است:

۱. توحید افعالی

تکیه اصلی روایت بر توحید افعالی است. ما پیروان اهل بیت علیهم‌السلام بر اثر تعالیمی که آن بزرگواران داده‌اند - که هماهنگ با عقل است - در حدّ وسطیم. نه معتقد به تفویضیم تا نقش برای خدا قائل نباشیم و نه معتقد به نفی عالم اسباب هستیم تا برای خود نقشی قایل نباشیم بلکه همه چیز را به دست خدا می‌دانیم و معتقدیم که همان خدا به عالم اسباب اجازه تأثیر داده است. دارو به اجازه خداوند شفا می‌بخشد، سنگ به اذن الله شیشه را می‌شکند، چاقو به اذن الله می‌برد و آتش به اجازه خدا می‌سوزاند. آری! عالم اسباب را مؤثر

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶، باب التفویض الی الله، حدیث ۷.

می دانیم، اما معتقدیم که مسبب‌الاسباب خداست. و همه مسائل اخلاقی برپایه این اصل معنی خواهد داشت.

۲. کمک گرفتن از دیگران

در معارف دینی به مسلمانان دستور داده شده که به کمک هم شتافته و نیازهای یکدیگر را مرتفع سازند؛^۱ اما یکدیگر را مستقل‌التأثیر ندانند و معتقد باشند که خداوند به وسیله آنها مشکل را حل کرد. بنابراین، معنای حدیث مورد بحث این نیست که از دیگران کمک نگرفته و برای گذران زندگی به سراغ کار و فعالیت نروید، بلکه معنای آن این است که کمک گرفتن از دیگران جایز است، اما اثر را از لطف و عنایت الهی بدانید.

در روایتی می خوانیم که وقتی کشاورز زمین را شخم زد و برای کشت آماده ساخت و بذرافشانی کرد و آن را آب داد، بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَبًّا مُبَارَكًا»^۲ یعنی: خدایا! آنچه من انجام دادم مقدمه بود و کار اصلی، که تأثیرگذاری است، به دست باکفایت توست. پس این زراعت را مبارک و پرمحصول قرار بده.

۳. از هرکسی تقاضای کمک مکن

به هنگام نیاز، به در خانه ظلمه و اشخاص بی‌مروت و انسان‌های

۱. روایات بسیار زیادی در مورد اهمیت کمک مالی به نیازمندان وجود دارد که تنها مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقة، از ص ۲۵۵ تا ۳۳۶، در ضمن ۵۲ باب آنها را نقل کرده است. ۲. فروع کافی، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۱.

ناصالح نباید رفت که انسان را ناامید برمی گردانند و اگر هم مشکل را حل کنند مشکل بزرگ تری ایجاد می کنند. بلکه باید به سراغ انسان های صالح و بزرگواری و کریم رفت تا ضمن حل مشکل آبروی نیازمند نیز محفوظ بماند.

در تاریخ، نمونه های فراوان وجود دارد که نه تنها امید بستن به غیر خدا و انسان های ناصالح مشکل را برطرف نکرده، بلکه مشکلی بر مشکلات افزوده است. به دو نمونه آن از زندگانی حضرت یوسف علیه السلام توجه فرمایید:

الف) طبق آنچه در برخی از روایات آمده، حضرت یوسف علیه السلام فرمود: روزی نشسته بودم و به یازده برادرم، که همه زورمند و شجاع و قهرمان بودند، می نگرستم که چگونه حتی به گرگ های بیابان حمله کرده و آن ها را مجبور به فرار می کنند و با خود گفتم: «با وجود این برادران شجاع چه کسی می تواند مرا اذیت کند؟» و به جای خداوند به بازوی برادرانم تکیه کردم، اما وقتی که مرا از پدر گرفتند و در صحرا برای از بین بردن نقشه کشیدند و تصمیم گرفتند مرا به چاه بیندازند تا کاروانی مرا به غلامی بگیرد و به شهرهای دوردست ببرد، و پیش از انداختن در چاه مرا کتک مفصلی زدند و مجروح و خونین کردند، خنده ام گرفت. گفتند: چرا می خندی؟ گفتم: آن روز چشم از خدا بستم و به شما پیوستم، اکنون گرفتار خود شما هستم!^۱

۱. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۵ سوره یوسف.

ب) نمونه دیگر در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف علیه السلام خواب آن دو زندانی را تعبیر کرد، خطاب به آن شخصی که آزاد می شد فرمود: «**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**»؛ مرا نزد آقایت [= سلطان مصر] یاد کن تا نجات یابم». همین مقدار تکیه بر غیر خدا و غفلت از یاد او باعث شد که چندین سال دیگر در زندان بماند.^۱ زیرا آن شخص درخواست حضرت یوسف علیه السلام را فراموش کرد و خداوند بدین شکل امیدش را ناامید ساخت.

آری، حضرت یوسف علیه السلام بر اثر یک ترک اولی سالها در زندان ماند. این مطلب در زندگی فردی و اجتماعی برای ما درس است؛ در زندگی فردی به افراد مبعوض و ناصالح متوسل نشویم و اگر از نیکان تقاضایی داریم بدانیم که عامل اساسی خداست و در زندگی جمعی دست به دامن غرب و شرق نشویم.

* * *

۱. سوره یوسف، آیه ۴۲.



وصیّت نامه لقمان حکیم

حارث (یا پدرش مغیره) می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آنچه که در وصیّت نامه لقمان نوشته شده بود، پرسیدم. امام علیه السلام فرمود:

«كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِبُ وَكَانَ أَعْجَبُ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ: خَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيَرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ، وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِدُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٍ وَ نُورٌ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ در وصیّت نامه لقمان مسائل بسیار عجیب و مهمّی بوده که از مهم ترین و عجیب ترین آنها این است که به فرزندش گفت: فرزندم! از خداوند آن چنان ترس که اگر تمام حسنات جنّ و انس را در اختیار داشته باشی، بگویی: شاید لغزشی کرده باشم که به سبب آن عذاب شوم. و آن چنان امیدوار به فضل پروردگارت باش که اگر به اندازه جنّ و انس گناه کرده باشی بگویی: شاید عمل خیری کرده باشم که سبب نجاتم شود. امام صادق علیه السلام سپس فرمود: پدرم (امام باقر) علیه السلام می فرمود: در قلب هر

انسان مؤمنی دو نور خوف و رجا وجود دارد و این دو مساوی و یکسان هستند به گونه‌ای که اگر هر یک از آنها را وزن کنی ذره‌ای کم یا بیش از دیگری نیست»^۱.

خوف و رجا بازتاب زیادی در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام دارد و مرحوم کلینی سیزده روایت در باب الخوف و الرجاء اصول کافی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام سجّاد علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است.

خوف و رجا در عالم تکوین و تشریح

خوف و رجا اختصاص به عالم تشریح ندارد، بلکه در عالم طبیعت هم همیشه دو نیروی جاذبه و دافعه، موجودات را در حالت تعادل نگه می‌دارد. چون اگر تعادل آنها به هم برخورد از هم می‌پاشند. کره زمین و کره خورشید نسبت به همدیگر، هم نیروی جاذبه دارند و هم دافعه. نیروی جاذبه باعث می‌شود که زمین از خورشید زیاد فاصله نگیرد و دور نشود چون در این صورت نه از نور خورشید به طور مطلوب می‌تواند بهره بگیرد و نه از حرارت آن، و کلّ حیات و زندگی موجودات به خطر می‌افتد. و نیروی دافعه باعث می‌شود که زمین بیش از اندازه به خورشید نزدیک نشود، که اگر جذب خورشید گردد در حرارت فوق‌العاده آن (که در سطح خورشید ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد است) می‌سوزد و ذوب می‌گردد.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷، باب الخوف و الرجاء، ح ۱.

آری، نیروی جاذبه و گریز از مرکز باعث حفظ فاصله لازم بین زمین و خورشید می‌شود و تعادل آن را حفظ می‌کند. ولذا میلیون‌ها سال از جدا شدن کره زمین از خورشید و گردشش به دور آن می‌گذرد اما فاصله آن‌ها کم یا زیاد نشده است.

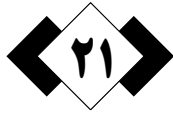
در بدن انسان هم دو نیروی جاذبه و دافعه وجود دارد. یکی فشار خون را بالا می‌برد و به آن شتاب می‌دهد و دیگری از شتاب آن می‌کاهد اگر تعادل این دو به هم بخورد انسان دچار سرگیجه می‌شود. در بین رگ‌های اعصاب انسان رگی به نام سمپاتیک وجود دارد که رگ تحریک‌کننده است و رگ دیگری به نام پاراسمپاتیک، که رگ بازدارنده است، که تعادل آن‌ها اعصاب انسان را آرام می‌کند. خوف و رجا در زندگی مادی انسان نیز لازم است. اگر تمام وجود کشاورزی رجا و امیدواری باشد و با این امید بذر را پاشیده و دیگر به سراغ دفع آفات و آبیاری و مانند آن نرود، زراعت را از دست می‌دهد. همان‌گونه که اگر تمام وجودش ترس و ناامیدی باشد باز به نتیجه‌ای نمی‌رسد و ترس از آفت و عدم بازدهی محصولات باعث می‌شود که دنبال کار را نگیرد و در فصل برداشت محصولی نداشته باشد. در دستگاه‌های صنعتی ساخت بشر نیز چنین است، به عنوان نمونه: اتومبیل‌ها، هم نیروی محرکه دارند و هم نیروی بازدارنده که همان ترس است.

بنابراین خوف و رجا و نیروی محرکه و بازدارنده لازمه همه موجودات است و اختصاص به مسائل معنوی و عقیدتی ندارد و در یک مفهوم گسترده تمام عالم هستی را در بر گرفته است.

در مسائل معنوی اگر تنها به عبادت و ایمان و درس و بحث و زیارت و دعا و توسل، دل ببندیم و به فکر مسائل دیگر نباشیم یک وقت چشم باز کرده، می‌بینیم آلوده انواع گناهان شده‌ایم و اگر خدای ناکرده مرتکب گناهان متعددی گشته و از رحمت و لطف خدا مأیوس شده باشیم، توبه و جبران نمی‌کنیم، بلکه ممکن است آلوده گناهان بیشتری شویم. بنابراین، امید بیش از حد انسان را آلوده گناه می‌کند، همان‌گونه که یأس بیش از اندازه نیز چنین است. مبادا بگوییم که کارهای خیر، عبادات زیاد، کتاب‌های خوب، تبلیغات فراوان و مانند آن‌ها را، مرا بیمه کرده است بلکه همواره باید احتمال بدهیم که ممکن است به دلیل بعضی لغزش‌ها مجازات شویم، که این تفکر نیرویی تازه ایجاد می‌کند و به دنبال طاعات و عبادات بیشتری می‌رویم. در مقابل، آن‌چنان مأیوس نشویم که خود را اهل نجات ندانیم و دیگر به دنبال طاعت و عبادت نرفته و از گناه و خلاف ابایی نداشته باشیم و پرونده خود را سنگین‌تر کنیم.

بنابراین، آن‌ها که در مناظر و سخنرانی‌ها و جلسات خود، بیش از حد به مردم امیدواری می‌دهند کار اشتباهی کرده و برخلاف دستورات دین قدم برداشته‌اند؛ مثل این که می‌گویند: ارتباط را با امام حسین علیه السلام قوی کن، سپس هر گناه و خلافتی که مایل هستی انجام بده.

نتیجه این که مردم را نباید بیش از اندازه امیدوار کرد، همان‌گونه که نباید آن‌ها را بیش از حد ترساند و ناامید کرد، بلکه همواره باید آن‌ها را در حالت خوف و رجا نگه داشت.



خدا تو را می بیند

اسحاق بن عمار می گوید:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا إِسْحَاقُ! خَفِيَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ عليه السلام فرمود: ای اسحاق! از خداوند آن چنان بترس که گویی او را می بینی، و اگر (چشم بصیرت تو باز نشده و) نمی توانی خدا را ببینی خداوند تو را می بیند. و در صورتی که تصوّر می کنی خداوند تو را نمی بیند، به خدا کافر شده ای و اگر می دانی که او تو را می بیند (و ایمان داری که در محضر او هستی) سپس درمقابلش گناه کردی، او را جزء بی مقدارترین ناظرین بر خودت قرار داده ای»^۱.

چند نکته در این روایت قابل توجه است:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷، باب الخوف و الرجاء، ح ۲.

نکته اول: معرفت خدا

غالب مسائل اخلاقی از توحید سرچشمه می‌گیرند، به‌ویژه توحید افعالی. بنابراین، هیچ صفت اخلاقی‌ای بی‌ارتباط با توحید نیست. در نتیجه اگر معرفت ما درباره خدا کامل باشد آثار صفات اخلاقی در وجودمان آشکار و نمایان می‌گردد. از جمله این‌که خداوند متعال را در همه جا حاضر و ناظر اعمالمان خواهیم دانست. برخلاف معتقدان به وحدت وجود، ما خود را عین خدا نمی‌دانیم؛ چون بطلان این عقیده روشن است^۱، ولی خود را از خدا جدا هم نمی‌دانیم. و همان‌گونه که قرآن مجید توصیف می‌کند او را همه جا همراه خود و ناظر بر اعمالمان می‌دانیم. «أَوَلَمْ يَكُنْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است^۲. و در جای دیگر می‌فرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم^۳ و گاه بالاتر می‌رود تا آن‌جا که می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود^۴.

۱. وحدت وجود گاه به معنای وحدت مفهوم وجود است، که اشکالی ندارد و گاه به معنای وحدت حقیقت است؛ مانند حقیقت نور آفتاب و نور چراغ که هر دو یک حقیقت است ولی مصداق متعدد است، آن هم اشکالی ندارد. و گاه به معنای وحدت مصداق وجود است؛ به این معنا که در عالم هستی وجودی جز خدا نیست و همه چیز عین ذات اوست. این سخن مستلزم کفر است و هیچ‌یک از فقهای آن را قبول نکرده‌اند. (استفتانات جدید، ج ۱، ص ۲۷، س ۴۵).

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳. ۳. سوره ق، آیه ۱۶.

۴. سوره انفال، آیه ۲۴.

حضرت علی علیه السلام این مطلب ظریف و دقیق را چه زیبا توصیف کرده، آن جا که می فرماید: «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَا زَجَّةٍ، خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ؛ خداوند داخل در همه اشیاست، اما مخلوط و ممزوج با آن‌ها نیست و خارج از همه اشیاست، اما از آن‌ها جدا نیست!».^۱ اگر درباره خدا چنین معرفتی پیدا کنیم هرگز معصیت نخواهیم کرد. اگر باور کنیم که در هر گفتگوی پنهانی دو نفره، نفر سوم اوست، و در گفتگوی سرّی سه نفره، نفر چهارم اوست و در گفتگوی مخفیانه چهار نفره پنجم اوست،^۲ زبان خود را کنترل و اخلاقمان را اصلاح خواهیم کرد و تأثیر آن در اعمال و کردارمان آشکار خواهد شد.

نکته دوم: علم گسترده خدا

عالم، محضر خداست و علم پروردگار شامل همه چیز می شود. ذره‌ای در تمام کهکشان‌ها و دریاها و آسمان‌ها از علم خدا پنهان نیست و گذشته و حال و آینده همه‌اش در برابر خداوند یکسان است. تعبیرات حضرت علی علیه السلام در این زمینه نیز عجیب است، می فرماید: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَ اخْتِلَافِ النَّيْتَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَ تَلَاطُمِ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْغَاصِفَاتِ؛ خداوند از صدای نعره حیوانات وحشی در کوه‌ها و بیابان‌ها، گناه

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۷، ح ۲.

۲. همان‌گونه که در آیه ۷ سوره مجادله به این مطلب اشاره شده است.

و معصیت بندگان در خلوتگاه‌ها، آمدوشد و حرکات ماهیان در اقیانوس‌های عمیق، و تلاطم امواج آب بر اثر وزش تندبادها (آری، به همه این‌ها) آگاه است!^۱

اگر باور داشته باشیم که علم خداوند آنقدر وسیع است که هیچ چیز بر وی مخفی نمی‌ماند، بسیار مؤثر خواهد بود.

نکته سوم: نظارت الهی

ما متأسفانه گاه خداوند را کمتر از ناظران عادی و معمولی می‌دانیم. در مقابل مأمور پلیس خلاف نمی‌کنیم؛ بلکه در برابر یک انسان عادی که سیمتی هم در نیروی انتظامی ندارد دست به خلاف نمی‌زنیم؛ بلکه گاه در مقابل یک کودک که تاندازه‌ای بد و خوب را متوجه می‌شود کار ناشایستی انجام نمی‌دهیم و از این بالاتر در مقابل دوربین بی‌جان پلیس در بزرگراه‌ها و اتوبان‌ها سبقت بی‌جا نمی‌گیریم، اما در محضر خدا گناه می‌کنیم! از یک دوربین جامد یا کودک نابالغ می‌ترسیم، اما از خدا نمی‌ترسیم!

در داستان حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که زلیخا تمام درها را بست و پرده‌ها را کشید و خود را در یک قدمی رسیدن به وصالش دید، پارچه‌ای بر روی بت سنگی‌اش انداخت تا در لحظه گناه ناظر آن‌ها نباشد، حضرت یوسف علیه السلام به او گفت: خدای تو با یک پارچه مخفی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

و پنهان می شود، اما من چگونه می توانم در برابر خدایم، که همه جا حاضر و ناظر است، معصیت کنم و برخلاف فرمانش گام بردارم؟^۱ خوانندگان محترم! اگر این حدیث را باور کنیم و خدا را در همه جا ناظر خود بدانیم دست از بسیاری از کارها بر خواهیم داشت.

* * *

۱. تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۳۰۳.



خوف از خدا

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام هیثم بن واقد می گوید:
«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ،
وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ از آن حضرت شنیدم که
فرمود: کسی که از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند،
و کسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند»^۱.

رابطه بین ترس از خدا و نترسیدن از غیرخدا

لازمه خوف از خدا پاکی و تقواست، و کسی که پاک است باکی
از محاسبه ندارد. کسی که از خداوند می ترسد شجاع است، چون
همه چیز را در مقابل قدرت خداوند کوچک و بی مقدار می بیند.
بنابراین، همه از او می ترسند.

مهم ترین سلاح عصر ما بمب اتم است، یک بمب اتم کوچک
در هر نقطه ای بیفتد تمام اشیای موجود در آن مکان و اطراف آن را

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۸، باب الخوف و الرجاء، ح ۳.

هرچه که باشد تا شعاع مخصوص نابود می‌کند. آنچه نزدیک‌تر است را پودر کرده، به آسمان می‌فرستد و اشیای موجود در شعاع دورتر را تخریب می‌کند. اولین بمب اتمی که ساخته شد بسیار کوچک بود. برای این‌که قدرت تخریبی آن را بیازمایند آن را با وسیله‌ای بر روی برج چندطبقه‌ای انداختند. هنگامی که طوفان ناشی از گردوغبار آن فرونشست و به سراغ برج رفتند نه از برج اثری بود و نه ویرانه‌ای از آن باقی مانده بود، بلکه تمام آن تبدیل به پودر شده و به آسمان رفته بود. کسی که از خدا می‌ترسد از خطرناک‌ترین سلاح یعنی بمب اتم هم نمی‌ترسد، چون آخرین مرحله مبارزه در راه خدا شهادت است و خائف‌عن‌الله از مرگ و شهادت باکی ندارد، بلکه در آرزوی آن، لحظه‌شماری می‌کند. اما کسانی که از خدا نمی‌ترسند از همه چیز می‌هراسند. از سایه خود می‌ترسند، از حیوانات وحشت دارند، از کم‌شدن روزی خود خائف‌اند، از دوستان می‌ترسند، از دشمنان هراس دارند، از بیماری خوف دارند، خلاصه از همه چیز می‌ترسند. یا از خدا بترس و از هیچ‌کس جز او مترس یا از خدا مترس و از همه چیز بترس. انتخاب با خود توست.

خوف از خدا یعنی چه؟

سؤال: مگر خداوند، رحمان و رحیم و غفور و کریم و جواد و مَنَّان و ارحم الراحمین نیست، پس خوف از خدا چه معنی دارد؟

جواب: خوف از خدا ممکن است معانی و تفاسیر متعددی داشته باشد که به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱. **درک عظمت خدا؛** خداوند متعال وجودی است فوق‌العاده بزرگ، هنگامی که انسان درمقابل این وجود با عظمت قرار می‌گیرد و درباره او معرفت و شناخت پیدا می‌کند، حالت خوف و واهمه‌ای به وی دست می‌دهد همان‌گونه که وقتی به محضر عالم بزرگی مشرف می‌شود چنین حالتی به او دست می‌دهد، تا آن‌جا که گاه قادر به سخن گفتن نیست. ابهت و عظمت، خوف ایجاد می‌کند، هر چند صاحب آن ارحم‌الرحمین باشد و اهل جود و کرم و غفران و بخشش. خلاصه این‌که وقتی عظمت خدا را درک کند مرعوب بزرگی و کبریایی آن وجود نامتناهی شده و از او می‌ترسد.

۲. **ترس از عدالت خدا؛** منظور از ترس در روایت مورد بحث و موارد مشابه، ترس از عدالت خداست. اگر خداوند بخواهد با عدالتش رفتار کند، کار ما بسیار مشکل خواهد شد. در سوره فاطر می‌خوانیم:

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده‌اند مجازات کند، جنبنده‌ای را بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت؛ ولی (به لطفش، اجل) آن‌ها را تا سرآمد معینی تأخیر می‌اندازد.^۱ آری این لطف و فضل الهی است که ما را امیدوار نگه داشته، و گرنه محاسبه مطابق عدالت الهی وحشت‌آفرین است.

۱. سوره فاطر، آیه ۴۵.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که گناه و معصیت از هر عصر و زمانی بیشتر است. مفسد اخلاقی، کتاب‌ها و مجلات فاسد، سی‌دی‌های وحشتناک، اینترنت، رسانه‌های اغواگر، مواد مخدر و مانند آن، غوغا کرده و انسان‌ها را به انواع گناهان آلوده ساخته است. اگر خداوند بخواهد انسان‌ها را با عدالتش مجازات کند جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نخواهد ماند.

مفسد عصر ما از مفسد عصر لوط پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام بسیار بیشتر است. خداوند برای مجازات آن‌ها زلزله‌ای ایجاد کرد که تمام خانه‌های آن‌ها را ویران ساخت، سپس بارانی از سنگ بر آن‌ها نازل شد و خرابه‌های خانه‌های آن‌ها نیز ویران گشت،^۱ اگر خداوند بخواهد به مقتضای عدالتش گناهکاران عصر و زمان ما را مجازات کند چه می‌کند؟ آیا اندیشیدن به برخورد عدالت‌آمیز خداوند و محاسبه و مجازات گناهکاران، طبق عدالت الهی، خوف‌آور نیست؟!

۳. **توس از گناهان؛** خوف از خدا به معنی ترس از گناهان خودمان است. وقتی که پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن عظمتش می‌فرماید: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ «من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم!»،^۲ من و تو چطور خائف و ترسان نباشیم؟!

بالا تر از این، مطلبی است که در سوره انفال آمده است، آن‌جا که

۱. سوره هود، آیه ۸۲؛ سوره حجر، آیه ۷۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵؛ سوره زمر، آیه ۱۳.

می فرماید: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ و از فتنه و مجازاتی بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد، (بلکه همه را فرامی گیرد) و بدانید که خداوند سخت کیفر است!». ^۱ طبق این آیه شریفه، کسانی که آلوده به گناه نیستند هم از گناه دیگران می ترسند!

سؤال: مگر قرآن مجید نمی فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ^۲؟
پس چگونه در این آیه می گوید که مجازات الهی دامنگیر غیر ظالمین هم می شود؟

جواب: منظور کسانی هستند که خودشان مستقیماً ظلم نکرده اند ولی با ترک نهی از منکر و سکوتشان عملاً مؤید ظلم ستمکاران بوده اند.

خلاصه این که سرچشمه خوف از خداوند، یکی از سه امر مذکور است.

۱. سوره انفال، آیه ۲۵.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۴؛ ترجمه: «و هیچ گناهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود».



امید و عمل

یکی از روایان حدیث می‌گوید:

«قُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ نَرْجُو، فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ، كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ؛ خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی که دائماً گناه می‌کنند، می‌گویند: «امیدوار به لطف خدا هستیم» و به همین روش ادامه می‌دهند تا مرگشان فرا برسد. (آیا این کار صحیح است؟) امام علیه السلام فرمود: این‌ها کسانی هستند که در اوهام و خیالات خود سرگردان‌اند. آن‌ها دروغ می‌گویند و (حقیقتاً) امیدوار نیستند، چون کسی که امید به چیزی دارد آن را طلب می‌کند (و در جستجوی آن حرکت می‌کند) و کسی که از چیزی می‌ترسد از آن فرار می‌کند»^۱. افراد مورد اشاره در روایت، اگر امید به بهشت، و ترس از جهنم

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸، باب الخوف و الرجاء، ح ۵.

داشتند، در طلب طاعت الهی برآمده و از گناهان و معاصی فرار می‌کردند، پس دروغ می‌گویند.
به سه نکته در توضیح این روایت قناعت می‌کنیم:

۱. تحریف در مفاهیم اسلامی

تحریف در مفاهیم اسلامی، هم گسترده است، هم پیچیده و هم خطرناک.

اما گسترده است چون اختصاص به عوام ندارد، بلکه در میان خواص هم رواج دارد و از سوی دیگر از نظر تعداد مفاهیم تحریف یافته نیز این گسترش وجود دارد، تا آنجا که عده‌ای در توحید گرفتار تحریف شده و سر از وحدت وجود درآورده‌اند. شفاعت و ولایت و امید و خوف و... همگی دستخوش تحریف شده است.^۱

پیچیده است چون گاه به گونه‌ای است که انسان باور نمی‌کند دچار تحریف شده، خیال می‌کند در حال پیاده کردن مفاهیم اسلامی در درون خود است در حالی که چنین نیست. تصوّر می‌کند در مسیر توحید و خوف و رجا و شفاعت و ولایت است، اما اشتباه می‌کند.

و خطرناک است چون مفاهیم دینی وقتی تحریف شود تبدیل به ضدّ ارزش می‌شود. به عنوان مثال: رجا و امیدواری، که باید سبب

۱. شرح این مطلب را در کتاب «مفاهیم تحریف شده» مطالعه فرمایید.

ترک گناه شود، عامل آلودگی به گناه می‌گردد یا امید به شفاعت که باید سبب نزدیکی ما به حضرات معصومین علیهم‌السلام شود ما را از آنها دور می‌کند.

۲. عوامل تحریف

یکی از اسباب و عوامل تحریف این است که بعضی‌ها می‌خواهند جمع بین ضدین کنند! هم دنیا را می‌خواهند هم آخرت را؛ هم طالب بهشت‌اند و هم راحت طلب‌اند و نمی‌خواهند بهایی برای آن بپردازند. هم می‌خواهند متدین باشند و هم بی‌قید و بند. ولذا مفهومی به نام «رجا» پیدا می‌کنند و دست به توجیه می‌زنند که: «چه کسی به غیر از معصومین گناه نکرده است؟! بنابراین ما هم گناه می‌کنیم و امیدوار به فضل و رحمت خدا هم هستیم!».

قصد دارند امکانات و ثروت خود را به رخ دیگران بکشند و انواع اسراف‌ها و تبذیرها را انجام دهند ولذا آیه شریفه **﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾**^۱ را تحریف کرده و ریا و اسراف و تبذیر را با بازگو کردن نعمت‌های الهی مخلوط می‌کنند. می‌خواهند کاخی مجلل از حلال و حرام بسازند، آن را تحت لوای **﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾**^۲ درآورده، و در معنای تفضّل الهی دست می‌برند. آری، هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان انسان را وادار به تحریف کرده و به بهانه امید

۱. سوره ضحی، آیه ۱۱؛ ترجمه: «و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن!».

۲. سوره نمل آیه ۴۰.

به رحمت الهی سراسر عمرش را آلوده انواع گناهان و معاصی می‌کند و با همان آلودگی‌ها می‌میرد.

۳. استدلال زیبای امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در مقابل منطق غلط تحریف‌گرانِ خوف و رجا، که در لوای این واژه تحریف‌شده، خود را آلوده گناهان می‌کنند، در جمله‌ای کوتاه، استدلال متین و قوی و کوبنده‌ای مطرح می‌کند. به‌راستی کسی که امید به رفتن به بهشت دارد برای رسیدن به آن تلاش نمی‌کند؟ آیا برای چیزهایی که او را به بهشت می‌رساند تلاش نمی‌کند و از آنچه او را از بهشت دور می‌کند اجتناب نمی‌ورزد؟ حقیقتاً کسی که ترس از جهنم و آتش سوزان و عذاب‌های وحشتناک آن دارد برای دورماندن از آن فعالیت نمی‌کند؟

آیا کسی که مدعی ولایت حضرات معصومین علیهم السلام است نباید تلاش کند که خود را به آن‌ها نزدیک کرده و حتی الامکان هم‌رنگ آن‌ها شود و در مسیرشان گام بردارد؟

شخصی که ادعا دارد از دشمنان خدا بیزار است و زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خواند، نباید مسیرش را از مسیر دشمنان امام حسین علیه السلام جدا سازد و آنچه را که خوشایند آنان است انجام ندهد، و در گفتار و کردار و پندار شباهتی به آن‌ها نداشته باشد؟ نتیجه این که امید به هرچیز باید انسان را وادار به تلاش و عمل کند و گرنه امید صادق نیست.



خوف و تقوا

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِنَ الْعِبَادَةِ شِدَّةَ الْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. يَقُولُ اللَّهُ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ وَقَالَ جَلَّ ثَنَاهُ: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشُوا اللَّهَ﴾^۲ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^۳ قَالَ: وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالدُّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ؛ يَكِي از عبادات، شدت خوف از خداوند عزوجل است. (لذا) خداوند می فرماید: از میان بندگانم، تنها دانشمندان، خداترس اند و (در جای دیگر) فرموده است: از مردم نهراسید، و از (نافرمانی) من بترسید، و (در آیه دیگر) فرموده: و هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند. راوی می گوید: سپس حضرت فرمود: مقام پرستی و عشق به شهرت، در قلب آدم خائِف بیمناک جای ندارد»^۴.

۲. سوره مائده، آیه ۴۴.

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸

۳. سوره طلاق، آیه ۲.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹، باب الخوف و الرجاء، ح ۷.

گسترهٔ عبادات

ما معمولاً عبادات را اعمالی می‌دانیم که با اعضا و جوارح انجام می‌شود، نظیر نماز و روزه و حج و زکات و خمس و مانند آن، اما مطابق آنچه در حدیث مورد بحث آمده، امام صادق علیه السلام عبادت را فراتر از اعمال و کردار می‌داند و لذا حالت درونی شدت خوف از خداوند را نیز به عنوان یکی از عبادات معرفی کرده است. مصداق‌های دیگری برای این ادعا می‌توان ذکر کرد^۱، که از جمله آن‌ها تفکر و اندیشه است که از برترین عبادت‌هاست.^۲

ارتباط خوف و تقوا

سؤال: امام علیه السلام به منظور بیان اهمیت خوف از خداوند به سه آیه استدلال کرده است که آیهٔ اول و دوم در مورد خوف، ولی آیهٔ سوم در مورد تقواست. چرا حضرت برای خوف، به آیهٔ مربوط به تقوا استدلال کرده است؟

جواب: از آن جا که تقوا زائیدهٔ خوف است امام علیه السلام به آیهٔ تقوا استناد جسته است. چرا که اگر بنده از عدالت خداوند و از مجازات‌های شدیدی که در انتظار بدکاران است نترسد، تقوایی نخواهد داشت، بنابراین سرچشمهٔ تقوا، خوف از خداست.

۱. شرح این مطلب را در میزان الحکمة، ج ۶، ص ۲۳۷۳، باب ۲۴۹۴، باب انواع العبادة، ملاحظه فرمایید.

۲. همان مدرک، ج ۸، ص ۳۶۲، باب ۳۲۵۳، ح ۱۶۲۱۹.

کلامی از علامه مجلسی رحمته الله علیه

علامه مجلسی رحمته الله علیه در کتاب ارزشمند مرآت العقول که شرح و تفسیر اصول و فروع کافی است، در شرح حدیث ششم باب الخوف و الرجاء می فرماید:

شکی نیست که آیات و روایات در مورد عفو و کرم و جود و بخشش خداوند فراوان است، به گونه ای که با مطالعه آنها انسان مسرور شده و به وجد می آید، ولی مبدا این آیات و روایات انسان را مغرور کرده و شیطان وی را بفریبد. سپس به زندگانی انبیا و اولیا و بزرگان استناد می کند که علی رغم توجه به این دسته از آیات و روایات هرگز مغرور نشده و همواره خائف و راهب بوده اند، لذا عمرشان را در راه عبادت، و شب و روزشان را در مسیر طاعت سپری کرده اند.^۱ آری، اولیاء الله دل به امید بدون عمل، خوش نکردند و لذا حضرت علی علیه السلام بعضی از اوقات از خوف الهی غش می کرد^۲ و حضرت فاطمه علیها السلام هنگامی که در محراب عبادت قرار می گرفت خوف خدا لرزه به اندامش می انداخت.^۳

و امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی که از وضو گرفتن فارغ می شد رنگش تغییر می کرد. می پرسیدند: چه شده است؟ می فرمود: بر کسی که می خواهد به درگاه خدا برود، سزاوار است که رنگش تغییر کند.^۴

۱. مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۶.
 ۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۲، ح ۱.
 ۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲، ح ۱۳. این مطلب در بحار الانوار ج ۷۰، ص ۴۰، ح ۷۲، در مورد امام حسن علیه السلام نیز نقل شده است.
 ۴. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴۰، ح ۷۲.

و امام صادق علیه السلام به هنگام لبیک گفتن در میقات، لکننت زبان گرفت، راوی عرض کرد: آقا! چرا لبیک نمی گویند؟ امام علیه السلام فرمود: می ترسم خداوند جواب منفی بدهد!^۱

خلاصه این که آیات رحمت و عفو و گذشت خداوند نباید ذره ای از خوف انسان بکاهد و در عین حال که امیدوار به فضل و رحمت خداست از عدل و مجازاتش خائف باشد که این خوف، او را به سمت ترک گناه هدایت می کند.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در کتاب اوصاف الاشرافش در ذیل این روایت چنین فرموده است:

«ان الخوف و الخشية و ان كانا بمعنى واحد في اللغة الا ان بينهما فرقاً بين ارباب القلوب، و هو ان الخوف تألم النفس من المكروه المنتظر، و العقاب المتوقع بسبب احتمال فعل المنهيات و ترك الطاعات، و هو يحصل لاكثر الخلق و ان كانت مراتبه متفاوتة جداً و المرتبة العليا منه لا تحصل الا للقليل، و الخشية حالة نفسانية تنشأ عن الشعور بعظمة الرب و هيئته و خوف الحجب عنه، و هذه الحالة لا تحصل الا لمن اطلع على جلال الكبرياء و ذاق لذة القرب، و لذلك قال سبحانه: ﴿أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛ خوف و خشیت در لغت به یک معنی است ولی از نظر اهل دل و علمای عرفان به یک معنی نیست. آن ها معتقدند که خوف، ناراحتی و تأثر درونی و نفسانی برای عذابها و بلاهایی است که بر اثر انجام محرمات و ترک اطاعتها و عبادات

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۸۲، ح ۱.

ممکن است رخ بدهد. و این حالت برای اکثر مردم حاصل می‌شود هرچند مراتب آن متفاوت است و مرتبه‌ی والای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی‌شود. ولی خشیت، یک حالت روحانی معنوی است که از عظمت و ابهت پروردگار نشأت می‌گیرد. هنگامی که انسان در هیبت و عظمت پروردگار می‌اندیشد حالت خشیت به او دست می‌دهد. البتّه این حالت جز به افرادی که از جلال و کبریای پروردگار آگاه‌اند و لذت قرب الهی را چشیده‌اند، دست نمی‌دهد. ولذا خداوند متعال آن را اختصاص به به دانشمندان و آگاهان داده است.^۱

کلام خواجه نصیر کلام بسیار حکیمانه‌ای است که نشان می‌دهد خوف و خشیت دو مقام متفاوت‌اند. باید تلاش کنیم که از مقام «خوف» که اکثریت خلق واجد آن‌اند عبور کرده و در سایه تلاش و کوشش و بالا بردن علم و آگاهی به مقام «خشیت» برسیم.

عشق به مقام و شهرت

امام علیه السلام در ذیل روایت اشاره به نکته مهمی کرده است و آن این‌که «مقام پرستی و شهرت طلبی، با خوف از خدا، در یک دل جمع نمی‌شود. کسی که به مقام خوف و خشیت رسیده، عشق به مقام و شهرت ندارد. و کسی که مقام پرست و شهرت طلب است نمی‌تواند خائف باشد».

۱. مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۶.

بسیاری از مشکلات و بدبختی‌های بشر بر اثر همین دو رذیله است. چه پول‌هایی صرف می‌شود تا مقام پرستان به مقام برسند. و هنگامی که به آن مقام می‌رسند چون لیاقت و شایستگی آن را ندارند خرابکاری‌هایشان از خدماتشان به مراتب بیشتر است. شهرت طلبان، از راه‌های مختلف، برای رسیدن به مقصودشان تلاش می‌کنند. گاه با پوشیدن لباس‌های عجیب و غریب، گاه با آرایش‌های بی سابقه و حیرت‌آور، و گاه با رفتارهای نادر و کم سابقه، و بالاخره گاه با اعمال خلاف شرع و عرف.

خلاصه این‌که مقام پرستی و شهرت طلبی دو رذیله زشت اخلاقی است، که مانع رسیدن انسان به مقام خوف از خدا می‌شود.



مؤمن بین دو خوف است

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِمَّا حُفِظَ مِنْ خُطْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ... أَلَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ فِيهِ وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ قَاضٍ فِيهِ، فَلْيَأْخُذِ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ مِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ فِي الشَّيْبَةِ الْكَبِيرِ وَ فِي الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَعَدَ الدُّنْيَا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَ مَا بَعْدَهَا مِنْ دَارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ؛ از جمله خطبه‌هایی که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محفوظ مانده این است که فرمود:... آگاه باشید که مؤمن (همواره) در بین دو خوف است: خوف از آنچه که (از عمر و اعمالش) گذشته و نمی‌داند که خداوند درباره آن چه می‌کند؟ و خوف از آنچه خواهد آمد و اطلاع ندارد که

۱. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر حدیث فوق فرموده است: در برخی از نسخه‌های کافی به جای «شبیبه»، «شبیبه» بر وزن «سفینه» به معنای «جوانی» آمده است. یعنی مؤمن باید در ایام جوانی قبل از فرارسیدن پیری و ناتوانی توشه‌ای بگیرد. و اما طبق نسخه‌ای که «شبیبه» دارد معنای آن چنین می‌شود: «مؤمن باید در آغاز پیری، قبل از آن که از کار افتاده شود توشه‌ای بگیرد»، (مرآت العقول، ج ۸، ص ۴۰ و ۴۱).

خداوند چه قضاوتی خواهد داشت؟ بنابراین، مؤمن باید از خودش برای خودش مایه بگذارد، (یعنی) از دنیایش برای آخرتش، و در آغاز پیری قبل از آن که از کار افتاده شود، و در زمان حیات، قبل از رسیدن مرگ توشه‌ای بگیرد. قسم به آن کس که جان محمد در دست اوست، بعد از این دنیا، جایی برای توبه و عذرخواهی نیست، و سرنوشتی جز بهشت و جهنم وجود ندارد»^۱. نکاتی در این روایت شریف قابل توجه و دقت است:

۱. خطبه‌های باقی مانده

از این روایت استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه‌های متعددی داشته که تنها بخشی از آن‌ها حفظ شده و به دست ما رسیده، و بخش دیگرشان در طول زمان از بین رفته است.

۲. اهمیت خطبه در مقایسه با حدیث

مخاطب سخن در حدیث، محدود به یک یا چند نفر است، اما مخاطبین در خطبه که جنبه عمومی دارد تعداد قابل ملاحظه‌ای هستند و حتی برای غایبین هم پیام دارد و لذا دارای اهمیت بیشتری است.

۳. خوف از گذشته و آینده

در این قسمت از خطبه، که نقل شد، سه مطلب وجود دارد:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰، باب الخوف و الرجاء، ح ۹.

مطلب اول، بیان واقعیتی است که هر مؤمنی گرفتار آن است. مطلب دوم، دستورالعملی است که مؤمن باید برای رهایی از آن واقعیت و رسیدن به آرامش، مطابق آن عمل کند. و مطلب سوم، که در پایان به آن پرداخته شده، هشدار است که توجه به آن سرانجام خوبی را برای انسان رقم می‌زند. اما واقعیت این است که مؤمن درباره اعمال گذشته و عمر از دست رفته خائف و ترسان است. از کوتاهی‌ها و خطاها و گناهان و معاصی گذشته خود نگران است و نمی‌داند که خداوند با او چه خواهد کرد؟ و راستی که جای خوف است، همان‌گونه که درباره آینده‌اش هم نگران است، که عاقبتش چه خواهد شد؟ زیرا چه بسیار افرادی بودند که در آخر عمر منحرف گشته و از صراط مستقیم خارج شدند. بنابراین، انسان مؤمن همواره با این واقعیت روبروست که از پرونده اعمال گذشته‌اش خائف و برای عاقبت خود نگران و بیمناک است.

سؤال: خداوند متعال در آیه شریفه ۶۲ سوره یونس می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «آگاه باشید!

دوستان و اولیای خدا نه ترسی (از گذشته) بر آن‌هاست و نه (در مورد آینده) اندوهگین می‌شوند».

طبق این آیه شریفه اولیاءالله درباره گذشته و آینده خوفی

ندارند، پس چگونه در روایت مورد بحث، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

مؤمن همواره در بین خوف از گذشته و آینده گرفتار است؟

جواب: پاسخ این سؤال روشن است، زیرا آیه شریفه در مورد مسائل دنیوی سخن می‌گوید و روایت، از مسائل اخروی بحث می‌کند. طبق آیه شریفه اولیاءالله برای امکانات مادی‌ای که در گذشته عمر از دست داده‌اند حسرت نمی‌خورند و نگران گذران زندگی خود در باقی‌مانده عمر نیز نمی‌باشند. اما روایت در مورد بیم مؤمنان از گذشته عمر و آثار آن در جهان آخرت و آینده زندگی و عاقبت و عوارض آن در جهان دیگر بحث می‌کند.

۴. دستورالعمل پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ برای رهایی از آن دو خوف، چنین دستور می‌دهد: «مؤمن از خودش برای خودش مایه بگذارد» به این شکل که زحماتی را به جان بخرد تا در آینده اهل نجات باشد. مثلاً در این دنیا از اموال نامشروع و مقام حرام و دیگر محرّمات بپرهیزد تا در آن جهان رستگار گردد. در جوانی از شهوت‌رانی و مانند آن خودداری کند تا در پیری آه و حسرت نداشته باشد. قبل از مرگ کشت کند و افعال خیر انجام دهد و ذخیره‌سازد، تا پس از مرگ برداشت کند.

مرگ از جمله حقایقی است که هرکس با هر گرایش و اعتقاد و دین و مذهبی آن را قبول دارد. همه می‌دانند که بالاخره باید بروند، هرچند عده‌ای زودتر و عده‌ای دیرتر می‌روند. حتی اگر بعضی، از مرگ روی‌گردان باشند و به‌هنگام عبور از

گورستان صورت خود را از آن برگردانند، مرگ به سراغشان خواهد آمد. حال که از جوانی و زندگی و دنیا باید عبور کرد و به پیری و مرگ و آخرت رسید، چرا برای آن روز توشه‌ای برنمی‌گیریم؟!

۵. هشدار

حضرت در آخرین جمله، تنها این دنیا را جایگاه توبه و عذرخواهی و جبران می‌داند. آری، با مرگ پرونده‌ها بسته می‌شود، نه حسنه‌ای به حسنات انسان اضافه می‌شود^۱ و نه گناهی از گناهانش کسر می‌گردد.

پس قبل از گذشتن وقت و تمام شدن فرصت باید خطاها و گناهان را جبران کرد، تا در دو راهی بهشت و جهنم، بتوان راه بهشت را در پیش گرفت.



۱. البته استثنائاتی وجود دارد، از جمله در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «از (ثواب) اعمال و حسنات مؤمن آنچه پس از مرگش به او می‌رسد، دانشی است که تعلیم دهد و منتشر کند، یا فرزند صالحی که از خود برجای گذارد، مصحفی که به ارث بگذارد، یا مسجدی که بسازد، یا خانه‌ای که برای مسافران بنا نهد، یا نهری که حفر کند، یا صدقه‌ای که در زمان تندرستی و حیات از دارایی خود برقرار سازد»، (میزان الحکمة، ج ۹، ص ۳۹۴۴، باب ۳۷۴۸، ح ۱۹۳۰۱).



مقام ربّ

داود بن کثیر رقی در مورد آیه شریفه ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^۱ از امام صادق علیه السلام سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:
«مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَيُخْرِجُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهُوَى؛ كَسَى كَيْفَ بَدَانَد خَدَاوَنَد اَوْ رَا مِی بِنَد وَ سَخَنَانَش رَا مِی شَنُود وَ (حَتَّى) اَز اَنچِه دَر بَارَه خَیْر وَ شَر دَر ذَهْنَش مِی گَزَرَد اَطْلَاع دَارَد، وَ اَیْن اَمُور اَوْ رَا اَز کَارِهَای قَبِیْح وَ زَشْت بَا ز دَارَد، چَیْن کَسِی اَز مَقَام پَرُور د گَارَش خَائِف اَسْت وَ نَفْسَش رَا اَز هَوَا و هُوس بَا ز دَا شْتِه اَسْت»^۲.

داود رقی کیست؟

در کتاب‌های رجال، مدح فراوانی در مورد داود بن کثیر رقی

۱. سوره الرحمان، آیه ۴۶؛ ترجمه: «و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است».

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰، باب الخوف و الرجاء، ح ۱۰.

دیده می‌شود، که دو مورد آن جالب توجه است:

۱. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «نسبت داود رقی به من، همچون نسبت مقداد به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است».^۱
 ۲. در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «هرکس مایل است به یکی از یاران حضرت مهدی (عج) نگاه کند، به داود رقی نظر نماید».^۲
- از دیگر افتخارات او این است که شاگرد سه امام بزرگوار، حضرات صادق و کاظم و رضا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بوده است و بالاخره در حدود سنه ۲۰۰ هـ. ق از دنیا رفت.^۳

تفسیر قرآن به قرآن

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ داود رقی، و به منظور تفسیر آیه **﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾**^۴ به آیه ۷۹ سوره ذاریات استدلال می‌کند و سه ویژگی برای خائف مقام رب بیان می‌فرماید: اول این که می‌داند خدا او را می‌بیند. دوم: توجه دارد که خداوند سخنانش را می‌شنود و سوم این که می‌داند خداوند از آنچه او می‌داند اطلاع دارد و از خیر و شر نیات او آگاه است. و طبعاً کسی که این باورهای سه گانه را داشته باشد از مقام رب می‌ترسد و به سراغ گناه و معصیت نمی‌رود و پاداشش بهشت است.

۱ و ۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۸. ۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۷.

۴. سوره الرحمان، آیه ۴۶.

جنتان چیست؟

مفسران در مورد «جنتان» مطالب زیادی گفته‌اند که شرح آن را در تفسیر نمونه نوشته‌ایم.^۱ و بهترین تفسیر به شرح زیر است: به خائفین مقام رب، دو جنت داده می‌شود: یکی باغ مادّی با تمام نعمت‌های مادّی آن از قبیل حور و قصور و غلمان و غذاها و نعمت‌ها و تخت‌های متعدد، و دیگری باغ معنوی، که رضوان الله است. لذت قرب پروردگار، لذت رضای خداوند، لذت معرفت رب الارباب، که این پاداش بزرگ‌تر و عظیم‌تر است. آیه شریفه زیر نیز اشاره به همین مطلب می‌کند. می‌فرماید:

«لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند، (و از این سرمایه‌ها^۲، در راه مشروع استفاده می‌کنند)، در نزد پروردگارشان، باغ‌هایی بهشتی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد؛ جاودانه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه، و خوشنودی خداوند (نصیب آن‌هاست). و خدا به (اعمال) بندگان (با ایمان)، بیناست.^۳

مقام رب چیست؟

بعضی معتقدند: منظور، احاطه علمی خداست. یعنی کسی که

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۷۴، ذیل آیه ۴۶ سوره الرحمن.

۲. منظور، سرمایه‌هایی است که در آیه قبل آمده است.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

آن سه ویژگی را داشته باشد از احاطه علمی پروردگار می ترسد. بعضی دیگر گفته اند: منظور «مواقف قیامت» است؛ اعم از عرصه محشر، دادگاه الهی، حساب و کتاب، نامه اعمال و مانند آن، و گروه سوم بر این عقیده اند که منظور از مقام رب «عدالت پروردگار» است. از عدالت پروردگار می ترسند و خوف از عدالت، بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می کند.^۱ البته این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند و هر سه تفسیر می تواند مراد باشد. قرآن مجید حقیقتاً کتاب عجیبی است، که گاه با یک آیه کوتاه مفاهیم متعددی را بیان می کند و درس های فراوانی می دهد. به امید این که ما هم در زمره خائفان مقام ربّ باشیم.

۱. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۴۶ سوره الرحمن.



به اعمال دل مبند

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

«قال الله تبارك و تعالی: لا يتكلم العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي، فإنهم لو اجتهدوا و اتعبوا أنفسهم - أعمارهم - في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي و النعيم في جناتي و رفيع الدرجات العلى في جوارى، و لكن برحمتي فليتقوا و فضلي فليزجوا و الى حسن الظن بي فليطمئنوا، فإن رحمتي عند ذلك تدرکهم، و مني يبلغهم رضواني، و مغفرتي تلبسهم عفو، فإنني أنا الله الرحمن الرحيم و بذلك تسميت؛ خداوند تبارک و تعالی فرمود: کسانی که اعمال نیکی دارند بر اعمالشان که برای رسیدن به ثواب من انجام داده‌اند، تکیه نکنند؛ چون اگر آنها تلاش و کوشش کنند و خودشان را در راه عبادت من به زحمت بیندازند (باز هم به جایی نرسیده و) هرگز به کنه عبادت من نائل نمی‌شوند و در برابر آنچه از من طلب می‌کنند از کرامت و نعمت‌های مادی و معنوی بهشتی مقصر هستند. آنها باید به رحمت من تکیه

کنند و به فضل و کرم من امیدوار باشند و به حُسن ظنّ من اطمینان کنند، در این صورت رحمت من شامل حال آن‌ها می‌شود، و منتّ من آن‌ها را به بهشت رضوان می‌رساند، و مغفرت من لباس عفو بر اندامشان می‌پوشاند. چراکه من خداوند رحمان و رحیم هستم و خود را به این نام نامیدم»^۱.

حقیقت پاداش اعمال

مباحث زیاد و نکات متعدّدی در این روایت وجود دارد که فقط به یک نکته از آن می‌پردازیم و آن این‌که: آیا پاداش‌هایی که خداوند به بندگان می‌دهد، به عنوان اجر و مزد است، یا تفضلی از سوی خداوند کریم محسوب می‌شود؟

این بحث در میان علما و دانشمندان، مخصوصاً دانشمندان علم کلام،^۲ مطرح است و دو نظریّه وجود دارد:

۱. عده‌ای با تمسّک به ظاهر بعضی از آیات قرآن مجید (همانند آیاتی که بندگان خدا را در مقابل انجام عملی مستحقّ اجر می‌دانند) عمل بندگان را مستحقّ پاداش می‌دانند و آنچه را که خداوند کرامت می‌کند مزد زحماتشان تلقّی می‌کنند، منتها چون خداوند کریم است اجر و مزد هنگفتی می‌دهد.

همچنین به تعبیراتی همانند آنچه در آیه شریفه انفاق^۳ آمده

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، باب حسن الظن بالله، ح ۱.

۲. به عنوان نمونه می‌توانید به کتاب اللوامع الالهیه، ص ۴۴۷، نوشته فاضل مقداد رحمته الله

مراجعه فرمایید. ۳. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

تمسک می جویند. طبق آیه مذکور عمل مُنْفِق خودش رشد می کند و چندصد برابر می شود. البتّه بدون شک آب و باران و شرایط جوّی و دیگر عوامل دخیل اند، امّا بذری که مکلف ریخته، رشد می کند. خلاصه این که، این امور نشان می دهد آنچه خداوند در مقابل اعمال نیک انسان می دهد اجر و مزد اعمال اوست.

۲. در مقابل نظریّه اوّل، عدّه ای معتقدند که تمام آنچه خداوند به بندگانش می دهد تفضّلات الهیّه است و ما طلبی نداریم. به چند دلیل: اول) اگر ما بندگان، موفق به انجام عبادتی می شویم، به وسیله توان و قوّت و عقل و فکر و هوشی است که خداوند عطا کرده است. اگر کسی با ابزار و وسایل دیگری، سودی به دست آورد و خود تنها نظارت داشته باشد، طلبکار خواهد بود؟ بنابراین، ما هرچه داریم از اوست و اگر عبادتی می کنیم به وسیله نعمت های اوست، پس طلبی از او نداریم.

دوّم) هرچه عبادت کنیم شکر یک نعمت کوچک او نیز نمی شود. خداوند نعمت های فراوان و غیر قابل شمارشی^۱ به ما داده که نه تنها نمی توانیم آن را شماره کنیم بلکه گاه تا آخر عمر به بعضی از نعمت های او که در کل دوران زندگی از آن استفاده کرده ایم، پی نمی بریم!

آیا عبادت های ما شکر یک نعمت از نعمت های الهی محسوب می شود؟ یکی از نعمت های خداوند رگ نخاع است که در میانۀ ستون فقرات انسان قرار گرفته و فرماندهی قسمت عمده ای از بدن

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۱۸.

را بر عهده دارد. به عیادت بیماری در بیمارستان رفته بودم، که جوان رشید و رعنائی را بر روی تخت بیمارستان دیدم. از بیماری اش پرسیدم. گفتند: بر اثر تصادف قطع نخاع شده و تا آخر عمر نمی تواند راه برود! اگر تمام دنیا را به شما بدهند تا رگ نخاعتان را قطع کنند، آیا حاضر به این مبادله خواهید شد؟

این، یک نمونه از نعمت های غیر قابل شمارش خداست. آیا تمام عبادت های ما در طول عمر شکر این نعمت خواهد شد؟ شخص دیگری بر اثر تصادف ضربه مغزی شده و حافظه خود را از دست داده است و هیچ کس را نمی شناسد. نه پدر، نه مادر، نه برادر، نه خواهر، نه همسر، نه فرزند، نه دوست، نه همکار، نه همسایه، نه خانه، نه زندگی، نه محل کار و نه هیچ کس و هیچ چیز دیگر، و ارتباطش با گذشته کاملاً قطع شده بود. آیا ما می توانیم شکر نعمت حافظه را به جا آوریم. خلاصه این که عبادات ما جبران یک نعمت از نعمت های خدا نیز محسوب نمی شود.

سوم) عباداتی که ما انجام می دهیم منافعش به خود ما می رسد و سود و منفعتی برای خداوند ندارد. اگر روزه می گیریم سلامتی را برای ما به ارمغان می آورد. اگر نماز می خوانیم ما را از فساد و فحشا دور می کند. اگر حج به جا می آوریم باعث وحدت و اتحاد و یکپارچگی مسلمانان می شود.

اگر بانوان مسلمان حجاب را رعایت می کنند بر قداست و تقوای آنها افزوده می شود. اگر مسلمانان شراب نمی خورند

عقلشان بیمه می‌گردد. بنابراین، عبادت ما نفعی برای خدا ندارد تا استحقاق اجرت داشته باشیم. اگر کسی خانه خودش را نظافت کند می‌تواند اجرت آن را از دیگران بطلبد؟

اگر مزرعه خود را آفت‌زدایی کند حق دارد مزد آن را از همسایه‌اش بگیرد؟

از ادله سه‌گانه فوق روشن شد که پاداش‌های الهی چیزی جز تفضل و لطف و عنایت پروردگار نیست.

ثمرات این دیدگاه

کسی که پاداش و ثواب الهی را تفضل و لطف او بداند، نه اجر و مزد، این دیدگاه، آثاری برای او در پی خواهد داشت:

از جمله این‌که هرگز به اعمال خویش مغرور نمی‌شود چون معتقد است که همه این‌ها به خودش بازمی‌گردد. خدمتی به خدا نکرده و متنی بر او ندارد، بنابراین جایی برای غرور نیست.

دیگر این‌که اگر مشکلی در زندگی‌اش ایجاد شود لب به شکایت باز نمی‌کند، چون کسی لب به شکایت می‌گشاید که خود را طلبکار بداند و چنین انسانی خود را طلبکار نمی‌داند.



حسن ظن به خدا

برید بن معاویه به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید:

«وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ - وَهُوَ عَلِيٌّ مِثْبَرِهِ -
وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ
ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ...؛ در
کتاب علی علیه السلام دیدم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر روی منبر فرمود: قسم به
آن‌کس که معبودی جز او (شایسته پرستش) نیست، خیر دنیا
و آخرت نصیب هیچ مؤمنی نمی‌شود مگر این‌که به خداوند
خوش‌بین و (همواره) به او امیدوار باشد، و خلق و خوی نیکو داشته
باشد و از غیبت مؤمنین خودداری کند»^۱.

برید بن معاویه کیست؟

برید بن معاویه، که حدیث فوق را نقل کرده، از بزرگان اصحاب
حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و در زمان حیات امام

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱، باب حسن الظن بالله عزوجل، ح ۲.

ششم علیه السلام فوت کرد. دانشمندان علم رجال درباره اش چنین گفته اند: «ثقة فقیه له محل عند الائمة؛ او فردی مورد اعتماد و انسانی فقیه بود و در نزد امامان علیهم السلام موقعیت خوبی داشت.»^۱ علاوه بر این، برید بن معاویه جزء اصحاب اجماع بوده است؛^۲ اصحاب اجماع کسانی اند که علمای رجال بر وثاقت آنها اتفاق نظر دارند.

کتاب علی علیه السلام!

از این حدیث استفاده می شود که حضرت علی علیه السلام کتابی داشته که سخنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در آن جمع آوری کرده، و این کتاب در نزد امام باقر علیه السلام بوده است.

معنای حسن ظن به خدا

طبق این روایت شریفه خیر دنیا و آخرت در گرو سه عمل و عقیده است که یکی از آنها خوش بین بودن به خداوند می باشد. منظور از حُسن ظنِّ بالله چیست؟

منظور این است که انسان باور کند خداوند هرچه برای وی مقدر کرده به صلاح و مصلحت اوست. هرگز خیال نکند خدا وی را فراموش کرده، یا به او لطف ندارد، یا فلان حادثه ای که خارج از اختیار وی اتفاق افتاده کار درستی نبوده است. اگر انسان باور کند که آنچه از دوست می رسد نکوست، درباره خدا حسن ظن دارد.

۱ و ۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۱۷.

ریشه حسن ظن بالله

حسن ظن به خدا از معرفت صفات خداوند ریشه می‌گیرد. اگر به سه صفت از صفات خداوند متعال ایمان داشته باشیم و آن‌ها را باور کنیم بدون شک به خداوند خوش‌بین خواهیم شد.

۱. باور کنیم که خداوند از همه ما بی‌نیاز است؛ نه محتاج عبادت ماست و نه نیازی به ترک معصیت ما دارد و نه حتی حسن ظن ما سود و منفعتی برای او در پی خواهد داشت، بلکه همه این‌ها به نفع خود ماست و ثمره و فایده‌اش به خود ما بازمی‌گردد.

۲. بدانیم که خداوند، رحمان و رحیم است. هم دارای رحمت عامه است که شامل مسلمان و غیر مسلمان و مؤمن و غیر مؤمن می‌شود، و هم رحمت خاصه و ویژه مؤمنان دارد.

۳. توجه داشته باشیم که خداوند چیزهایی را می‌داند که ما نمی‌دانیم، و از اموری آگاه است که ما اطلاعی نداریم، و مصلحت ما را بهتر از خود ما می‌داند.

اگر انسان در مورد این صفات سه‌گانه معرفت و شناخت داشته باشد به خداوند خوش‌بین خواهد بود و هرچه را که از او برسد نیکو خواهد دانست.

در قرآن مجید نمونه‌های فراوانی برای این مطلب می‌توان یافت که یکی از آن‌ها داستان حضرت موسی و خضر علیه السلام است، که درس‌ها و نکته‌ها و پیام‌های فراوانی دارد که درخور دقت و اندیشه است. حضرت موسی علیه السلام به همراه حضرت خضر علیه السلام با یک کشتی

سفر را آغاز کرد. ناگهان دید که خضر نبی علیه السلام در گوشه‌ای از کشتی مشغول سوراخ کردن آن است.

موسی علیه السلام می‌دید اگر کشتی سوراخ شود آب به تدریج وارد آن می‌شود و آن را غرق خواهد کرد عصبانی شد و به حضرت خضر علیه السلام اعتراض کرد که چرا کشتی را سوراخ می‌کنی؟

خضر علیه السلام گفت: آیا نگفتم که تو تحمل کارهای مرا نداری؟ موسی علیه السلام از وی خواست که این بار را نادیده بگیرد و فرصت دیگری به او بدهد، اما بعد از این که دو صحنه غیر قابل تحمل دیگر را دید و اعتراض کرد، حضرت خضر علیه السلام از وی جدا شد، ولی قبل از آن، فلسفه کارهای سه‌گانه‌اش را برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد که شرح آن در آیه ۷۹ تا ۸۲ سوره کهف آمده است.

این حوادث سه‌گانه همگی ظاهری ناخوشایند و ناراحت‌کننده دارند اما هنگامی که فلسفه آن روشن می‌شود متوجه می‌شویم که حقیقتاً به مصلحت صاحبان آن بوده است. هرچند کسانی که از فلسفه این اعمال اطلاع ندارند آن را ناخوشایند بدانند.

زمانی که قنداقه حضرت موسی علیه السلام به آب انداخته شد و مادر آن حضرت مشاهده کرد که قنداقه به سمت قصر حاکم مصر رفت و به دست فرعون و همسرش افتاد، امیدی به زنده ماندن فرزندش نداشت در حالی که آن‌جا امن‌ترین نقطه برای فرزندش بود و خداوند می‌دانست که آن قنداقه را به کجا هدایت کند.

راستی چقدر حوادث مختلفی در طول زندگی برای ما پیش

آمده که خیال می‌کردیم به ضرر ما بوده ولی درواقع به مصلحت ما بوده و بعداً آن مصلحت آشکار گشته و گاه تا آخر عمر هم آشکار نشده است.

باز هم سری به زندگی حضرت موسی علیه السلام می‌زنیم. هنگامی که آن حضرت با مأمور دربار فرعون درگیر شد و او را نقش بر زمین کرد و متوجه شد که فرعونیان در پی او هستند تا دستگیر و مجازاتش کنند، از مصر خارج شد و بدون داشتن زاد و توشه‌ای به سمت مدین حرکت کرد و تشنه و گرسنه و با پای برهنه مسیر طولانی مصر تا مدین را طی کرد. شاید آن روز رمزوراز آن سختی‌ها و مشکلات بر موسی علیه السلام روشن نبود، ولی بعد معلوم شد که این‌ها همه مقدمه راه یافتن به مکتب حضرت شعیب علیه السلام و طی کردن مقدمات نبوت و پیامبری بوده است.

آری، اگر باور کنیم که خداوند بی‌نیاز است و نیازی به عبادات ما ندارد، و رحمان و رحیم است و به ما از خودمان هم مهربان‌تر است و چیزهایی می‌داند که ما از آن بی‌اطلاع هستیم، به او خوش‌بین خواهیم شد و در پی آن، خیر دنیا و آخرت نصیبمان می‌شود.

ضمناً حسن ظن بالله مانند دیگر معارف دینی فقط به درد جهان آخرت نمی‌خورد، بلکه در این دنیا هم مایه آسایش و آرامش انسان است.

ویژگی‌های سیزده‌گانه مؤمن

امام صادق علیه السلام در روایتی سیزده ویژگی برای مؤمن بیان کرده، که به صورت اجمالی به شرح آن پرداخته، سپس خود را با آن محک می‌زنیم، تا متوجه شویم که واجد چند صفت از صفات سیزده‌گانه هستیم و در صورتی که واجدیم، آیا آن صفات را به صورت کامل داریم یا در حدّ متوسط یا ضعیف؟ که با ارزیابی این صفات در وجود خویش، پی به درجه و مقدار ایمانمان خواهیم برد.

۱. «وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ؛ به‌هنگام لرزش‌ها بسیار باوقار است».

در زندگی هر انسانی طوفان‌ها و حوادث مختلفی وجود دارد که حاصل بالا رفتن و پایین آمدن جایگاه اجتماعی، فقدان امنیت، کم و زیاد شدن مال و ثروت، و مانند آن است. اگر انسان ایمان داشته باشد، در چنین مواقعی خود را نباخته و دست و پایش را گم نمی‌کند و جزع و فزع نمی‌نماید و این طوفان‌ها مسیرش را تغییر نمی‌دهد، بلکه همچون کوه استقامت کرده و طوفان‌ها را مدیریت می‌کند.

۲. «صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ؛ درمقابل بلاها صبور و مقاوم است».

انسان چه بخواند و چه نخواند در طول زندگی گرفتار بلاهایی می‌شود. ممکن است شغلش را از دست بدهد، یا اموالش به سرقت برود، یا شاهد مرگ عزیزی از عزیزانش باشد، یا دچار بیماری سختی گردد، یا تصادفی بکند، یا مبتلا به خشکسالی شود، و خلاصه مشکلات و بلاهای مختلفی دامنگیرش شود. او باید در برابر این بلاها صبور باشد و ناشکری نکند، چراکه صبر در برابر بلاها و مشکلات، نشانه ایمان است.^۱

۳. «شُكُورًا عِنْدَ الرَّخَاءِ؛ به هنگام عافیت و نعمت شکور باشد».

انسان مؤمن در زمان خوبی و خوشی و وفور نعمت هم باید به یاد خدا باشد و شکر نعماتش را در حد امکان به جا آورد. آری، در هنگام بلا صابر، و در زمان رخاء و نعمت شاکر باشد؛ هم قلباً هم لساناً و هم عملاً.

۴. «قَانِعًا بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ؛ به آنچه که خدا روزی‌اش کرده قانع باشد». از تلاش و کوشش در حد وسع و قدرتش دریغ نرزد، ولی به آنچه روزی‌اش می‌شود قناعت کند. حرص نرزد و چشم طمع به اموال دیگران ندوزد و از سرمایه تمام‌نشدن قناعت^۲ بهره گیرد. این چهار صفت، که در صدر حدیث آمده، درحقیقت به رابطه انسان با خدا پرداخته، و چهار صفت بعدی به رابطه انسان با خود و هموعانش می‌پردازد. توجه فرمایید:

۵. «لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ؛ مؤمن (حتی) به دشمنانش ظلم نمی‌کند».

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۰۶۰، ح ۱۰۰۲۴ و ۱۰۰۱۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت‌های ۵۷ و ۳۴۹ و ۴۷۵.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»؛ و اگر (تصمیم‌گرفتی) داوری کنی، با عدالت در میان آن‌ها داوری کن.^۱

مؤمن نیز به تبعیت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هیچ‌کس حتی دشمنانش ظلم نمی‌کند. دستورات جنگی اسلام متعلق به ۱۴۰۰ سال قبل است، ولی هنوز دنیای به اصطلاح مدرن و متمدن امروز نتوانسته به آن عمل کند!

اسلام جنگ شیمیایی را مجاز نمی‌شمرد و اجازه مسموم کردن آب مورد استفاده دشمن را نمی‌دهد،^۲ ولی پیروان هوی و هوس و دنیاپرستان، همه این کارها را برای پیروزی در جنگ انجام می‌دهند. اسلام اجازه ایجاد مزاحمت برای پیرمردان و زنان و بچه‌های دشمن را نمی‌دهد و قطع درختان و تخریب محیط زیست را جایز نمی‌داند.^۳ اما آمریکایی‌های مست مال و ثروت، هیروشیما و ناکازاکی را بمباران کرده و تمام انسان‌ها و حیوانات و درختان آن را نابود یا ناقص ساختند و آن دو شهر را با خاک یکسان کردند! بین تفاوت ره از کجا تا کجاست! خلاصه این‌که پنجمین صفت مؤمن اجتناب از ستم به دشمنان است؛ تا چه رسد به دوستان.

۶. «وَلَا يَتَحَامَلُ لِلأَصْدِقَاءِ؛ و خود را بر دوستانش تحمیل نمی‌کند».

نه تنها به دوست و دشمن ظلم نمی‌کند، بلکه باعث ایجاد

۱. سوره مائده، آیه ۴۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶، (ابواب جهاد العدو، باب ۱۶، ح ۱).

۳. همان مدرک، ص ۴۳ و ۴۴ (ابواب جهاد العدو، باب ۱۵، ح ۲ و ۳).

زحمت برای دوستانش نیز نمی‌شود. نه خود را بر آنان تحمیل می‌سازد و نه کارهایش را به آنها واگذار می‌کند.

۷ و ۸. «بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ؛ بدنش از ناحیه او در زحمت است، اما مردم از طرف او راحت و آسوده‌اند».

یعنی خود را به زحمت و سختی می‌اندازد، ولی بر مردم چیزی را تحمیل نمی‌کند. مؤمن باید واجد این خصلت‌ها باشد. به امید این‌که بتوانیم این صفات را در خود پیاده کنیم.

۹. «إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ علم و دانش، دوست مؤمن است».

انسان از دوستش چه استفاده‌هایی می‌کند؟ همان استفاده‌ها را از علم نیز باید برد. در مسائل مهم، که متحیر و سرگردان می‌ماند، با دوستش مشورت می‌کند، باید با علم و دانش هم مشورت کند. از دوستش در مشکلات کمک می‌گیرد، از علم هم کمک بگیرد. طرق حل مشکلات را از دوستش می‌پرسد، در این زمینه هم از علم و دانش راهنمایی بخواند.

برای رفع تنهایی به نزد دوستش می‌رود، علم را هم انیس و مونس خود در تنهایی‌هایش قرار دهد؛ کتاب‌های علمی، علوم مربوط به عالم هستی و آفرینش، علوم قرآن و علوم اهل‌البیت علیهم‌السلام را مورد مطالعه قرار دهد.

۱۰. «وَ الْحِلْمُ وَ زِيْرُهُ؛ و حلم و بردباری، وزیر مؤمن است».

رئیس حکومت با وزیر چه می‌کند؟ دستوراتش را به او می‌دهد و وزیر آن را اجرا می‌کند. عقل نیز که رئیس حکومت جان و تن

انسان است دستوراتش را به وزیرش که حلم و بردباری است می‌دهد تا انجام دهد، نه به خشم و غضب و جهل و نادانی و عصبانیت و مانند آن، چراکه این‌ها وزیر مؤمن نیستند. زیرا گریه را که با دست باز می‌شود نباید با دندان باز کرد. حلم و بردباری عامل پیشرفت کارهاست.

به خاطر دارم که در کتاب فارسی دوران تحصیلات ما، داستانی درمورد آفتاب و باد به شرح زیر نوشته شده بود:

روزی آن‌ها با هم بحث می‌کردند. آفتاب می‌گفت: من قوی‌ترم و باد خود را قوی‌تر می‌دانست. قرار شد قدرت خود را امتحان کنند. در همان زمان مردی در بیابانی قدم می‌زد و به سمت خانه‌اش می‌رفت، خورشید به باد گفت: اگر می‌توانی لباس این مرد را از تنش بیرون کن. باد شروع به وزیدن کرد تا لباس‌های مرد را از بدنش خارج کند. اما هرچه وزش باد بیشتر شد او لباس‌هایش را محکم‌تر گرفت و بالاخره باد موفق نشد.

سپس خورشید گفت: اکنون نوبت من است. او به تدریج حرارت خود را زیاد کرد. مرد برای کاهش گرما لباس رویین را از بدن خارج کرد. شدت گرما که بیشتر شد لباس دوم را هم درآورد. هرچه گرما شدیدتر می‌شد لباس‌هایش را کمتر می‌کرد. سپس خورشید به باد گفت: با مدارا و بردباری بهتر می‌توان به مقصد رسید تا با عصبانیت و فشار!^۱

۱. این داستان در کتابی به نام «خورشید و باد» به‌طور مستقل چاپ شده است.

۱۱. «وَالْعَقْلَ أَمِيرُ جُنُودِهِ؛ و عقل، امیر لشکر مؤمن است».

عقل، فرمانده تمام اعضا و جوارح انسان از قبیل چشم و گوش و دست و پا و مانند آن‌هاست. یعنی اعضای بدن انسان مؤمن گوش به فرمان عقل اند و عاقلانه عمل می‌کنند و امارت هوای نفس و شیطان را نمی‌پذیرند. اگر عقل به کار گرفته شود بسیاری از کارهای زشت صورت نمی‌گیرد و انسان خود را گرفتار نمی‌سازد.

۱۲. «وَالرَّفِيقَ أَخُوهُ؛ و مدارا کردن، برادر مؤمن است».

در مورد مدارا کردن با دیگران تأکید فراوانی در روایات^۱ به چشم می‌خورد، تا آن‌جا که در روایتی آمده است: «إِنَّ الرَّفِيقَ لَمْ يُوَضَّعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ؛ مدارا با هر چیز همراه شود سبب زینت آن می‌گردد، و از هر چیز رخت بریندد آن رازشت می‌کند».^۲

۱۳. «وَالْأَبَّ وَالْوَالِدَةَ؛ و نیکوکاری، پدر انسان مؤمن است».^۳

این جمله بسیار پرمعناست، انسان از مادر متولد می‌شود، اما صفات و ویژگی‌های پدر از طریق ژن‌ها به او منتقل می‌گردد. نیکوکاری هم به منزله پدر مؤمن است. بنابراین باید جزء ذات او باشد به گونه‌ای که گویا آن را از پدر به ارث برده است.

پروردگارا! به ما توفیق تخلق به این صفات فضیلت را عنایت فرما!

۱. این روایات را می‌توانید در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۰، باب ۴۲، مطالعه فرمایید؛

مرحوم علامه مجلسی در این باب ۳۵ روایت نقل کرده است.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب الرفیق، ص ۱۱۹، ح ۶.

۳. همان مدرک، باب خصال المؤمن، ص ۴۷، ح ۱.



ارکان ایمان

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَتَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ،
وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ إيمان دارای چهار
رکن است:

اول: توکل بر خدا.

دوم: واگذاری امور به خداوند.

سوم: راضی بودن به قضای الهی.

چهارم: تسلیم فرمان خداوند عزوجل بودن»^۱.

ارتباط این چهار رکن

این که این چهار چیز، ارکان ایمان شمرده شده، به دلیل ارتباطی
است که بین آنها وجود دارد. توضیح این که: شخص مؤمن در گام

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷، باب خصال المؤمن، ح ۲.

اول توکل بر خدا می‌کند. یعنی تلاش و کوشش خود را در حد امکان انجام می‌دهد، اما آنچه را که خارج از توان و دور از دسترس اوست به خداوند وکالت می‌دهد که انجام دهد. چون برای رسیدن به هر مقصدی علل و عوامل زیادی دخالت دارند که تنها بخش کوچکی از آنها در اختیار انسان است و بخش عمده آنها تحت اختیار و در حد توان او نیست. مؤمن بخش کوچک مربوط به خود را خود به جا می‌آورد و در بخش عمده خارج از توان، به خداوند وکالت داده و بر او توکل می‌کند.

در گام دوم (پس از وکیل کردن خداوند) کارها را به او واگذار می‌کند. می‌گوید: خدایا! آنچه در توانم بود انجام دادم و درباره آنچه از قدرت و توانم خارج است توکل بر تو کردم و تو را وکیل قرار دادم و آنها را به تو واگذار کردم.

وکالت، همچون انتقال رسمی سند منزل، و واگذاری، همچون تحویل دادن کلید منزل و رفع موانع استفاده از ملک است.

مؤمن در گام سوم اظهار رضایت می‌کند. یعنی از این که توکل بر خدا کرده و او را وکیل خود قرار داده و کارهایش را به آن ذات پاک و قادر بی‌همتا واگذار کرده، ناراحت و پشیمان نیست، بلکه راضی و خوشحال است و در نتیجه، ثمره اش هرچه باشد می‌پذیرد.

در گام چهارم علاوه بر رضایت زبانی، رضایت قلبی خود را نیز ابراز می‌کند و تسلیم مشیت و فرامین الهی است و هرچه را که او بخواهد، لساناً و قلباً پذیرا خواهد بود.

مثالی روشن

فرض کنید جوانی می خواهد ازدواج کند. پس از مطالعه و تحقیق و مشورت، خانواده مناسبی را می یابد که ظاهراً انسان های متدین و باتقوا و خوش نام و خوش اخلاقی هستند. سپس به درگاه الهی عرض می کند: من تلاش خود را برای یافتن همسر خوب کردم و این مورد را مناسب دیدم. بقیه اش را به تو وکالت دادم و بر تو توکل کردم و به تو واگذار نمودم و راضی به امر تو و تسلیم فرمان توام. اگر به مصلحت من است برایم مهیا کن و اگر به صلاح من نیست منصرفم ساز و به مورد مناسب تری هدایتم فرما.

چرا این چهار چیز ارکان ایمان اند؟

سؤال: چرا توکل بر خدا، واگذاری امور به او، راضی بودن به قضایش، و تسلیم اوامرش بودن، به عنوان ارکان ایمان شمرده شده است؟

جواب: چون تمام این ها از توحید افعالی سرچشمه می گیرد، و انسان مؤمن می داند که تمام حوادث جهان هستی با اراده خداوند عالم صورت می گیرد و هیچ چیز بدون خواست او انجام نمی شود. انسان مؤمن می داند خداوندی که او را وکیل خود قرار داده و اوامرش را به او سپرده و راضی به قضایش و تسلیم فرمانش گشته: اولاً: حکیم است و مصلحت او را تشخیص می دهد. ثانیاً: عادل است و به هیچ کس کمترین ستمی روا نمی دارد.

ثالثاً: رحمان است و الطافش را شامل مسلمان و کافر می‌کند.
 رابعاً: رحیم است و به انسان‌های مؤمن نظر ویژه‌ای دارد. آیا
 بهتر از چنین وکیلی در عالم وجود، یافت می‌شود که بشر امورش
 را به او بسپرد؟

حوادث تلخ و شیرین دنیا

همه حوادث و رویدادهای دنیا شیرین و مطابق میل و خواست ما
 نیستند؛ بلکه تلخی‌ها و شیرینی‌های دنیا به هم آمیخته است.
 انسان‌ها با حوادث و رخدادهای تلخ و ناخوشایند دو گونه
 برخورد می‌کنند:

۱. عده‌ای زبان به ناشکری و ناسپاسی گشوده و جزع و فزع
 و بی‌تابی کرده و در نتیجه اجر و پاداش خویش را ضایع می‌کنند.
۲. عده دیگر که انسان‌های واقعاً باایمانی هستند می‌گویند:
 «خداوند، عادل و حکیم است و مصالح و مفاسد مرا می‌داند، و لذا
 من تسلیم اوامر و خواسته‌های او هستم و در هر حال شکرش را
 به جا می‌آورم». این عده علاوه بر این که آرامش خاصی دارند،
 عندالله نیز مأجورند.

اضافه بر این، انسان‌های کم‌تحمل و ناسپاس چون دستپاچه
 هستند راه حل مشکل را گم می‌کنند. اما گروه دوم که آرامش خود
 را از دست نداده و بر اعصاب خویش مسلط‌اند، به راحتی نحوه
 برون رفت از حادثه را پیدا می‌کنند.

به مثال زیر توجه کنید تا آنچه گفته شد ملموس تر گردد:

گنجشکی از روزنه‌ای وارد اطاقی می‌شود. هنگامی که خود را در آن اطاق گرفتار می‌بیند، دستپاچه شده و به سرعت در فضای اطاق می‌چرخد و خود را به درودیوار می‌زند تا راهی به بیرون پیدا کرده و خارج شود، در حالی که پنجره اطاق باز است، ولی بر اثر عجله و دستپاچگی پنجره باز را نمی‌بیند. اگر آرام در گوشه‌ای بنشیند و برای چند ثانیه نگاهی به اطراف اطاق بیندازد، راه‌هایی را پیدا کرده و به راحتی خود را آزاد می‌کند.

به راستی یک حدیث کوتاه امیرمؤمنان علی علیه السلام چه مطالب بلند و ارزشمندی دارد. به امید این که بتوانیم به آن‌ها عمل کرده و از نتایج شیرین آن بهره‌مند گردیم.



حجاب‌های معرفت

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَاتَ قَوْمٌ وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا،
وَ أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى وَ مَنْ
أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدَى؛ هيهات! هيهات! جمعیتی از دنیا
رفتند پیش از آن که هدایت شوند و آن‌ها گمان می‌کردند ایمان
آورده‌اند، در حالی که مشرک شده بودند، از طریقی که نمی‌دانستند.
هرکس از در خانه وارد شود هدایت می‌شود و هرکس از غیر آن
وارد گردد در طریق هلاکت و گمراهی گام نهاده است».^۱

معنای هیهات

عرب، زمانی عبارت «هیهات» را به کار می‌برد که چیزی دور از
دسترس باشد، خواه این بُعد، از نظر مکانی باشد، یا از نظر زمانی،
یا از نظر معنوی. و چنانچه تکرار شود نشانه تأکید است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷، باب خصال المؤمن، ح ۳.

تصوّر، یک چیز است، واقعیت، چیز دیگر

گاه هوای نفس جلوی کارکرد عقل را می‌گیرد و لذا شخصی خیال می‌کند مؤمن است در حالی که درحقیقت راه شرک را می‌پیماید: تصوّر می‌کند در مسیر هدایت گام برمی‌دارد، در حالی که گمراه است. فکر می‌کند از مقربان درگاه الهی است، در حالی که چنین نیست و خدای ناکرده در زمره مطرودان است.

معرفت و شناخت، حجاب‌ها و موانعی دارد که شرح آن را در مباحث تفسیری نوشته‌ایم.^۱ یکی از موانع شناخت، تعصّب کورکورانه و هوای نفس است؛ زیرا هوای نفس حقایق را وارونه نشان می‌دهد. هوای نفس به وهابی تندرو می‌گوید: برو در فلان مکان زیارتی شیعیان بمب‌گذاری کن و زن و مرد و پیر و جوان و کوچک و بزرگ را بکش و اگر خودت هم کشته شدی به بهشت خواهی رفت و همنشین رسول خدا ﷺ خواهی شد! تعصّب به او اجازه نمی‌دهد فکر کند که در کجای معارف دین آمده است که کشتن انسان‌های بی‌گناه انسان را بهشتی می‌کند؟!

ریشه تعصّب

تعصّب، از شاخه‌های حبّ ذات است. بعضی انسان‌ها حبّ ذات افراطی دارند. به هرچیزی که تعلق به آن‌ها دارد علاقمندند، هرچند خرافات و گمراهی باشد. علاقه به خویشتن، علاقه به پدر

۱. پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ به بعد.

و مادر و بستگان، علاقه به دین آبا و اجداد و حتّی علاقه به خرافات قوم و قبیله خود، همه به حبّ ذات برمی‌گردد.

راز گمراهی بسیاری از مسلمانان

امام صادق علیه السلام علت ضلالت و گمراهی عده‌ای از مسلمانان را رها کردن شاهراه هدایت، و افتادن در بیراهه‌ها بیان کرده است. آری، کسانی که به خانه دین و ایمان از در آن وارد نشدند به خطا رفتند.

مگر تمام فرق اسلامی حدیث ثقلین را از پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل نکرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي... مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؛ من شما را ترک کردم (و از این جهان رفتم) در حالی که دو چیز گران‌بها یعنی قرآن و اهل بیت را در میان شما گذاشتم... تا زمانی که به این دو چنگ بزیند گمراه نمی‌شوید»^۲

آیا اهل سنت به دامان اهل بیت علیهم السلام چنگ زدند؟ در کتب صحاح آن‌ها چند روایت از امام باقر و امام صادق علیهم السلام که جزء عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند وجود دارد؟

مگر حدیث سفینه را در منابع معتبرشان نقل نکرده‌اند^۳ که پیامبر

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۳.

۲. شرح این روایت و منابع اهل سنت را که به آن پرداخته‌اند در کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۶۲ به بعد، مطالعه فرمایید.

۳. شرح این مطلب را در کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۸۱ به بعد، مطالعه فرمایید.

عظیم الشان اسلام ﷺ فرمودند: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ هَمْجُونَ مَثَلُ كَشْتِي نُوحٍ اسْتِ كِه هِرْكَسِ بَرِ آن سِوَارِ شُودِ نِجَاتِ خِوَاهِدِ يَافِتِ وَ هِرْكَسِ سِوَارِ نَشُودِ نَابُودِ مِیْ گِردد».^۱

می دانیم که در آن روز کشتی نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تنها پناهگاه و عامل نجات بود و کسانی که سوار آن نشدند غرق گردیدند. طبق فرمایش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تنها پناهگاه مسلمانان هم اهل بیت آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند. آن‌ها که از این بزرگواران پیروی نکنند غرق می شوند. چرا اهل سنت این روایت را نقل کرده اند، اما به آن عمل نکرده و نمی کنند؟! نتیجه دورماندن از مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پناه بردن به «قیاس» و «استحسان» و «مصلح مرسله» و «سد ذرایع»^۲ است و نتیجه این گونه استدلال‌ها نبودن حکم واقعی در برخی از مسائل و نقصان دین و شریعت است. در حالی که شیعه در سایه پناه بردن به مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، شریعت را کامل می داند^۳ و هیچ نیازی به قیاس و استحسان و مانند آن نمی بیند.

به هر حال، ما شیعیان باید قدر نعمت پیروی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و این کشتی نجات و ورود به خانه دین از در آن و قرار گرفتن در شاهراه هدایت و تبعیت از ثقلین را بدانیم، و قدردان پدرها

۱. پیام قرآن، ج ۹، ص ۸۲.

۲. شرح این اصطلاحات را در کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۲۱۲ به بعد، مطالعه فرمایید.

۳. «عدم خلأ قانونی در اسلام» عنوان مقاله ای است که علاقمندان می توانند در دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۲۲۷ به بعد، آن را مطالعه کنند.

و مادرها و معلّم‌ها و اساتید و روحانیون و علما و بزرگانی باشیم که این نعمت‌ها را در اختیارمان قرار داده‌اند.

اولوا الامر از منظر شیعه

امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث فرمودند:

«وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَلاَةِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَلاَ رَسُولَهُ؛ خداوند متعال اطاعت از ولی امرش را با اطاعت از پیامبرش و اطاعت از پیامبرش را با اطاعت از خودش پیوند زده است. بنابراین، هرکس از اولوا الامر اطاعت نکند از خدا و رسولش پیروی نکرده است».^۱

این روایت درحقیقت ناظر به آیه شریفه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**^۲ است. تفسیر روایت مورد بحث و آیه مذکور براساس مبانی پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام روشن است. ما معتقدیم که این آیه شریفه و همچنین روایت مذکور، اطاعت از اولوا الامر را همچون اطاعت از خدا و پیامبرش، بدون قید و شرط و به صورت مطلق، واجب کرده است و چنین اطاعتی جز از معصوم جایز نیست. پس منظور از اولوا الامر که پیروی از او واجب است و در ردیف اطاعت از خدا و رسولش قرار گرفته، حضرات معصومین علیهم السلام هستند، چون اطاعت بی قید و شرط از غیر معصوم جایز نیست.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷، باب خصال المؤمن، ح ۳.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹؛ ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را».

اولوا الامر از نظر اهل سنت

کسانی که اهل بیت علیهم السلام را رها کرده و به دنبال دیگران به راه افتاده‌اند، در تفسیر اولوا الامر مانده‌اند. ولذا تفاسیر متفاوتِ نادرستی ارائه کرده‌اند، که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱. منظور از اولوا الامر، فرمانده لشکر اسلام است^۱ بنابراین، در جبهه جنگ و هنگام رویارویی با دشمن، باید از فرمانده لشکر پیروی کرد.

ولکن اولاً: آیا فرمانده لشکر هم طراز خدا و رسول اوست که اطاعت از او هم طراز اطاعت از آنان قرار گرفته است؟ ثانیاً: مگر امکان دارد خداوند انسان‌ها را مکلف کند که از انسان جایز الخطایی همچون خودشان بی قید و شرط پیروی کنند؟

۲. منظور از اولوا الامر فرمانروایان هستند؛ برحق باشند یا نباشند. هرکس به هر شکلی بر جامعه اسلامی مسلط شد و حکومت را در دست گرفت واجب‌الاطاعه است هرچند فرد سفاک و خون‌ریز و بی‌دینی همچون یزید بن معاویه و خان مغول باشد.^۲ براساس همین تفسیر غلط، هم‌اکنون برخی از مفتیان وهابی، قیام‌های کشورهای اسلامی بر علیه زمامداران خودسرشان را حرام اعلام کرده‌اند! چون آن را قیام برضد اولوا الامر می‌دانند!

آن‌ها می‌گویند: هرکس زمامدار حکومت اسلامی شد و بر مسلمانان مسلط گشت اولوا الامر است و اطاعتش لازم، مگر این‌که

۱. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء. ۲. همان مدرک.

مرتد شود، یا مانع اقامه نماز گردد. اما مادام که دست به این دو کار نزنند لازم‌الاطاعه است هرچند خون هزار مسلمان را بریزد و اموال بیت‌المال را به تاراج ببرد و عزت و اقتدار مسلمانان را نابود سازد و آنان را ذلیل کند.^۱

چنین عقیده‌ای، که بطلانش روشن است و نیازی به اقامه دلیل ندارد، اسلام را تبدیل به آیینی می‌کند که عاقلان آن را نمی‌پذیرند. اهل سنت، تمام خلفای بنی‌امیه و بنی‌عبّاس را اولوالامر می‌دانند. یکی از خلفای بنی‌عبّاس وقتی بر مردم مسلط شد تمام دشمنانش را به کاشخ دعوت کرد و در آن جا سر همه آنان را از بدنشان جدا ساخت، سپس بر روی بدن‌های بی‌سرشان فرشی پهن کرد و سفره غذا انداخت و غذا خورد!^۲

آیا اطاعت از چنین شخصی در ردیف اطاعت از خدا و پیامبرش می‌باشد و بدون هیچ قید و شرطی واجب است؟ خوشبختانه نسل فعلی اهل سنت در برخی از کشورهای اسلامی، این تفسیر غلط را در عمل نپذیرفته‌اند، و لذا بر علیه زمامداران خود کلامه خویش به پا خاسته و دست از اطاعتشان کشیده‌اند.

* * *

۱. زندگی پرماجرای نوح عليه السلام، ص ۶۳.

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۳۵.



نشانه‌های سه‌گانهٔ ایمان

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل کرده که در یکی از غزوات و جنگ‌ها، گروهی از مسلمانان را خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: شما که هستید؟ گفتند: ای رسول خدا! ما افراد باایمانی هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ایمانتان تا چه حدی است؟ آن‌ها سه نشانه برای ایمانشان بیان کردند:

۱. صبر و بردباری

گفتند: اولین نشانهٔ ایمان ما صبر و بردباری است. به‌هنگام بلا صبر می‌کنیم (الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ). «بلاء» معانی متعددی دارد که در این جا ممکن است یکی از این دو معنی را داشته باشد: نخست، حوادث ناگوار؛ که جزئی از زندگی این دنیا است و لذا هرکسی در طول زندگی با حوادث ناخوشایندی روبرو می‌شود. حوادثی چون از دست دادن عزیزان، فقدان مال و ثروت، زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیلاب‌ها، سونامی‌ها و دیگر حوادث طبیعی و غیر طبیعی

که خواسته یا نخواسته دامنگیر انسان می‌شود. مؤمن حقیقی کسی است که در برابر این مشکلات و مصائب صبور و خویشتن‌دار باشد. معنی دیگر بلا، امتحان و آزمایش است. خداوند همه انسان‌ها را آزمایش می‌کند.

﴿وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾، به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران.^۱

مؤمن، هم در برابر مشکلات و حوادث ناگوار صبور است و هم به‌هنگام امتحانات و بلاها صبر و شکیبایی‌اش را از دست نمی‌دهد.

۲. شکر و قدردانی

آن‌ها دومین ویژگی خود را شکر و سپاسگزاری بیان کردند. گفتند: ما به‌هنگام وفور نعمت و آرامش شکرگزار هستیم (وَ الشُّكْرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ) عکس‌العمل مردم در برابر نعمت‌ها و خوشی‌ها سه‌گونه است: گروهی خودشان، دوستانشان، اقوام و بستگان‌شان و حتی پدر و مادرشان، بلکه خدای خویش را فراموش می‌کنند. برخی هنگامی که غرق نعمت می‌شوند، مست و مغرور می‌گردند و همچون قارون^۲ می‌گویند:

مال و ثروتی را که دارم، در سایه علم و دانش و تلاش و زحمت

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

به دست آورده‌ام. این‌ها محصول لیاقت و درایت و مدیریت و کدّ یمین و عرق جبین خودم است. بنابراین، دیگران حقی در آن ندارند! گروه دیگر در هنگام بلا، صبور و بردبار، و در زمان فزونی نعمت و آسودگی و آرامش و امنیّت و فراوانی هم به یاد خدا هستند و همه این‌ها را از ناحیه او می‌دانند و شکرگزار او هستند و این شکرگزاری نه تنها در زبان، بلکه در عملشان هم متبلور می‌شود و لذا دیگران را نیز در نعمت‌هایی که خدا به آن‌ها داده سهیم می‌کنند.

۳. راضی به قضای الهی

سومین خصوصیتی که آن جمعیت برای خود شمردند رضایت به قضای الهی بود (وَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ). بسیاری از حوادثی که در زندگی ما رخ می‌دهد مطابق حکمت خدا و به نفع ماست؛ ولی چون علم و آگاهی ما بسیار محدود است پی به رمزوراز آن نمی‌بریم. خداوند مصلحت ما را در چنین زندگی‌ای دانسته و ما باید به قضای الهی راضی باشیم. چون خداوند، هم حکیم است و هم رحیم و چیز بدی برای بندگانش نمی‌خواهد. اگر در حوادث و مشکلات ناخواسته‌ای که از حوزه اختیار و قدرت ما خارج است راضی به قضای الهی نباشیم، یا خدا را حکیم نمی‌دانیم و یا به رحیمیت او ایمان نداریم. خلاصه این‌که آن گروه سه ویژگی صبر و شکر و راضی بودن به قضای الهی را برای خود به‌عنوان نشانه‌های ایمان برشمردند.

پیامبر ﷺ پس از شنیدن این سه صفت فرمود:

«حُلَمَاءُ عُلَمَاءُ كَادُوا مِنْ الْفِقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ؛ چنین کسانی انسان‌های

حلیم و آگاهی هستند، در حدی که نزدیک خط پیامبران‌اند!»

سپس فرمود: اگر همان‌گونه هستید که شرح دادید، سه کار زیر

را انجام دهید:

۱. «فَلَا تَبْتُؤُوا مَالًا تَسْكُنُونَ؛ بناهایی که در آن سکونت نمی‌کنید

نسازید».

۲. «وَلَا تَجْمَعُوا مَالًا تَأْكُلُونَ؛ آنچه را که نمی‌خورید جمع‌آوری

نکنید».

یعنی به اندازه نیاز خودتان در طول زندگی امکاناتی فراهم کنید

و بیش از آن حرص نزنید. انبارداری نباشید که برای استفاده

دیگران اموالی را نگهداری می‌کند.

۳. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ از خداوندی که سرانجام

به‌سوی او بازمی‌گردید پروا کنید»^۱.

این روایت دستورالعمل بسیار خوب و مناسبی برای طالبان سیر

و سلوک است.

* * *

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸، باب خصال المؤمن، ح ۴.



اسلام و ایمان و یقین

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ؛ إيمان از اسلام بالاتر، و یقین از ایمان بالاتر است، و چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.»^۱

برتری ایمان بر اسلام

امام علیه السلام در جمله اول ایمان را برتر از اسلام معرفی کرده است. چون اسلام به معنای تسلیم است؛ یعنی همین که کسی شهادتین را بر زبان جاری کند و به ظاهر تسلیم شود مسلمان محسوب شده و احکام اسلام درباره او جاری می‌گردد؛ هرچند به آنچه که شهادت داده اعتقاد قلبی و درونی نداشته باشد.

اما ایمان، به باور درونی و قلبی انسان اطلاق می‌شود. ایمان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱، باب فضل الایمان علی الاسلام، ح ۱.

چیزی است که در اعماق قلب مؤمن وجود دارد و طبیعی است که اعتقاد قلبی، بر شهادت زبانی و ظاهری رجحان دارد.

برتری یقین بر ایمان

ایمان از طریق استدلال حاصل می‌شود. هنگامی که برای اثبات وجود خداوند و یگانگی‌اش استدلال می‌کنیم به خداوند ایمان می‌آوریم. و درحقیقت از آثار پی به مؤثر می‌بریم. زمین گسترده، جانداران متنوع، گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها و حتی حشرات کوچک و ریز، هرکدام نشانه‌ای از عظمت خداست.

حشره کوچکی که گاه به راحتی دیده نمی‌شود، چشم دارد و کاملاً محیط اطرافش را می‌بیند و لذا به هنگام حرکت و پرواز به موانع برخورد نمی‌کند. و گوش دارد، به همین دلیل درمقابل صداها عکس‌العمل نشان می‌دهد و فرار می‌کند. حس شامه دارد و لذا بر گرد غذاها جمع می‌شود، و حتی گاه حس شامه چنین حشره‌ای قوی‌تر از انسان‌هاست. مغز دارد و به اعضایش دستورات مختلف می‌دهد و اعضا به فرامین مغز عمل می‌کنند. دستگاه تغذیه دارد؛ این دستگاه غذاهای مختلف را جذب بدن کرده و اضافات آن را دفع می‌سازد. تولید مثل می‌کند و رشد و نمو دارد، سلسله اعصاب دارد، و حرکات سریع می‌کند.

اگر در مورد موجودات عالم هستی، حتی حشرات ریز، بیندیشیم، به عظمت و بزرگی خداوند پی می‌بریم و به او ایمان

می آوریم. و هرچه در آثار او بیشتر اندیشه کنیم عظمت و بزرگی اش بیشتر روشن می شود و ایمانمان کامل تر می گردد. ولذا دستور داده اند که در مواقع مختلف به صنع پروردگار و مخلوقاتش بیندیشیم.^۱ حتی هنگامی که برای نماز شب برمی خیزیم، گفته شده که آیات شریفه ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران را که در مورد خلقت آسمانها و زمین است و اولوالالباب را به فکر و اندیشه فرومی برد، تلاوت کنیم.^۲ به هر حال ایمان از راه استدلال حاصل می شود.

اما یقین آن است که انسان به مرحله شهود برسد یعنی با چشم دل ببیند. همان چیزی که ابراهیم خلیل علیه السلام از خداوند طلب کرد «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»؛ و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی! فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! گفت: آری (ایمان آورده ام)، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.^۳

ایمان ناشی از استدلال خوب است، ولی وسوسه های اطراف آن وجود دارد؛ اما اگر یقین حاصل شد و انسان به مرحله شهود رسید دیگر خبری از آن وسوسه ها نخواهد بود.

این یقین، یا همان ایمان شهودی، سه مرحله دارد که در سوره تکاثر به آن اشاره شده است: ۱. علم الیقین ۲. حق الیقین ۳. عین الیقین.

۱. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۲۶۲، باب ۳۲۵۳.

۲. کلیات مفاتیح نوین، ص ۸۹۴ (فصل ششم از بخش پنجم).

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

اولی مربوط به همهٔ مردم است، دومی تعلق به خواص دارد، و سومی مخصوص اولیاءالله است. تشبیه‌های متعددی برای سه مرحلهٔ یقین، به منظور تقریب آن به ذهن شده است. از جمله این که اگر انسان از دور دودی را مشاهده کند ولی شعله‌های آتش را نبیند یقین پیدا می‌کند که در آن جا آتشی وجود دارد. این را علم‌الیقین می‌نامند. و چنانچه جلوتر برود و شعله‌های آتش را هم ببیند اما فاصله‌اش با آتش به قدری باشد که گرمای آن را حس نکند به مرحلهٔ حق‌الیقین رسیده است.

اما اگر به قدری به آتش نزدیک شود که گرمای آن را حس کند، این مرحله را عین‌الیقین می‌گویند.^۱ علم‌الیقین، حاصل استدلال و رسیدن از آثار به مؤثر است، حقّ‌الیقین محصول کشف و شهود، و عین‌الیقین فناء فی الله و ورود در حقانیت حق و خود را فراموش کردن و در خدا محو و فانی شدن است.

البته رسیدن به این مراحل کار آسانی نیست، ولی می‌توان در سایهٔ مراقبت و مجاهدت و مبارزه با نفس و استمداد از خدا به آن رسید و نیازی به استاد خاص و گرفتن ذکر از وی نیست. شما اگر به خطبهٔ همّام^۲ عمل کنید و ۱۱۰ صفت موجود در آن را در وجودتان پیاده سازید از علم‌الیقین به حق‌الیقین و سپس عین‌الیقین خواهید رسید. آری، ذکر، هرچند خوب است، ولی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۴۲.

۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۹۳. در ضمن، خطبهٔ مذکور توسط حضرت استاد تفسیر شده و در دو جلد به نام «اخلاق اسلامی در نهج‌البلاغه» منتشر شده است.

تحوّلی باطنی و درونی ایجاد شود و انسان به جایی برسد که عنایت از وجودش محو گردد به گونه‌ای که برایش تفاوت نداشته باشد که فلان کار خیر را او به جا آورد یا رفیقش، بلکه مهم انجام کار خیر باشد.

تفسیر یقین در کلام امام مجتبیٰ علیه السلام

روزی امام علی علیه السلام از فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام پرسید: میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟ سکوت کردند و جوابی ندادند (این سکوت ناشی از ندانستن جواب نبود، بلکه به عنوان احترام به پدر بود).

حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: حسن جان جواب بده. امام حسن علیه السلام عرض کرد: بین آنها یک وجب فاصله است.

امام علی علیه السلام فرمود: چطور؟

امام حسن علیه السلام عرض کرد: چون ایمان چیزی است که با گوشمان شنیده‌ایم و قلبمان پذیرفته است اما یقین آن است که با چشممان می‌بینیم و به مقام شهود می‌رسیم (و بین گوش و چشم، یک وجب فاصله است).^۱

از خداوند متعال می‌خواهیم که توفیق رسیدن به مراحل سه گانه یقین را به ما عنایت فرماید.

۱. میزان الحکمة، ج ۱۱، ص ۴۹۴، باب ۴۲۴۸، ح ۲۲۹۴۰.



صفات ده‌گانه پیامبران

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«خداوند فرستادگان و پیامبرانش را به صفات برجسته اخلاقی مجهز کرد. پس شما خود را بیازمایید، اگر واجد آن صفات و ویژگی‌های اخلاقی باشید باید خدا را برای آن شکر کنید که نعمت بزرگی نصیبتان شده است.»

و اگر همه یا قسمتی از آن را ندارید، باید به درگاه الهی روی آورده و آن‌ها را از او بخواهید تا خداوند آن صفات را به شما عنایت کند. (البته این صفات، اکتسابی است و منظور از این که خداوند آن صفات را عطا کند آن است که توفیق اکتسابش را عنایت فرماید).

راوی می‌گوید: امام علیه السلام آن‌ها را ده چیز به شرح زیر بیان فرمودند: «الْيَقِينُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالْغَيْرَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْمُرُوَّةُ؛ يقين و قناعت و صبر و شکر و حلم و اخلاق خوش و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت»، و بعضی از راویان پس از ده صفت فوق، صداقت و ادای امانت را نیز اضافه کرده‌اند.^۱

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶، باب المکارم، ح ۲.

طبق این روایت، امام صادق علیه السلام ده (دوازده) صفت از صفات شایسته را به عنوان مکارم اخلاق بیان کرده که درحقیقت تمام کتاب‌های اخلاقی در همین صفات خلاصه می‌شود. توجه بفرمایید:

۱. یقین

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همان‌گونه که «علم» نقطه مقابل «جهل» است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده، و طبق آنچه از روایات استفاده می‌شود به مرحله عالی ایمان، «یقین» گفته می‌شود. از تعبیراتی که در روایات در مورد یقین آمده استفاده می‌شود که وقتی انسان به مقام یقین برسد، آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرامی‌گیرد.^۱

۲. قناعت

دومین صفت از صفات ویژه‌ای که خداوند پیامبرانش را به آن آراسته، ویژگی قناعت است. انسان قانع کسی است که به آنچه برای زندگی‌اش کفایت می‌کند قناعت کرده، و برای جمع‌آوری مال از راه حلال و حرام حرص نمی‌ورزد. اگر قناعت بر کشوری حاکم گردد همه مردم از امکانات آن بهره‌مند می‌شوند نه مثل برخی از کشورهای دنیا که ۹۹٪ ثروت در اختیار ۱٪ مردم، و تنها ۱٪ ثروت سهم ۹۹٪ مردم است! که به عنوان نمونه می‌توان از آمریکا نام برد.

۱. تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷ سوره تکوین.

۳. صبر

استقامت در برابر حوادث ناگوار از دیگر مکارم اخلاق محسوب می‌شود. استقامت در مقابل مشکلات اطاعت، استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان از صفات برجسته اخلاقی است.

۴. شکر

انسان باید در برابر نعمت‌های نامحدود پروردگارش شاکر باشد. معنای شکر این است که نعمت‌های الهی را در همان مسیری که خداوند معین کرده مصرف کند؛ از «چشم» برای دیدن صحنه‌های حرام استفاده نکند. از «پا» برای رفتن به مجلس گناه کمک نگیرد. با «گوش» نواهای حرام و موسیقی‌های نامشروع را نشنود. همچنین دربارهٔ دیگر نعمت‌ها.

۵. بردباری

انسان در طول زندگی به افرادی برخورد می‌کند که بدزبان و بدبرخورد هستند. در مقابل چنین کسانی نباید از کوره در رفت و همانند آن‌ها عمل کرد، بلکه باید با حلم و بردباری از کنار آن‌ها گذشت.

شاعر عرب به زیبایی مطلب فوق را در شعر زیر بیان کرده است:

وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَىٰ اللَّيْمِ يَسْبُونِي فَمَضَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَا يَغْنِينِي

از کنار انسان پستی می‌گذشتم که به من ناسزا گفت. اما من اعتنایی نکردم و گفتم: منظور من نبودم!^۱

درمقابل برخی از افراد جز با حلم و بردباری نمی‌توان عمل کرد و باید حلیم بود، مخصوصاً کسانی که مسئولیتی دارند باید حلم داشته باشند، چه در حدّ وسیع و چه در مقیاس کوچک، چون اگر مدیران حلیم نباشند نمی‌توانند زیر مجموعه خود را اداره کنند. رئیس یک خانواده نیز که مجموعه کوچکی را مدیریت می‌کند، از این قاعده مستثنی نیست.

۶. حسن خلق

حسن خلق یا نرمش و مدارا، گشاده‌رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری درمقابل مزاحمت‌های دیگران، آثار مادی و معنوی فراوانی دارد که این‌جا جای شرح آن نیست.^۲

به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارآمد است و اگر ده‌ها شرط مدیریت در کسی جمع باشد، اما دارای حسن خلق نباشد، شکست خواهد خورد. در حالی که حسن خلق او می‌تواند بسیاری از ضعف‌هایش را بپوشاند، یا جبران کند.

۱. جامع الشواهد، ص ۳۳۲.

۲. شرح آن را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۴۵، به بعد مطالعه فرمایید.

۷. سخاوت

انسان نباید هر آنچه را که خدا در اختیارش قرار داده تنها برای خود بداند و به دیگران اجازه ندهد از امکانات و دارایی اش بهره‌مند شوند. بلکه باید زمینه استفاده دیگران را از امکانات و دارایی و نفوذ و قوت و قدرت بازو و علم و دانش و اعتبارش فراهم کند. اگر هر آنچه را که داری فقط به خودت اختصاص دهی درحقیقت محترکی!

۸. غیرت

غیرت اجازه نمی‌دهد که دیگران به حریم شخصی انسان وارد شوند. خانواده حریم خصوصی انسان است و لذا غیرت به دیگران اجازه ورود به این حریم را نمی‌دهد. کشور اسلامی نیز حریم خصوصی اهالی آن کشور است، اگر اجازه ورود بیگانگان را به این حریم بدهیم بی غیرت محسوب خواهیم شد.

۹. شجاعت

درست است که انسان نباید بی حساب و کتاب عمل کند و بی‌گدار به آب بزند، اما درمقابل هرکسی هم نباید تسلیم شود. باید در برابر دشمن ایستادگی کرد و شجاعت به خرج داد، که دشمن از انسان‌های شجاع می‌ترسد. اگر عنصر شجاعت در انقلاب اسلامی ایران نبود، هرگز منتهی به پیروزی نمی‌شد. از صفات بارز امام خمینی علیه السلام شجاعت فوق العاده معظم له بود.

۱۰. مروّت

«مروّت» از مادّه «مرء» به معنای «شخص» در اصل به معنای شخصیت است و در واقع مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی و اعتقادات و ایمان و علم و دانش و تقوا است و این که در فارسی فقط به معنای انصاف به کار می‌رود بیان‌کننده معنای حقیقی آن در لسان عرب نیست.

۱۱ و ۱۲. صداقت و امانت

در اهمیت صداقت و امانت نیز همین بس که خداوند به همه پیامبرانش درباره آن‌ها سفارش کرده است. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَإِدَاءِ الْإِمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ».^۱
خلاصه این که این دوازده صفت، اصول مکارم اخلاق است، که هر کس تمام یا بیشتر آن‌ها را داشته باشد خوشا به حالش، و هر کس ندارد به درگاه الهی تضرع کرده، و تلاش کند تا به آن برسد.

* * *

۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۲۸۷، باب ۳۰۱، ح ۱۴۹۹.



طعم ایمان

امام صادق علیه السلام فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى الْمُنْبَرِ: لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَمَا أَخْطَاهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمود: هیچ‌کس طعم ایمان را نمی‌چشد (و به حقیقت ایمان نمی‌رسد) مگر این‌که بداند آنچه به او رسیده ممکن نبوده نرسد، و آنچه نرسیده امکان نداشته برسد!»^۱

قضای قطعی و معلق

برای روشن شدن معنای روایت به مقدمه زیر توجه فرمایید:
از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که دو نوع قضا و قدر داریم: یکی مربوط به لوح محفوظ است و دیگری مربوط به لوح محو و اثبات.

توضیح این‌که: لوح محفوظ همان علت تامه‌ای است که در علم

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۸، باب فضل الیقین، ح ۴.

خدا پیش‌بینی شده است؛ علت تامه‌ای که از معلول جدا نمی‌شود و قابل تغییر نیست. اما لوح محو و اثبات، به صورت علت تامه نیست؛ بلکه قضا و قدر مشروط است. یعنی اگر شرایط، حاصل و موانع برطرف شود تحقق می‌یابد و اگر شرایط حاصل نشود و موانع برطرف نگردد محقق نمی‌شود. و به عبارت دیگر، لوح محو و اثبات از قبیل مقتضی است نه علت تامه. به مثالی در این زمینه توجه فرمایید:

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که حضرت عیسی علیه السلام بر قومی گذشت که آواز می‌خواندند. سؤال کرد: این‌ها را چه شده است؟ گفتند: دختر فلانی عروس شده است. حضرت فرمود: امروز آواز می‌خوانند و فردا گریه می‌کنند! گفتند: چرا؟ فرمود: چون امشب تازه عروس می‌میرد.

صبح که شد با تعجب دیدند عروس زنده است. از حضرت عیسی علیه السلام علت را پرسیدند. حضرت به اتفاق یاران به خانه عروس رفت و از وی پرسید: دیشب چه کار خیری کردی؟ گفت: هر شب جمعه نیازمندی در خانه ما را می‌زد و به او کمک می‌کردیم. دیشب هم آمد ولی هرچه تقاضای کمک کرد کسی به او توجهی نکرد. من خود برخاستم و به او کمکی کردم. حضرت به عروس گفت: از جایت برخیز. وقتی که برخاست یک افعی در رختخواب او پیدا کردند! حضرت به عروس فرمود: به سبب انفاقی که کردی خداوند خطر افعی را از تو برطرف کرد.^۱

۱. گفتار انبیاء، ص ۲۸۷؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۴، ح ۲۲.

حادثه مرگ این خانم، قضای معلّق و غیر حتمی بوده و لذا با انجام یک کار خیر برطرف شده است.

طولانی شدن عمر بر اثر صلّه رحم^۱ و پرداخت صدقه^۲، و کوتاه شدن عمر بر اثر ترک صلّه رحم^۳ و مانند آن، مثال‌های دیگری برای قضای معلّق و غیر حتمی است اما آنچه در متن روایت حضرت علی علیه السلام آمده از نوع قضا و قدر حتمی و لوح محفوظ است.

آری، حقیقت ایمان آن است که انسان باور کند آنچه به او رسیده، ممکن نبود به وی نرسد، و آنچه نرسیده، ممکن نبود برسد.

سؤال: چرا این مطلب، حقیقت ایمان معرفی شده است؟

جواب: چون این باور به توحید افعالی بازمی‌گردد. اگر انسان موخّد باشد باور می‌کند که آنچه خدا اراده کرده اتّفاق می‌افتد و آنچه اراده نکند محقّق نمی‌شود. خداوند نخواسته بیش از این مقام پیدا کنی، یا اراده کرده که فلان مقام را به تو عطا کند. اگر انسان این مطلب را باور کند و قطعیت آنچه را که در لوح محفوظ ثبت شده بپذیرد و در برابر آن تسلیم باشد، به حقیقت ایمان دست یافته است.

آثار و برکات این باور

۱. آرایش فکر و روح؛ کسی که فرزندش را در حادثه‌ای که هیچ‌کس

۱. اصول کافی، ج ۲، باب صلّة الرحم، ص ۱۵۰ به بعد، احادیث ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب الصدقه، باب ۱، ح ۴.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، باب قطعیه الرحم، ح ۷.

مقصر نبوده از دست می‌دهد، چنانچه باور داشته که باشد این حادثه اراده الهی بوده، آرامش پیدا کرده و مصیبت را آسان‌تر تحمل می‌کند؛ چون می‌داند اگر تمام عالم جمع می‌شدند نمی‌توانستند جلوی وقوع آن را بگیرند. خیلی‌ها هستند که به این مقام رسیده‌اند و در چنین مواردی بی‌قراری نمی‌کنند.

جوانی به دختری علاقمند شده و دوست دارد با وی ازدواج کند اما هرچه تلاش می‌کند این امر محقق نمی‌شود، اگر به این روایت ایمان داشته باشد آن را تقدیر حتمی الهی شمرده و به راحتی آن را پذیرفته و به آسانی با آن کنار می‌آید.

۲. دست کشیدن از اتهام و انتقام؛ کسی که مقدرات الهی را پذیرفته، هنگامی که حادثه‌ای برایش رخ دهد کسی را مقصر نمی‌داند و به فکر انتقام نمی‌افتد. تاجری که تمام تلاشش را برای انجام معامله بزرگ سودآوری کرده و به نتیجه‌ای نرسیده، تسلیم خواست پروردگار می‌شود و آن را به پای قضای قطعی می‌نویسد و انگشت اتهام به سوی کسی دراز نمی‌کند و درصدد انتقام بر نمی‌آید.

۳. ترک حرص؛ کسانی هستند که وقتی در کاری موفق نمی‌شوند باز هم حرص می‌زنند، اما کسی که تسلیم اراده الهی است، حرص نمی‌زند و از آن مسأله می‌گذرد.

* * *



قدرت فوق العاده خداوند

شخصی به امام رضا علیه السلام عرض کرد:

«أَنْتَ تَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ وَالسَّيْفُ يَقْطُرُ دَمًا؟ فَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ وادياً مِنْ ذَهَبٍ، حَمَاهُ بِأَضْعَفِ خَلْقِهِ: النَّمْلُ، فَلَوْ رَامَهُ الْبِخَاتِيُّ لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ؛ شما چنین سخنی می گوئید (ادعای امامت می کنید) در حالی که خون از شمشیر (حاکمان ظالم عباسی) می چکد. حضرت فرمود: خداوند وادی وسیعی دارد که مملو از طلاست اما آن را با ضعیف ترین مخلوقاتش یعنی مورچه ها حفاظت می کند. اگر شتر قوی پیکری قصد آن جا را کند به آن جا نخواهد رسید (و مورچه ها او را از بین خواهند برد)»^۱

این روایت اشاره به این مطلب است که خداوند آن قدر قدرت دارد که قدرتمندترین موجودات را با کمترین و کوچک ترین موجودات از بین می برد. البته آنچه در این روایت به آن اشاره شده یک مثال است نه این که واقعاً چنان صحرایی از طلا که توسط مورچه ها حفاظت شود وجود داشته باشد، اما حقیقتاً خداوند

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹، باب فضل الیقین، ح ۱۱.

چنین قدرتی دارد. قدرت مورچه‌ها هنگامی که به هم می‌پیوندند و دسته‌جمعی حرکت می‌کنند بسیار عجیب است. اگر صدها هزار مورچه به جایی هجوم ببرند هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن‌ها شود. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که خداوند متعال برای درهم کوبیدن ستمکاران، از چیزهای کوچکی استفاده کرده، که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. پشه، قاتل نمرود!

نمرود یکی از پادشاهان ستمگری بود که لاف خدایی می‌زد و پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه السلام را با منجنیق در دریایی از آتش انداخت. خداوند این طاغوت بزرگ را به وسیله پشه‌ای نابود کرد.

این حیوان ضعیف از طریق بینی نمرود به سرش راه یافت و با حرکاتش سبب آزار و اذیت وی شد و این کار را به قدری ادامه داد تا نمرود از پای درآمد!

۲. کلوخ، عامل شکست فیل سواران!

ابرهه با لشکریان فیل سوار خود به قصد تخریب کعبه به سمت مکه حرکت کرد. خداوند متعال آن لشکر پر قدرت را به وسیله

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۷، ح ۱۱۱ و ۱۱۹؛ ج ۶۴، ص ۳۲۱.

سجّیل که سنگ ریزه‌ای نرم‌تر از سنگ و سخت‌تر از گل بود نابود کرد. پرندگان که گروه‌گروه در آسمان ظاهر شده بودند کافی بود یکی از آن سنگ ریزه‌ها را به یکی از فیل‌ها بزنند تا نقش بر زمین شود. در این جا نیز خداوند قدرت‌نمایی کرد و با وسیله کوچک و کم‌اهمیتی، دشمنانش را سرکوب گردانید.^۱

۳. موش‌ها مأمور نابودی تمدنی بزرگ!

قوم سبأ دارای تمدنی درخشان بودند که به برکت سدّ مأرب به دست آمده بود. باغ‌های پرثمر فراوانی ایجاد کرده بودند و کشوری ثروتمند و متنعم داشتند. اما شکر نعمت‌های خدا را به جا نیاوردند، بلکه گروهی شروع به ناشکری کرده و کفران نعمت کردند. خداوند تصمیم به نابودی آن‌ها گرفت و برای این کار چند موش صحرايي را مأمور سوراخ کردن سدّ مأرب کرد.

موش‌ها به‌خوبی مأموریت خود را انجام دادند و آب از مسیر سوراخ‌ها شروع به خارج شدن کرد. هرچه آب بیشتر خارج می‌شد سوراخ‌ها وسیع‌تر می‌شد تا آن جا که ناگهان صدای بسیار عظیمی به گوش مردم رسید که خبر از شکستن سد می‌داد. شکستن سد همان و نابودی تمدن بزرگ قوم سبأ همان.^۲

۱. شرح این داستان و درس‌های عبرت‌آموز آن را در تفسیر نمونه، ذیل آیات اولیة سورة فیل، مطالعه فرمایید.

۲. شرح ماجرای عجیب قوم سبأ را در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۹ سورة سبأ، مطالعه فرمایید.

۴. سنگی که طاغوتی را از پای درآورد!

داستان طالوت علیه السلام و جالوت نمونه دیگری از این مدعاست. هنگامی که سپاه کوچک طالوت علیه السلام در برابر لشکر عظیم جالوت قرار گرفت کسی گمان نمی کرد که آن‌ها به سادگی شکست بخورند. اما داود جوان علیه السلام با قلاب سنگ، سنگی را به سمت جالوت پرتاب کرد که به پیشانی اش خورد و مرد و بدین وسیله لشکر او شکست خورد!^۱ خداوند همان‌گونه که دشمنانش را به وسیله چیزهای بسیار ساده‌ای نابود کرده و خواهد کرد، دوستانش را نیز با امور ساده‌ای حفظ می‌کند. به عنوان مثال، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را با چند تار عنکبوت حفظ کرد.^۲ اگر امروز بیش از ۱/۵ میلیارد مسلمان در سرتاسر کره زمین ندای توحید سر می‌دهند در سایه همان حمایت و حفاظت ساده خداوند از پیامبرش می‌باشد.

و این مطلب به همه خداجویان قوت قلب می‌دهد، ولذا امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود: اگر بنی عباس قدرتمند هستند، قدرت خداوند فوق قدرت آن‌هاست و ما را در مقابل آن‌ها حفظ خواهد کرد ولذا نگران مباش.

* * *

۱. شرح این داستان، در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۴۷ سوره بقره، آمده است.

۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۶.



مقام رضا

موضوع این بحث، روایت چهارم باب الرضا بالقضاء می باشد که قبل از بیان حدیث توضیحی لازم است:

گاه انسان نهایت سعی و تلاشش را می کند، ولی به آنچه می خواهد نمی رسد. مدیریتش خوب بوده، وقت کافی هم گذاشته، قصور و تقصیری هم نداشته، اما علل و عواملی اجازه رسیدن به مقصد را نمی دهند. مردم در چنین مواردی دو گروه اند:

گروه اول کسانی هستند که دچار ناامیدی شده و زبان به ناشکری باز کرده و گاه گرفتار افسردگی می شوند؛ در حالی که این رفتارها چیزی را تغییر نمی دهد.

گروه دوم انسان های باایمانی هستند که راضی به قضای الهی اند. آن ها می گویند: «ما نهایت سعی و تلاشمان را کردیم، اما گویا تقدیر الهی چیز دیگری بود». این گروه، شور و نشاط خود را از دست نداده و افسرده نمی شوند و در پیشگاه خداوند متعال مأجورند؛ چون به مقام رضا رسیده اند.

با عنایت به توضیح مذکور، به خلاصه حدیث مورد بحث، که روایت مفصلی است، توجه فرمایید:

امام باقر علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که خداوند متعال فرمود:

مردم توجه ندارند که ساختمان بدن و روح آنها متفاوت است و مصلحت هرکس را مطابق ساختمان روح و بدنش قرار داده‌ام. برخی از مردم اگر ثروت داشته باشند در مسیر حق قرار گرفته و به عبادت و بندگی من می‌پردازند. به مقتضای ساختمان روحی آنها، چنین افرادی را ثروتمند می‌کنم.

و برخی دیگر اگر محدود نباشند طغیان می‌کنند. به مقتضای حکمت و رحمتم زندگی آنها را محدود می‌کنم تا طغیان و سرکشی نکنند.

بعضی‌ها اگر توفیق عبادت زیاد پیدا کنند مغرور می‌شوند. اگر هرشب موفق به اقامه نماز شب گردند خیال می‌کنند که به اوج قله‌های عبادت و بندگی رسیده‌اند، توفیق نماز شب را از آنها سلب می‌کنم تا مغرور نشوند.

خداوند متعال همچون طبیب حاذق و مهربانی است که به همه بیماران یک‌نوع غذا و دارو نمی‌دهد، بلکه متناسب با بیماری هر بیمار غذا و داروی خاصی برای وی تجویز می‌کند.

بنابراین، باید راضی به قضای الهی بود، که آن طبیب آگاه و مهربان می‌داند با انسان‌ها چگونه رفتار کند. کسی که راضی به

قضای الهی است نه افسرده می شود، نه خودکشی می کند و نه جزع و فزع، بلکه قلب و روحی آرام دارد و در آرامش زندگی اش را سپری می کند. به راستی که تعلیمات اسلام مایه نجات و سعادت انسان در دنیا و آخرت است.

سپس در ذیل روایت می فرماید:

«فَلَا يَتَّكِلُ الْعَامِلُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابٍ فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَ اتَّعَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَفْنَوْا أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصِرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَاتِي وَ رَفِيعِ دَرَجَاتِي الْعُلَىٰ فِي جَوَارِي وَلَكِنْ فَبِرَحْمَتِي فَلْيَتَّقُوا وَ بِفَضْلِي فَلْيَفْرَحُوا وَ إِلَىٰ حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا، فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تُدَارِكُهُمْ وَ مِنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي، وَ مَغْفِرَتِي تُلِيسُهُمْ عَفْوِي، فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ بِذَلِكَ تَسَمَّيْتُ؛ كَسَانِي كَهْ عَمَلِي أَنْجَامٌ مِي دَهْنَدُ بَهْ اَعْمَالِشَانُ كَهْ بَهْ قَصْدُ رَسِيدِنُ بَهْ ثَوَابُ مِنْ اَنْجَامُ مِي دَهْنَدُ اَعْتِمَادُ نَكْنَنْدُ وَ مَغْرُورُ نَشُونْدُ. چُونْ هَرْمَقْدَارُ كُوشِشُ كَنْنَدُ وَ خُودُ رَا بَهْ زَحْمَتُ بِيْنْدَا زَنْدُ وَ (حَتَّى) تَمَامُ عَمْرِشَانُ رَا دَرُ مَسِيرِ عِبَادَتِ مِنْ صَرْفُ كَنْنَدُ، بَا هَمَّةُ اَيْنُ هَا مَقْصُرَنْدُ وَ دَرُ عِبَادَاتِ وَ اطَاعَتِ هَايِ خُودُ بَهْ كَنهْ عِبَادَتِ مِنْ نَمِي رَسَنْدُ. عِبَادَاتِ اَنُ هَا بَا اَنْچَهْ اَزُ مِنْ مَطَالِبِهْ وَ دَرْخَوَاسْتِ مِي كَنْنَدُ اَزْ قَبِيلِ كَرَامَتِ مِنْ وَ نَعْمَتِ هَايِ جَاوِيدَانِ مَادِّي وَ مَعْنَوِي بَهْشْتِي وَ دَرَجَاتِ بَلَنْدِ دَرُ جَوَارِ مِنْ، حَقِيقَتًا قَابِلِ مَقَايسِهْ نِيَسْتِ. پَسْ نَبَايْدُ بَهْ اَعْمَالِشَانُ تَكِيَهْ كَنْنَدُ، بَلَكِهْ بَايْدُ بَهْ رَحْمَتِ مِنْ تَكِيَهْ زَدَهْ وَ بَهْ فَضْلِ مِنْ اَمِيدَوَارُ بُوْدَهْ وَ بَهْ مِنْ حَسْنِ ظَنْ

داشته باشند. چراکه رحمت من در این موقع به سراغشان می‌رود و شامل حالشان می‌گردد و براساس تفضّل من به رضوان من می‌رسند و در سایهٔ غفران من مورد بخشش قرار می‌گیرند. زیرا من خداوندی هستم که رحمت عام و خاص دارم. (رحمت عام من شامل دوست و دشمن و مؤمن و گنهکار می‌شود و رحمت خاصّه‌ام مخصوص خواص بندگانم یعنی مؤمنان است) و نام رحمن و رحیم را برای خود انتخاب کرده‌ام.^۱

تفضّل یا استحقاق؟

به‌راستی اگر کارگری یک روز در خانهٔ شما کار کند و به‌عنوان اجرت، یک منزل مسکونی یا یک ماشین سواری یا یک مغازه از شما تقاضا کند، چه می‌گویید؟ بی‌شک به او پاسخ می‌دهید که شما درمقابل کاری که انجام داده‌اید استحقاق آنچه را که تقاضا کرده‌اید ندارید و اگر به شما بدهم لطفی در حق شما کرده‌ام. اگر این مسئله را درمورد کارهای بشری لطف و تفضّل بدانیم نه استحقاق، درمورد اعمال بندگان و توقّعاتی که دربارهٔ پاداش آن از خدا دارند مسأله روشن‌تر است. ولذا بزرگان گفته‌اند که ثواب‌های الهی تفضّل است نه پاداش؛^۲ چون هیچ موازنه‌ای بین آن‌ها نیست، مخصوصاً که آنچه بنده انجام می‌دهد

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱، باب الرضا بالقضاء، ح ۴.

۲. اللوامع الالهیة، ص ۴۴۷.

با ابزاری است که خداوند در اختیارش نهاده، و او از خود چیزی ندارد!

غرور، ممنوع!

از مجموع روایت استفاده می‌شود که انسان هر مقدار کار خوب کند نباید مغرور شود و راه دفع غرور این است که گاه به بیماران فکر کند. من گاه به دیالیزی‌ها فکر می‌کنم که کلیه‌هایشان از کار افتاده و فعالیت نمی‌کنند. هر هفته دوسه بار، و هر بار چندین ساعت باید برای دیالیز زیر دستگاه قرار گرفته و درد زیادی را تحمل کنند و در آخر، نیمه‌جان از زیر دستگاه خارج شوند! راستی کلیه‌ها چقدر ارزش دارند؟ آیا می‌توان شکر این نعمت الهی را که روزانه صدها نوع سم را از بدن انسان دفع می‌کنند به‌جا آورد؟ دستگاه‌های دیگر بدن انسان نیز همین‌گونه است. ما شکر یک نعمت از نعمت‌های بی‌شمار الهی را در تمام عمر نمی‌توانیم به‌جا آوریم، چگونه به چند رکعت نماز و چند روز روزه و چند جلسه دعا و نوشتن چند کتاب و تدریس و مانند آن مغرور می‌شویم؟ باید به خداوند عرض کنیم: اعمال ما در مقابل نعمت‌های بی‌شمار تو چیزی نیست. مخصوصاً که آن‌ها را به‌وسیله ابزاری انجام می‌دهیم که تو به ما داده‌ای. ما با معرفت‌تر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌شناسیم. آن حضرت به‌هنگام رازونیا با خداوند متعال عرضه

می داشت: «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».^۱ یا امام علی علیه السلام برای قلت زاد در مسیر سفر آخرت حسرت می خورد.^۲ وقتی که آن بزرگواران این گونه بودند، جایی برای غرور ما با این اعمال ناقص و دست و پاشکسته باقی نمی ماند!

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳، ح ۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.



عوامل رسیدن به مقام صدیقین

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِي الْمُؤْمِنِ لَا أَصْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتُهُ خَيْرًا لَهُ، فَلْيَرْضَ بِقَضَائِي، وَلْيَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي، وَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي، أَكْتُبُهُ يَا مُحَمَّدُ مِنَ الصَّدِيقِينَ عِنْدِي؛ خُداوند عَزَّوَجَلَّ (به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله) فرمود: هر تغییر و دگرگونی‌ای در زندگی بنده مؤمنم ایجاد می‌کنم، خیر و صلاح او را در آن قرار داده‌ام. بنابراین، باید راضی به قضای من باشد، و درمقابل حوادث مختلف صبر و شکیبایی ورزد، و شکر نعمت‌های مرا به جا آورد. ای محمد! (اگر بنده مؤمنم این سه کار را انجام دهد) او را در نزد خود جزء صدیقین خواهم نوشت»^۱.

مهم‌ترین مشکل دنیای امروز

یکی از مشکل‌ترین مسائل و مهم‌ترین مشکلات دنیای امروز

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱، باب الرضا بالقضاء، ح ۶.

ناآرامی‌ها و نگرانی‌هاست. آرامش روحی در دنیای کنونی بسیار کم شده است. هرچند ممکن است بیماری‌های جسمانی رو به کاهش باشد؛ اما بیماری‌ها و آلام روحی رو به افزایش است؛ به گونه‌ای که اگر فکر اساسی برای درمان آن نشود و با همین آهنگ، پیش رود، دنیای ما تبدیل به یک بیمارستان بزرگ روانی خواهد شد! علت این معضل بزرگ جهانی، فقدان ایمان است، چراکه ایمان به خدا مشکل را حل می‌کند. حقیقتاً آرامش در سایه نام و یاد و ذکر خداست ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱.

نمونه‌هایی از قرآن

یکی از محصولات ایمان به خدا، راضی بودن به قضای الهی است که صبر بر بلا و شکر نعم را به دنبال دارد. قرآن مجید نمونه‌های فراوانی برای این محصول ایمان ذکر کرده که به چند مورد آن اشاره می‌شود.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که ما از این طرف تاریخ به حوادث نگاه می‌کنیم و گذشتگان یعنی کسانی که قبل از حادثه مورد نظر یا به‌هنگام آن حادثه بودند تاریخ را از آن سو مشاهده می‌کردند. به تعبیر دیگر، ما ابتدا به زمان حال و سپس به گذشته می‌نگریم و آن‌ها ابتدا به زمان حال و سپس به آینده می‌نگریستند و لذا قضاوت ما با آن‌ها متفاوت است. قضایایی در تاریخ رخ داده

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

که وقتی از آن سوی تاریخ به آن نگاه می‌کنیم بسیار سخت و دردناک است، اما هنگامی که از این سوی تاریخ به آن می‌نگریم سراسر موفقیت و بهروزی است.

یوسف علیه السلام در درون چاه

در داستان حضرت یوسف علیه السلام پس از آن که برادران حسود، آن حضرت را در چاه افکنده و به خانه بازگشتند و او در آن سنّ و سال کم در قعر چاهی عمیق تنهای تنها شد، اگر ایمان نداشت می‌گفت: «این چه مصیبت‌هایی است که برای من رخ می‌دهد؟ عشق و محبت پدر مایه دردسر و اسباب گرفتاری و مشکلات گردیده است!».

اما وقتی از این سوی تاریخ به آن می‌نگریم متوجه می‌شویم که اگر آن حوادث اتفاق نمی‌افتاد یوسف علیه السلام عزیز مصر نمی‌شد و نمی‌توانست یک ملت را از هلاکت نجات دهد. یوسف پیامبر علیه السلام در سایه ایمان به پروردگار راضی به قضای الهی شد و بر این حوادث تلخ صبر کرد و به شکر نعمت‌های فراوانی که خداوند به وی عنایت فرمود پرداخت و خداوند هم نام او را در دفتر صدیقین ثبت کرد.

مادر حضرت موسی علیه السلام

هنگامی که مادر حضرت موسی علیه السلام قنداقه آن حضرت را به

فرمان پروردگار در صندوقچه‌ای قرار داده و به آب رودخانه نیل سپرد، اگر ایمان کافی نداشت با خود می‌گفت: این چه سرنوشت شومی است که برای فرزندم رقم زدم، و با دستان خود پاره جگرم را به آب سپردم. به زودی او غرق خواهد شد و آبزیان رود نیل او را خواهند خورد!».

ولی مرور تاریخ نشان داد که این کار نه تنها خطری برای آن نوزاد نداشت، بلکه بهترین راه حفظ جان وی بود. چراکه وقتی همسر فرعون آن صندوق را مشاهده کرد و متوجه شد نوزادی در درون آن است خطاب به همسرش گفت:

﴿قَرَّةٌ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾؛ او مایه

روشنی چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به فرزندی برگزینیم».^۱

بدین وسیله کاخ فرعون به جایگاهی مطمئن برای پرورش حضرت موسی علیه السلام تبدیل شد.

حضرت موسی علیه السلام

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام تحت تعقیب مأموران فرعون قرار گرفت و برای حفظ جانش مجبور شد به سمت مدین فرار کند، اگر انسان بی‌ایمانی بود با خود می‌گفت: «جایگاه و پناهگاهم را از دست داده، آواره صحرا و بیابان شدم و از اقوام و بستگان

۱. سوره قصص، آیه ۹.

و دوستانم دور افتادم، و معلوم نیست چه سرنوشتی در انتظار من خواهد بود؟!»

ولی بعد معلوم شد که همین آوارگی و بی‌پناهی و غربت و مشکلات، مقدمه رسیدن به نعمت‌های بزرگ‌تر و مقامات بالاتر بود. چون همین سفر سبب شد آن حضرت محضر پیامبر بزرگی همچون شعیب رضی الله عنه را درک کند و سال‌ها در خدمت او تلمذ و شاگردی کرده و آماده نبوت گردد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

این مطلب در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز دیده می‌شود. دشمنان اسلام پس از مبارزه‌ای مستمر و پیگیر با اسلام و شکست در برابر پیشرفت آن، بالاخره تصمیم بسیار خطرناکی گرفتند. خداوند متعال در این باره خطاب به پیامبرش چنین می‌فرماید:

«وَإِذْ يَنْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ»؛ (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران برای تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا (از مکه) بیرون کنند.^۱ و در راه اجرای نقشه قتل، اطراف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کردند. آن حضرت برای خنثی کردن نقشه دشمن مجبور به ترک مکه مکرمه شد و برای رد گم کردن، مسیر نامتعارفی را در پیش گرفت. شب‌ها حرکت می‌کرد و روزها در جایی پنهان می‌شد تا

۱. سوره انفال، آیه ۳۰.

دشمن به ایشان دست پیدا نکند. پیامبر ﷺ رنج و مشقت این سفر را تحمل کرد و سکونت در غربت را به جان خرید تا جان خود و نهال نوپای اسلام را حفظ کند. اگر رسول اکرم ﷺ این سختی‌ها و مرارت‌ها را تحمل نمی‌کرد و به مدینه مهاجرت نمی‌فرمود اسلام شکوفا نمی‌شد و مسیر رشد و ترقی و پیشرفت را طی نمی‌کرد و به پیروزی نهایی نمی‌رسید و در مدت کوتاهی قسمت زیادی از ساکنان کره زمین ندای توحید سر نمی‌دادند.

بنابراین، بسیاری از حوادث به ظاهر دردناک، درحقیقت به خیر و صلاح ماست که در زمان وقوع حادثه مصلحت آن را درک نمی‌کنیم و گاه در آینده روشن می‌شود و برخی از اوقات تا پایان عمر هم پی به مصلحت آن نمی‌بریم.

آری، طبق روایت مورد بحث، هر حادثه‌ای برای بنده مؤمن رخ دهد خیر او در آن است و اگر راضی به قضای خدا شود و صبر را پیشه کند و شکر خدا را به جا آورد خداوند او را در زمره صدیقین قرار می‌دهد. از خداوند متعال می‌خواهیم که به ما توفیق دهد تا در سایه ایمان، به این مقام برسیم.



افسوس گذشته

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِمَنْ شَيْءٌ قَدْ مَضَىٰ لَوْ كَانَ غَيْرُهُ؛ يَا مَبْر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱
در باره اتفاقى که افتاده بود هرگز نمى فرمود که ای کاش چنین نمى شد.^۱
این روایت کوتاه، بسیار پرمعنا و کارساز است و سه نکته در مورد آن قابل توجه و دقت مى باشد.

۱. درباره گذشته افسوس مخور

بسیار اتفاق مى افتد که انسان درباره حوادث گذشته که انجام شده و کار از کار گذشته، تأسف مى خورد که ای کاش چنین و چنان مى شد، در حالی که توجه ندارد اگر آن گونه که آرزو مى کند واقع مى شد، چه مشکلات و معضلاتی برایش رخ مى داد.
مثلاً جوانی عاشق دختری شده و دوست دارد با او ازدواج کند، ناگهان مطلع مى شود که او با دیگری ازدواج کرده است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۳.

آه و افسوسش شروع می‌شود که ای کاش نصیب او می‌شد، در حالی که نمی‌داند اگر با او ازدواج می‌کرد ممکن بود با هم نسازند و کار به دادگاه و زندان و طلاق و جدایی می‌کشید. یا آن دختر مبتلا به بیماری صعب‌العلاجی می‌شد که پسر باید تمام دارایی‌اش را صرف درمان او می‌کرد و لذتی از زندگی مشترک نمی‌برد. یا فرزند ناقص‌الخلقه‌ای از آن‌ها به دنیا می‌آمد که مجبور می‌شدند تا آخر عمر مشکلات او را به دوش بکشند.

بنابراین، برای آنچه گذشته و ما از فلسفه آن آگاه نیستیم افسوس نخوریم و همچون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آرزوی تحقق آن را به شکل دیگر نکنیم.

۲. آثار ایمان به صفات خدا

خداوند، رحمان و رحیم و جواد و کریم است. اگر به این صفات درمورد پروردگار عالم ایمان داریم باید در آنچه اتفاق افتاده مصلحتی قائل باشیم که علم و دانش محدود ما از آن آگاه نیست و خداوند عالم آن را می‌داند و ممکن است در آینده روشن شود. بنابراین، شخص باایمان درمقابل این حوادث صبور است و افسوس نمی‌خورد.

۳. به فکر آینده باش

گذشته را نمی‌توان تغییر داد، اما درمورد آینده می‌توان کاری

کرد. بنابراین، وقت و نیرویت را برای کاری که انجام شدنی نیست مصرف مکن و آن را به سمت کاری که شدنی است هدایت کن و آینده‌ات را بساز.

البته از گذشته باید عبرت گرفت، اما تأسف بر آن هیچ فایده‌ای ندارد و چیزی را عوض نمی‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ این (ثبت بودن حوادث مختلف در لوح محفوظ) به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید.^۱

حضرت علی علیه السلام فرمود: «زهد در همین دو جمله خلاصه شده است: تأسف نخوردن بر آنچه از دست داده و مغرور نشدن به آنچه دارد».^۲

با توجه به این که توان و نیروی انسان محدود است، نباید آن را خرج گذشته‌ای کند که امکان ندارد بازگردد. اگر میوه‌ای که از درخت جدا شد به درخت بازگشت، بازگشت به گذشته نیز ممکن خواهد بود.

حقیقتاً نبش قبر کردن اسکلت حوادث گذشته و تشریح کردن آن، کار شایسته و عاقلانه‌ای نیست.

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.



غذای حلال

ابوبصیر می‌گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: من انسان ضعیف‌العملی هستم و کم روزه می‌گیرم، ولی تلاش می‌کنم که فقط از طریق حلال ارتزاق کنم. (نظر شما چیست؟) امام علیه السلام فرمود: «أَيُّ الْإِجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ چه عبادتی بالاتر از حفظ شکم و شهوت در برابر محرّمات است؟!»^۱.

ارتباط غذاها با مسائل اخلاقی

بعضی تصوّر می‌کنند که غذای جسم ارتباطی با مسائل اخلاقی، که مربوط به روح انسان است، ندارد. در حالی که این تصوّر، باطل و بی‌اساس است و تأثیر غذاها بر اخلاقیات قابل انکار نیست. مداومت بر بعضی از غذاها سبب شجاعت انسان و تداوم بر خوردن برخی از اغذیه موجب ترسو شدن وی خواهد شد.^۲

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۹، باب العفّة، ح ۴.

۲. شرح بیشتر را در کتاب «زبان خوراکی‌ها» نوشته آقای غیاث الدین جزایری مطالعه فرمایید.

برخی از اطعمه انسان را بی‌بندوبار می‌سازد، و برخی دیگر در صورت تداوم به تقوای انسان کمک می‌کند. به همین دلیل علمای اخلاق دربارهٔ تغذیهٔ انسان توصیه‌های جدی دارند. هم جنس غذا و نوع آن مهم است و هم نحوهٔ تحصیل و به‌دست آوردن آن. در روایت مورد بحث، سؤال‌کننده توفیق زیادی در انجام عبادت‌های مستحبی ندارد، ولی در برابر محرّمات، بسیار حساس است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «چه اجتهاد^۱ و عبادتی با ارزش‌تر از نگهداری شکم و عورت از حرام است؟!».

مسلمان نه تنها باید از غذاهای حرام اجتناب کند، بلکه باید به سراغ غذاهای مشکوک نیز نرود. گاه غذای مشکوک نور ایمان را ضعیف کرده و توفیق عبادت و نماز شب را از انسان گرفته و مانع اجابت دعاها می‌شود.

اگر طالب قرب الی‌الله هستید، اگر علاقمند به تهذیب نفس می‌باشید، اگر خواهان تابش نور الهی بر قلب و روحتان هستید، باید مواظب غذای خود باشید و جز از حلال استفاده نکنید. خداوندا! به ما توفیق عفت بطن و فرج، و دوری از گناه و معصیت، و کسب رزق و روزی حلال عنایت فرما.

۱. اجتهاد در این روایت به معنای عبادت است؛ چون اولاً: در مقابل روزه و دیگر عبادات مستحبی قرار گرفته و ثانیاً: در همین باب العفة اصول کافی چهار روایت دیگر به همین مضمون وجود دارد که در آنها به جای اجتهاد کلمهٔ عبادت به کار گرفته شده است.

منابع و مأخذ

۱. القرآن الکریم، ترجمه: آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
۲. آفریدگار جهان، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ ش.
۳. آیات ولایت در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۴. اخلاق در قرآن، آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۱ ش.
۵. استفتانات جدید، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ هفتم، ۱۳۹۰ ش.
۶. اطیب الطیبان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، اسلام، تهران، اول، ۱۳۷۸ ش.
۷. الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی؛ دارصعب و دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق.
۸. انقلاب جهانی مهدی، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ ششم، ۱۳۷۲ ش.

۹. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. پیام قرآن، آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از همکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۱. تاریخ انبیاء، سید هاشم محلاتی، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۱۲. تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۸۶ ش.
۱۳. تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد الحسینی، انتشارات میقات، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
۱۴. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا القمی المشهدی، مؤسسه شمس الضحی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۱۵. تفسیر جوامع الجامع، فضل بن الحسن الطبرسی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم و مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، قم، چاپ سوم، ۱۳۷۱ ش.
۱۶. جامع احادیث الشیعہ، اسماعیل معزی ملایری، زیر نظر آیت الله العظمی بروجردی، ناشر مؤلف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی، کتاب فروشی مصطفوی، قم، چاپ اول، بی تا.
۱۸. جامع الشواهد، محمد باقر شریف اردکانی، کتاب فروشی مصطفوی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
۱۹. دائرة المعارف فقه مقارن، آیت الله العظمی مکارم شیرازی با همکاری جمعی از اساتید و نویسندگان حوزه علمیه، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ش.

۲۰. دویبته‌های باباطاهر، نشر کومه، قم، پنجم، ۱۳۸۹ ش.
۲۱. دیوان کامل فروغی بسطامی، مقدمه و شرح: سعید نفیسی، انتشارات جاویدان، تهران، اول، ۱۳۴۲ ش.
۲۲. دیوان خاقانی شروانی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ش.
۲۳. زندگی پرماجرایی نوح علیه السلام، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، ناشر نجفی، قم، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.
۲۴. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة و النشر، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۲۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید المعتزلی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۲۶. عاشورا، ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، سعید داودی و مهدی رستم‌نژاد، زیر نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ پنجم، ۱۳۸۷ ش.
۲۷. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
۲۸. الفروع من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارصعب و دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۱ ق.
۲۹. قهرمان توحید، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۳۰. کلیات مفاتیح نوین، احمد قدسی و سعید داودی زیر نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.

۳۱. گفتار انبیاء، محمد مهدی تاج لنگرودی، دفتر نشر ممتاز، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.
۳۲. اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، جمال الدین مقداد بن عبدالله، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ش.
۳۳. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، انتشارات امیر کبیر، تهران، هشتم، ۱۳۶۱ ش.
۳۴. مرآت العقول، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
۳۵. معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی، منشورات مدینه العلم، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳۶. معجم الاحادیث القدسیة الصحیحة؛ ملاً علی القاری، مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۷. منتخب التواریخ، محمد هاشم بن محمد علی خراسانی، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اول، بی تا.
۳۸. میزان الحکمه، محمد ری شهری، دار الحدیث و دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۳۹. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی زیر نظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱ ش.
۴۰. وسائل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.